

حقیقت

شماره ۴۹ تیر ۱۳۸۹

www.sarbedaran.org

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

کمونیسم بر سر دو راهی: پژمردگی یا شکوفایی!

خطاب به همه کمونیستهای ایران

رفقا!

جنبش کمونیستی بین المللی در موقعیت خطیر و دشواری قرار گرفته است. ما با بحرانی عمیق و همه جانبه روبرو هستیم: بحران بود و نبود! اگر کمونیست ها بر این بحران فائق نیایند به جرئت می توان گفت جنبش کمونیستی حداقل برای مدتی طولانی از صحنه روزگار حذف خواهد شد. مسئله بر سر حفظ نام کمونیسم و یا سازمان دادن مقاومت به نام کمونیسم در این یا آن گوشه جهان نیست. معضل آن است که جنبش کمونیستی صرفا به جنبش مقاومت بدل شده و به جای ارتقاء جنبش های مقاومت مردمی به یک جنبش انقلابی برای سرنگونی دولت ها و استقرار جوامع رهایی بخش نوین، خود تبدیل به یک جنبش مقاومت دیگر شده است. غلبه بیش از سی سال ضد انقلاب در سطح جهان (که با احیای سرمایه داری در چین سوسیالیستی و سیر نزولی جنبش های رهایی بخش ملی و جنبش دهه ۱۹۶۰ میلادی در امریکا و اروپا آغاز شد) موجب پایین آمدن سطح توقع کمونیست ها شده است. دیگر صحبتی از به عرش اعلا یورش بردن کموناردها، تغییر مدار حرکت کره زمین توسط بلشویک ها و نوید رهایی بشریت توسط کمونیست های چینی که در دهه ۱۹۶۰ با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی انرژئی عظیمی به جنبش های انقلابی بخش جهان داد، نیست. دیگر صحبتی از افق پیروزی بر دولت های ارتجاعی و کسب قدرت سیاسی برای تغییر نظام اجتماعی نیست. اکنون با اوضاعی روبرو هستیم که جنبش های انقلابی و انقلاب ها با هزار زحمت، تلاش و سختی آغاز می شوند، اگر سرکوب نشوند در نیمه راه متوقف شده و به کسب خرده ریزهایی از نظام سرمایه داری راضی می شوند. آخرین نمونه آن انقلاب نپال است که پس از دهسال جنگ خلق دچار این سرنوشت غم انگیز شد . به دلیل فقدان جنبش کمونیستی قدرتمند در سطح جهانی، توده ها عملا به سمت انواع و اقسام راه حل های ارتجاعی مانند بنیادگرایی مذهبی کشیده می شوند. تاریخ اندیشی جای روشن بینی و قهقرای تاریخی جای ترقی تاریخی را گرفته است .

اگر کمونیست ها مختصات این دوره و خطرات و فرصت های نهفته در آن را عمیقا در نیابند، قادر به ارائه راه حل برای برون رفت از این بحران نخواهند شد .

جنبش کمونیستی از آغاز یک جنبش بین المللی بوده و همواره مسائل ایدئولوژیک سیاسی تعیین کننده در سطح جهان تاثیر بلاواسطه بر کمونیست های این یا آن کشور داشته است. هم اکنون این جنبش در سطح بین المللی با گرهگاه عینی و ذهنی مشخصی روبرو شده است .

به لحاظ عینی موج اول انقلاب های پرولتری به پایان رسیده است. موجی که با انتشار مانیفست کمونیست توسط مارکس و انگلس آغاز شد، با نقاط عطف مهمی چون کمون پاریس، انقلاب اکتبر و انقلاب چین - بخصوص انقلاب فرهنگی در چین - تکامل یافت و سرانجام در سال ۱۹۷۶ با از کف رفتن چین سوسیالیستی پایان یافت. (۱) پس منظر بحران کنونی شکست بزرگی است که جنبش کمونیستی با از دست دادن حاکمیت پرولتاریا نخست در شوروی و سپس در چین پس از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ تجربه کرد. بحران جنبش کمونیستی پس از فروپاشی بلوک شرق و گسترش کارزار ضد کمونیستی بدون وقفه بورژوازی در سطح بین المللی تشدید شد. این بحران خود نشانه قطعی پایان یک دوره و آغاز دوره جدید است .

پیشروی دوره اول مرهون چارچوبه تئوریک بود که مارکس جلو گذاشت و بعدها توسط لنین و مائو تکامل یافت. دوره جدید نیز نیازمند چارچوبه تئوریک نوینی است که بر پایه جمع بندی نقادانه از دستاوردها و کمبودهای تئوریک و پراتیک دوره قبل جلو گذاشته شود. دوره جدیدی که در راهست تکرار دوره قبل نبوده و نمی تواند بر مبنای سابق به پیش رود .

هم اکنون کمونیست ها با مصاف بزرگی روبرو شده اند: یا به بقایای گذشته بدل خواهند شد یا به پیشاهنگ آینده. این واقعیت عینی یا سؤال بزرگی است که خود را به ما تحمیل کرده و همه کمونیستها باید نسبت بدان آگاه باشند. از این نظر است که می گوئیم جنبش بین المللی کمونیستی بر سر دو راهی مهم و

دخالت گری فعال کمونیست ها یا
مصادره جنبش مردم توسط مرتجعین

صفحه 7

آلن بدیو و کمونیسم - سنتر نوین

صفحه 9

باب آواکیان

تجسم دوباره انقلاب و کمونیسم

صفحه 12

سیاستهای فاشیستی و شوونیستی

جمهوری اسلامی علیه مهاجران

صفحه 16

افغانستانی

حمله ارتش اسرائیل به ناوگان بین

المللی امدادسانی به مردم غزه

صفحه 18

سرمایه داری با گام های شتابان در

صفحه 20

حال نابودی طبیعت

واقع بین باش! غیر ممکن ها را طلب

صفحه 22

کن!

اعدام های اخیر و اعتصاب سراسری

صفحه 25

در کردستان

صفحه 26

دو گزارش

صفحه 28

یاد رفیق یوسف مومند

تاریخی قرار گرفته است .

اگر جنبش کمونیستی به این مصاف بزرگ پاسخ صحیح ندهد بدون شک با خطر نابودی روبرو خواهد شد. بارها تاریخ شاهد از بین رفتن ایده های صحیح - و تئوری های علمی - برای دوران طولانی بوده است. نمی توان به این دلخوش بود که تاریخ با ماست. نمی توان مبارزه برای تثبیت ایده های صحیح و تئوریهای علمی را به قوانین مرموز تاریخ حواله داد. چنین تفکرانی شاید در گذشته موجب رضایت خاطر بسیاری می شد. اما نتیجه ای جز سر فرود آوردن در برابر معضلات نداشته و نخواهد داشت. باید این تفکرات تقدیر گرایانه و جبر گرایانه را بدور ریخت. کمونیسم یک علم است اگر این علم به دست خودروئی سپرده شود، بی هیچ تردید کمونیست ها به بقایای گذشته بدل خواهند شد. اگر کمونیست ها بر پایه جمع بندی نقادانه از تجارب مثبت و منفی موج قبلی انقلاب های پرولتری درک شان را بطور علمی نوسازی نکنند و چارچوبه تئوریک مارکسیسم را تکامل ندهند و آن را به عمل در نیابوند قادر نخواهند بود، مردم را در سطح گسترده به درک صحیح از مشکلات جهان و راه حل انقلاب سوق دهند. اینکه هزاران هزار جوانی که مشتاق تغییر جهان اند جذب کمونیسم شوند یا خیر اساسا به ما - فعالین کمونیست نسل قبل و نسل جدید - وابسته است که امروز چه راهی را در پیش خواهیم گرفت.

امروزه بازبینی نقادانه تئوری و پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در مرکز نوسازی جنبش کمونیستی قرار دارد. قرن بیستم شاهد تلاش های عظیم پرولتاریا برای تغییر جهان سرمایه داری بود. برای نخستین بار مردم در شوروی و چین توانستند تحت رهبری پرولتاریا و مرکز سیاسی هدایت کننده اش یعنی حزب کمونیست، آگاهانه و داوطلبانه به طریقی تحول و سازماندهی جامعه را به پیش برند که تا آن زمان غیر قابل تصور و بی سابقه بود. با این وصف این تجارب صرفا گام هائی ابتدائی و فصل نخست از یک تجربه تازه بودند. جمع بندی از دستاوردهای آن تجارب و نقد ضعف ها و عقب ماندگی هایشان برای آغاز موج نوینی از انقلاب های سوسیالیستی و پیش روی به سوی دنیایی عاری از ستم و استثمار حاوی درس های عظیمی است. بدون واکاوی علمی این تجارب - همانگونه که بودند - نمی توان به تکامل تئوری های کمونیستی دست یافت. این واکاوی و جمع بندی نمی تواند فقط شامل جوانب مثبت تجارب پیشین باشد. تاریخ هیچگاه شاهد پیشروی های عظیم بدون کمبودها و خطاهای واقعی نبوده است. کمبودها و خطاهایی که در برخی اوقات بسیار جدی بودند. اگر چه این خطاها یا کمبودهای واقعی در نظرات و روش های رهبران کمونیسم از مارکس تا مائو علت شکست نخستین تلاش های انقلاب کمونیستی - در برابر قدرت گسترده بورژوازی در سطح بین المللی - نبودند اما به شرایط آن شکست ها یاری رساندند. بدون مطالعه و بررسی عمیق و همه جانبه تجربه موج اول منجمله کمبودها و خطاها نمی توان انقلاب کمونیستی را در اوضاع نوین به پیش برد و این بار بهتر از بار قبل عمل کرد و بهتر در مقابل بورژوازی مقاومت کرد. بدون نقد درک هایی که به این خطاها پا داد نمی توان از تکرار آن اشتباهات جلوگیری کرد. این کار هم ضروری است و هم مصالح دست یافتن به سنتز نوینی از علم کمونیسم را فراهم می کند. به این معنا که بر پایه جمع بندی نقادانه از دوره اول انقلاب کمونیستی، هر آنچه غیر علمی و نادرست بوده و دیگر با واقعیت عینی منطبق نیست، باید بدور افکنده شوند؛ دستاوردها و درک های پایه ای صحیح در دست گرفته شوند؛ و هم زمان همه اینها در چارچوبه ای جدید از نو قالب ریزی شوند. این تنها برخورد صحیح به تکامل هر علمی است. ما نیاز به سلاح فکری جدیدی داریم تا واقعیت های جهان مادی و راه تغییر آنها را عمیق تر، همه جانبه تر و صحیح تر توضیح دهد. پراتیک عظیم و انقلابی ساختمان سوسیالیسم در قرن بیستم منبع رجوع غنی برای چنین کاری فراهم کرده و جمع بندی نقادانه از آن به یک ضرورت تاریخی بدل شده است .

تجربه انقلاب های سوسیالیستی قرن بیستم که برای همیشه چهره

جامعه بشری را تغییر داد، موضوع فکر و تعمق نه فقط برای کمونیست ها بلکه برای همه متفکرین جدی زمانه - منجمله متفکرین طبقه بورژوازی- بوده است. در چند دهه گذشته بیرون از جنبش کمونیستی بین المللی نقدهای زیادی به جوانب گوناگون مارکسیسم و تجارب کشورهای سوسیالیستی قرن بیستم شده است. بخش بزرگی از این نقدها متأثر از تبلیغات ضد کمونیستی بورژوازی بین المللی است. اما متفکرینی که منتقد نظام سرمایه داری هستند نقدهای مهمی از نظام های سوسیالیستی و زیربنای فکری آن (مارکسیسم) به عمل آورده اند. بررسی آن ها و جذب آنچه درست است جزء وظایف امروز است. بطور مثال متفکرین فمینیست دانش عظیمی در زمینه جایگاه و عملکرد ستم بر زن در نظام سرمایه داری و نظام های طبقاتی تولید کرده اند که جنبش کمونیستی بدون جذب نقادانه آن ها نمی تواند سطح تئوری های خود را تکامل دهد .

علاوه بر این جهان سرمایه داری دستخوش تغییرات عظیمی شده است. آنچه به گلوبالیزاسیون سرمایه داری معروف شده است بیش از هر زمان نقاط مختلف دنیا را در هم تنیده؛ نقاط ضعف و شکنندگی خاصی برای سرمایه داری رقم زده است؛ تغییرات شگرفی در ترکیب های طبقاتی هر جامعه بوجود آورده است. همه این عوامل مفاهیم بی چون و چرائی برای مبارزه طبقاتی و استراتژی انقلاب در هر کشور و در مقیاس جهانی دارد.

خارج از چارچوب جنبش کمونیستی بین المللی، دانش عظیمی در رشته های علمی و اجتماعی و هنری انباشت شده است که جذب نقادانه حقایق کشف شده در آن ها بدنه تئوری های کمونیسم را علمی تر و صحیح تر و غنی تر خواهد کرد. این فقط در علم کمونیسم نیست که ضرورت و امکان تکامل و سنتز نوینی بوجود آمده است. در کلیه علوم مهم مانند فیزیک و بیولوژی نیز با چنین گره گاهی مواجهیم. تکامل در فیزیک و بیولوژی همواره در تصحیح درک های فلسفی و معرفت شناسی بشر تأثیرات عمیق داشته است و امروز نیز مستثنی نیست. بطوریکه تکامل در این علوم زمینه های مادی غنی تر کردن دیالکتیک ماتریالیستی را فراهم کرده اند.

بطور کلی کمونیسم باید بار دیگر تبدیل به منظومه تئوریک شود که نسبت به تمام دردهای بشر حساس است و قادر است ریشه های آن ها را تحلیل علمی کرده و برایش راه حل ارائه دهد .

در مواجهه با ضرورت دستیابی به سنتزی نوین از علم کمونیسم و تئوری و پراتیک ۱۵۰ سال گذشته، در سطح بین المللی در میان جریان های منتسب به جنبش کمونیستی ما با دو گرایش اصلی نادرست روبرو هستیم. یک گرایش به شکل مذهبی به کل تجربه گذشته و تئوری و روش مرتبط با آن چسبیده است و دیگری می خواهد همه آن تجربه را (در جوهر خود، و نه لزوما در حرف) دور ریزد. یکی دانش قبلی را کافی دانسته و فکر می کند مارکسیسم یا مارکسیسم-لنینیسم یا مارکسیسم-لنینیسم-مائونیسم همه چیز را می داند و مسئله فقط بکار بست همان دانش قبلی است. پیروان این گرایش بطور دکماتیستی به گذشته یک علم زنده چسبیده اند؛ در تفکر آنان کشف حقایق جدید برای کامل تر و دقیق تر و بسط یافته تر کردن علم کمونیسم جایی ندارد. چرا که مارکسیسم برای آنان شریعتی خشک و جامد است.

در مقابل این گرایش، کسانی هستند که بر آن گذشته کاملا خط بطلان کشیده و «بازگشت به نقطه آغاز» را موعظه می کنند. چنین رویکردی منطقی آنان را به حامیان دموکراسی بورژوائی تبدیل کرده است. آنان اغلب تلاش کرده نام کمونیسم را حفظ کرده اما محتوایش را تبدیل به دموکراسی بورژوائی کنند. مشخصه عمومی این گرایش خط بطلان کشیدن بر تجارب انقلاب های سوسیالیستی قرن بیستم است. پیروان این گرایش فکر می کنند هر چه عقب تر روند، رادیکالترند. ابتدا تجربه انقلاب چین و آموزه های مائو را کناری نهادند، بعد به نفی انقلاب اکتبر و لنینیسم رسیدند سپس از مارکسیسم به مارکس جوان عقب نشینی کردند و هم اکنون بسوی دمکراسی قرن هیجده گام بر می

ساله اخیر، خود نشانه ای از این وضعیت اسفبار است. در زمانی که توده ها بپا خاسته و جمهوری اسلامی را پس از سی سال بطور جدی به مصاف طلبیده اند، کمونیستها به انحاء مختلف عقب ماندگی خود از اوضاع عینی را توجیه می کنند. زمانی که در اذهان بسیاری از پیشروان این خیزش مختصات جامعه آینده و دولت آینده به پرسشی اساسی بدل شده، اغلب کمونیست ها از نزدیک شدن به این موضوع پرهیز کرده و حتی جرئت آن را به خود نداده اند که در مورد این مسئله مهم و اساسی با دخالتگری سیاسی با آلترناتیوهای بورژوازی حاضر در صحنه مقابله کنند. چرا که بواقع خود نیز اعتقاد راسخ به مبارزه سیاسی انقلابی برای سرنگونی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم را از کف داده و دست شان خالی است. زمانی که جمعبندی علمی و نقادانه از دیکتاتوری پرولتاریا موجود نباشد، چگونه می توان تغییر واقعی جامعه را نوید داد و راه حل واقعی برای حل مشکلات جلوی روی مردم قرار داد و آنان را برای مبارزه در راه رهایی کامل برانگیخت. بسیاری از کمونیستها به حداقل ها راضی شده و از شعارهایی چون جدایی دین از دولت و برقراری جمهوری بورژوازی و یا طرح برخی مطالبات دمکراتیک و خواسته های رفاهی برای کارگران فراتر نمی روند. همه اینها بیان تردیدهایی است که در اذهان بسیاری نسبت به امکان پذیری انقلاب کمونیستی موجود است. تردیدی که از شکست انقلاب های پرولتری و نپرداختن به دلایل آن نشئت گرفته است. بی جهت نیست که برای بسیاری کمونیسم یا به یک اعتقاد مذهبی صرف بدل شده و یا صرفا پوشش نازکی برای در پیش گرفتن سیاستهای پراگماتیستی و دمکراسی بورژوازی شده است.

قصد آن نیست که تلاش های فداکارانه و ابتکار عمل های انقلابی که اینجا و آنجا صورت گرفته نادیده انگاشته شود. مسئله این است که این تلاشها تا زمانی که مسایل پایه ای مربوط به علم کمونیسم برای کمونیست ها روشن نشود و راهنمای عمل شان نگردد، ثمره چندانی نداده و نخواهد داد. اگر وضع کماکان بر این منوال پیش رود، کمونیست ها باز هم مانند دوران انقلاب ۵۷ قادر نخواهند شد افق و سیاست روشن و در نتیجه رهبری لازم را برای هدایت و به پیروزی رساندن مبارزات توده ها فراهم آورند، در نتیجه توده ها به قربانگاه دیگری روانه خواهند شد. انکار این واقعیت، وضعیت را از آنچه که هست بدتر خواهد کرد. حتی بی تفاوتی نسبت به این وضعیت خود نشان می دهد که اغلب کمونیست ها آمیدی ندارند که بتوانند در چنین اوضاعی نقش ایفا کنند. بی جهت نیست که امروزه اتحادهای میان منتسبین به جریانات کمونیستی، مشروط به عدم ذکر انقلاب و کمونیسم می شود و بر مبنای حداقل ترین خواسته های بورژوا دمکراتیک شکل می گیرد.

همان دو گرایش غلطی که در سطح بین المللی در برخورد به موقعیت کنونی جنبش کمونیستی بروز یافته در جنبش کمونیستی ایران نیز خود را به نمایش در آورده است. کمونیسم یا به مطالبات حقوقی بورژوا دمکراتیک تقلیل یافته یا به عبارت پردازی های خشک و توخالی در مورد مبارزه طبقاتی. برخی ها پیشاپیش تکلیف خود را تعیین کرده، و به آرمانهای بورژوازی قرن هجده بازگشته اند. کمونیسم شان روکشی بر اومانیزم بورژوازی شده است. عبارت مضحک «انقلاب انسانی، حکومت انسانی» توسط این دسته خلق شده تا شعارهای بورژوازی مبنی بر برابری همه انسانها ایده آلیزه شود. (۴)

البته در مقابل اینان کسانی هم هستند که به شکل مذهبی به کل تجربه گذشته چسبیده اند. وفاداری شان به طبقه کارگر و گذشته جنبش کمونیستی بیشتر به آئین و مراسم مذهبی شبیه شده و غالباً درک شان از مدلهای انقلابی گذشته نیز ناقص و یک جانبه است. مارکسیسم آنان به کاریکاتوری از مارکسیسم بدل شده است. «مارکسیسمی» که بیشتر فشرده ضعف ها و خطاهای دوران گذشته است تا دستاوردهای مثبت و تعیین کننده آن دوران. برای مثال وفاداری آنها به تجربه شوروی و استالین صرفا تایید بی قید و شرط خطاهای آندوره است. (۵) این دو نوع برخورد بشدت در جنبش

دارند. آنان با بزیر کشیدن الگوی «حزب - دولت پرولتری» به سراغ شعارهای دمکراتیک و تساوی طلبانه بورژوازی و الگوهای اجتماعی عصر بورژوازی و تئوریسین های آن دوره رفته اند. شعار بازگشت به آغاز را سر داده اند، اما با تامل و تعمق در نظرات شان می توان دریافت که منظور شان از آغاز حتی تکرار کمون یا انقلاب اکتبر نیست بلکه بازگشت به انقلاب بورژوازی فرانسه است. برنامه های سیاسی شان هم از چارچوبه های بورژوا دمکراتیک فراتر نمی رود. (۲)

اگر چه ایندو گرایش به ظاهر با یکدیگر تفاوت دارند اما براحتمی قابل تبدیل به یکدیگرند. زیرا ویژگی مشترک شان دوری جستن از حقیقت و دوری جستن از بررسی نقادانه تجربه تاریخی جنبش کمونیستی، بازگشت به گذشته و عقب نشینی به مدلهای گذشته بوده و از این رو ماهیت رو به فقهقرای شان در اساس با یکدیگر تفاوتی نداشته و دو روی یک سکه هستند. بی دلیل نیست که کمونیست های بورژوا دموکرات شده ی امروز دگماتیست های دیروزند.

امروزه همه کمونیستهای جهان در معرض این دو گرایش اصلی غلط قرار گرفته اند. بدون مبارزه آگاهانه با این گرایش ها جنبش کمونیستی قادر به حفظ و تکامل خود نیست. قطب بندی های جدید درون جنبش چپ کاملا آشکار شده: یا بازگشت به گذشته یا پیشروی بسوی آینده. یا رواج اشکال گوناگون دگماتیسم، پراگماتیسم و بورژوا دمکراسی یا تلاش برای دستیابی به سنتز نوینی از علم کمونیسم. مسئله آن است که چارچوبه، تئوریک که مارکس بنیان گذاشت و سپس لنین و مائو آن را تکامل دادند برای برون رفت از بحران کنونی جنبش کمونیستی و رهبری موج دیگری از انقلاب های سوسیالیستی برای تغییر جهان کافی نیست.

عدم کفایت چارچوبه های تئوریک گذشته، یک واقعیت عینی است که باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا آن را درک کرده و تلاش می کند به آن پاسخ دهد. تشخیص این معضل نیمی از آزادی و حل آن نیمی دیگر است. باب آواکیان جزو معدود رهبران کمونیست در جهان امروز است که بطور سیستماتیک و پیگیرانه به ضرورت ارائه سنتز نوین از علم کمونیسم پاسخ داده و در حال تکامل آن است. او نه تنها دستاوردهای کسب شده از زمان مارکس تا کنون را مورد بررسی و دفاع قرار داده و بر اهداف و اصول پایه ای کمونیسم که درستی شان ثابت شده پافشاری می کند بلکه جوانبی از آن تجارب را که نادرستی شان ثابت شده و یا اینکه دیگر بکارستنی نیستند عمیقا مورد نقد قرار داده و کمونیسم را بر پایه شالوده علمی تر و صحیحی تر قرار داده و در راه روی تکامل آن در جوانب گوناگون باز کرده است. همه این تلاشها پایه تئوریک محکمتری برای انقلاب کمونیستی فراهم کرده است. امروزه هر کسی که بخواهد کمونیست باقی بماند و به درک علمی تر و صحیح تری از کمونیسم دست یابد، باید با نظرات وی آشنا و با آن درگیر شود. (۳)

موقعیت جنبش کمونیستی ایران

موقعیت کمونیستهای ایران آئینه تمام نمای جنبش کمونیستی بین المللی است. نزدیک به سی سال است که این جنبش دچار عقب نشینی شده است. رخوت سیاسی و راحت طلبی تئوریک بیداد می کند. جنبشی که زمانی الهام بخش هزاران هزار انسان انقلابی در میدان های گوناگون نبرد با دشمن بود اکنون دچار عقب ماندگی مفرط شده است: هم در عرصه تئوری هم در عرصه عمل. تئوری هایش جاذبه ای ندارد و اندیشه ای را بر نمی انگیزاند و اعمالش شوری نمی آفریند و جنبشی را به حرکت در نمی آورد؛ به همین دلیل قادر نشده توجه نسل جدید انقلابی را به خود جلب کند. اگر برای دوره ای می شد این وضعیت را به گردن اوضاع عینی نامساعد مانند ضربات خونین پی در پی یا خفقان و دیکتاتوری شدید و یا بی تفاوتی سیاسی توده ها در اثر شکست انقلاب ۵۷ انداخت، دیگر این وضعیت به هیچ طریقی توجیه پذیر نیست زیرا تغییر در روحیه مردم و ضعف دشمن در اعمال قدرت آشکار است. ناتوانی و ضعف کمونیستها در تاثیر گذاری بر خیزش توده ای یک

بهرتر است گفته شود که بر سر دو راهی قرار گرفتن جنبش بین‌المللی کمونیستی، جوانب متضاد درون این جنبش را نیز تشدید کرده است. انقلاب نپال یک نمونه تکان دهنده این واقعیت بود. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) پس از دهسال پیشبرد جنگ خلق، تحت عنوان «دمکراسی قرن بیست و یکم» هدف درهم شکستن ماشین دولتی ارتجاعی را کناری نهاد و به شرکت در یک جمهوری بورژوازی راضی شد و در مسیر پارلمانتاریسم گام برداشت. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) آئینه تمام‌نمای آن‌گرایش است که در مواجهه با ضرورت جمع‌بندی از تجارب مثبت و منفی انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم و تکامل تئوری‌های کمونیستی چاره‌راه را در بازگشت به اصول انقلاب‌های بورژوازی قرن ۱۸ دید که در عمل در عصر حاضر توهمی بیش نیست.

در مقابل این توهم و خط بورژوازی بخش دیگری از این جنبش می‌خواهد با تکیه به همان چارچوبه تئوریک قبلی یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم به وظایف جدید پاسخ دهد.

اگر چه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها با تکیه به خدمات مائو در دوران انقلاب فرهنگی به درک پیشرفته‌ای از قوانین مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم و دلایل امکان احیا سرمایه‌داری در جامعه سوسیالیستی دست یافتند اما این امر پاسخگوی ضرورت جمع‌بندی نقادانه از یک دوران کامل تاریخی - که شامل خود انقلاب فرهنگی و دستاوردها و خطاهایش نیز می‌شود - نیست. سنتز نوین ناظر بر جمع‌بندی انتقادی تاریخی از کل پروسه انقلاب پرولتری است که انقلاب فرهنگی چین را نیز در بر می‌گیرد.

تقسیم به دو شدن مائوئیست‌ها امری اتفاقی و ناگهانی نیست. در مائوئیسم نیز مانند هر پدیده‌ای از ابتدا تضاد موجود بود. بین جنبه اصلی و کاملاً درست آن با اشکالات درجه دوم و فرعی آن تضاد بود. مضاف بر این از همان ابتدا در جنبش کمونیستی و حتا در میان آنان که بر خدمات مائو به تکامل مارکسیسم تاکید می‌گذاشتند درک از این خدمات ناموزون و متفاوت بود. بطور مسلم همه به یکسان اهمیت تحلیل، رویکرد و متد غنی مائوتسه دون در تکامل تئوری‌های کمونیستی - بویژه در زمینه ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا - را در نیافتند و بخشا درک‌ها از خدمات وی بسیار نازل بوده است. این درک نازل زمانی که با برخی اشکالات غلط (هر چند درجه دوم) موجود در خود مائوئیسم ترکیب می‌شود، نقش فلج‌کننده‌ای ایفا می‌کند و موجب ناتوانی کمونیست‌ها در تغییر واقعیات می‌شود. مائوئیسم به برخی گرایش‌های ناسیونالیستی (جدا کردن پروسه تکامل انقلاب در یک کشور از انقلاب جهانی)، نگرش منفی به نقش و جایگاه روشنفکران در فرآیند انقلاب، تاکید بر منشا طبقاتی برای کشف درستی یا نادرستی حقایق در تجربه انقلاب فرهنگی و ارائه درک محدود از رابطه تئوری و پراتیک در برخی از زمینه‌ها، آغشته بود. در رابطه با تدارک انقلاب در کشورهای امپریالیستی نیز خطی که مائو جلو گذاشت به پارلمانتاریسم و اکونومیسم آغشته بود. باب آواکیان با جمع‌بندی از جوانب غلطی که در کل بدنه علم کمونیسم موجود بود، تاکید کرد که: «مائوئیسم بدون لنینیسم، ناسیونالیسم جهان‌سومی است و مارکسیسم بدون لنینیسم سوسیال‌دمکراسی اروپا محور گرا است.» (۶)

امروزه کمونیست‌ها فرصت آن را دارند و از این امتیاز برخوردارند که به گذشته از سطح بالاتری نگاه کنند و تضادهایی که از همان ابتدا در جنبش ما موجود بود را نیز روشن‌تر ببینند.

تداوم برخی تفکرات غلط که از قبل در جنبش کمونیستی رایج بوده مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها را نیز آسیب‌پذیر کرده است. درک‌هایی چون اجتناب‌ناپذیری کمونیسم، تقلیل نقش و رسالت تاریخی - جهانی طبقه کارگر به احساسات، نظرات و برنامه‌های این یا آن بخش از طبقه، تاکید بر مقوله حقیقت طبقاتی (به این معنا که حقیقت بر حسب منافع طبقاتی تغییر می‌کند) و نگرش و رویکرد منفی نسبت به ابراز نارضایتی و مخالفت در نظام سوسیالیستی و کم‌بهای به نقش روشنفکران در تولید جوشش فکری در جامعه؛ همه و همه آن جوانب نادرستی‌اند که امروزه باید از آنها گسست شود.

کمونیستی ایران رواج دارد. بسیاری از کمونیست‌ها - آگاهانه یا ناآگاهانه و به درجات گوناگون و به این یا آن شکل، تحت تاثیر این دو تفکر و متد غلط - یا ترکیبی از هر دو - قرار دارند. تمامی جریاناتی که از سنت گسست از رویزیونیسم شوروی و رویزیونیسم انورخوجه و رویزیونیسم چینی بیرون آمده‌اند با این گرایش‌ها غلط درگیرند.

در مقابل این دو گرایش و تفکر غلط کمونیست‌های ایران شانس آن را نیز دارند که درگیر مباحث مربوط به سنتز نوین از علم کمونیسم شوند و به گسترش و تکامل آن یاری رسانند. این امر نه تنها برای پیشبرد و به پیروزی رساندن انقلاب پرولتری در ایران از اهمیت حیاتی برخوردار است بلکه برای کل جنبش بین‌المللی کمونیستی مهم است. این یک شانس تاریخی است که کمونیست‌های ایران بتوانند با تکیه به اوضاع عینی مساعد طلایه دار موج دوم انقلاب پرولتری شوند. به شرطی که عمیقاً مسائل مربوط به پایان یک دوره و آغاز دوره جدید را درک نمایند و مسائل کلیدی مربوط به تکامل علم کمونیسم را در دست گیرند. بدون تکیه به سنتز نوین - یعنی بدون دستیابی به چارچوبه تئوریک جدید از تئوری‌های کمونیستی - حل مسائل مربوط به انقلاب در جهان کنونی مشخصاً ایران میسر نیست. این چارچوبه تئوریک هم در برگزیده تداوم بدنه علمی تئوری‌های مارکسیستی از زمان مارکس تا مائو است و هم گسست از آن. مصالح تجربی این تکامل تئوریک توسط تجربه دو انقلاب سوسیالیستی شوروی و چین بدست ما داده شده است. بدون واکاوی علمی این تجربه و از این رهگذر تکامل تئوری‌های کمونیستی در زمینه‌ها و جنبه‌های گوناگون از جمله فلسفه، مبارزه طبقاتی و اقتصاد سیاسی ممکن نیست. واکاوی علمی به معنای آن است که اول ببینیم آن تجربه به واقع و دور از اتهامات بورژوازی بین‌المللی چه بود. دوم چرا شکست خوردند. تا چه حد دلایل شکست به محدودیت‌های تاریخی گام‌های اولیه پرولتاریا برای تغییر جهان مربوط بوده است؛ تا چه حد به قدرت بورژوازی ربط داشته و تا چه حد به اشتباهات کمونیست‌ها و درک‌های غلط‌شان از روند تکاملی جامعه سوسیالیستی و انقلاب جهانی ربط داشته است.

عدم استفاده از این مصالح مانند آن خواهد بود که بخواهیم چرخ را از نو اختراع کنیم. این در واقع چرخ‌های است که اختراع شده است. باید آن را از حالت ابتدائی که دیگر پاسخگوی معضلات کنونی جهان نیست در آورد تا بتوان حرکت‌های بزرگ سازمان داد.

سازمان دادن پراتیک پیشرو در گرو داشتن تئوری پیشرفته است. سنتز نوین کمونیسم ضرورت زمانه است. اگر این وظیفه به شکل همه جانبه‌ای در دست گرفته نشود، کمونیست‌ها شانس برای سازمان دادن انقلاب نخواهند داشت. بر خلاف درک عامیانه که تئوری باید پشت پراتیک گام بردارد این تئوری است که باید از پراتیک جلو تر گام بردارد و راهنمای آن شود. مارکس قبل از انقلاب کمونیستی تئوری آنرا تدوین کرد. این کاریست که امروزه از همه کمونیست‌های جهان طلب می‌شود.

حزب ما مصمم است به این فرآیند خدمت کند

اگر خطر پژمردگی و نابودی جنبش کمونیستی ایران واقعی است، در مقابل پایه عینی برای شکوفایی آن نیز موجود است. ایران جز معدود کشورها در منطقه خاورمیانه است که از دستاوردهای دوره اول انقلاب پرولتری بهره‌مند شده و دارای جنبش کمونیستی است که علیرغم ضعف‌ها و خطاهایش نه فقط آخرین انقلاب قرن بیستم را تجربه کرده بلکه در مبارزه با یکی از هارترین ستون‌های نظم کهنه یعنی بنیادگرایی مذهبی آبدیده شده است. حزب ما از جمله این دستاوردها محسوب می‌شود که تا کنون تلاش کرده بر پایه عمده‌تای صحیحی از دستاوردهای دوره اول انقلاب‌های پرولتری دفاع کند.

این حزب که تاریخاً به جنبش مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی (بطور مشخص جنبش انقلابی انتراسیونالیستی - ریم) تعلق داشته هم اکنون با واقعیت مشخصی روبرو شده است. این جنبش نیز در مواجهه با گره‌گاه تاریخی که در آن قرار داریم عملاً به دو تقسیم شده است.

به پیش نمی رود. هیچ حقیقتی بدون مبارزه جدی مورد قبول همگان قرار نمی گیرد. نیاز به بحث و جدل های رفیقانه بسیار است.

حزب ما تمام تلاش خود را بکار خواهد بست تا وظایفی را که در فوق شمردیم بر عهده گیرد. انجام این وظیفه سترگ نیازمند همیاری و همفکری همه رفقا و روشنفکران علاقمند به کمونیسم است. بطور مسلم گسست رادیکال از تمامی افکار و ایده های کهنه، کمونیسم را بار دیگر به عنوان تنها راه حل مشکلات بشر برای پیشروان جامعه جذاب خواهد کرد. زمان آن رسیده که بر راحت طلبی فکری و رخوت تئوریک در بین کمونیست ها فائق آئیم. همه ما از تشنت و پراکندگی سیاسی و تشکیلاتی میان کمونیستها در رنجیم. هر یک به شکلی در جهت رفع این موقعیت و بازسازی جنبش کمونیستی تلاش می کنیم. اما اگر معضل اصلی درست نشانه گرفته نشود، تلاش ها بی ثمر خواهند شد. تیر باید هدف را نشانه رود. بدون نوسازی جنبش کمونیستی (در عرصه تئوری و پراتیک) بازسازی آن غیر ممکن است. تا کنون تلاش های مختلفی در زمینه اتحاد میان کمونیست ها صورت گرفته اما هر بار با ناکامی و شکست روبرو شده است. این مسئله را نمی توان به سکتاریسم و محفل گرایی فرو کاهید. این ها نشانه بیماری است نه خود بیماری. تا زمانی که کمونیست ها شجاعانه با نیازهای واقعی زمانه خود روبرو نشوند و پاسخ صحیح بدان ندهند، در بروی همین پاشنه خواهد چرخید. پاشنه ای که دیگر سستی و شکنندگی آن بر همگان آشکار شده است. به امید آنکه انجام این وظیفه تبدیل به یک جوشش و جنبش فکری در میان همه رزمندگان راه رهایی بشریت شود و به کلکتیو نوینی در مورد نقد جامعه فعلی و تغییر انقلابی آن دست یابیم. باشد تا جنبش کمونیستی نوین و اتحادی بزرگ در ایران شکل گیرد و راه برای تحقق انقلابی دوران ساز در ایران باز شود.

ای رفقای نسل قدیم!

شمایی که سال ها در عرصه گوناگون مبارزه طبقاتی تجربه اندوخته اید، از موج اول انقلاب های پرولتری بیرون آمدید. شاهد قهرمانی ها، پیشروی ها و شکست های گوناگون بوده اید؛ طی این سال ها امید تان به انقلاب و کمونیسم را از دست نداده اید. شما می توانید که توانسته اید در برابر امواج انحلال طلبی ایستادگی کنید و مدافع دستاوردهای موج اول انقلاب پرولتری باشید. شما بعنوان واسطه بین موج قبلی با موجی که در راهست، می توانید نقش مهمی در نوسازی و بازسازی جنبش کمونیستی ایفا کنید. پا به میدان گذارید، حلقه کلیدی برای تکامل و پیشرفت جنبش کمونیستی را در دست بگیرید و راهگشای آینده شوید.

ای رفقای نسل جدید!

شمایی که مرعوب کارزار ضد کمونیستی نشدید، حقانیت آرمان کمونیسم را دریافته اید و در دشوار ترین شرایط به صفوف جنبش کمونیستی پیوسته اید. شما می توانید طلایه دار موج دوم انقلاب پرولتری باشید، اگر به وظایف خود درست عمل کنید. همواره گسست از ایده های کهن توسط روشن بین ترین عناصر نسل جدید صورت گرفته، و یا با تلاش های آنان مقبولیت همگانی یافته است. این کار در درجه اول مستلزم تسلط همه جانبه شما بر دستاوردهای الهام بخش موج اول انقلاب پرولتری است. مضاف بر آن شما نباید مرعوب کسانی شوید که می خواهند باقیمانده گذشته باشند. شما نباید مرعوب خط، تئوری ها و روش های غلط آنان شوید. حتی اگر زمانی این تئوری ها قسما حقایقی را منعکس می کردند، یا درست به نظر می رسیدند، امروزه دیگر به کار تغییر جهان نمی آیند. نو آوری و خلاقیت شما با تکیه بر پایه های درست تئوریهای کمونیستی می تواند نقش مهمی در نوسازی و بازسازی جنبش کمونیستی ایران ایفا نماید. و راه برای دفن همیشه نظام سرمایه داری و دهشت های بی پایانش باز کند.

رفقا بشتابید! وظایف را در دست گیریم!

وقت تنگ است؛ کارهای عظیمی است که انجام شان طلب می شود!

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م - ل - م) خرداد ۱۳۸۹

هر تئوری علمی همواره، با محدودیت ها، کاستی ها و اشتباهاتی همراه است. همواره باید تلاش کرد محدودیت ها و کاستی ها و بویژه اشتباهات را شناسائی و بر طرف کرد. اگر کمونیستها به جای این روش بطور التقاطی در کنار دستاوردها از اشتباهات دفاع کنند یا بشکل یک جانبه ای بر آنها تاکید کنند، بدون شک با نتایج وخیمی روبرو خواهند شد. امروزه تضاد میان جوانب صحیح و علمی با جوانب نادرست و غیر علمی فرعی و درجه دومی که در کل بدنه علم ما بوده تشدید شده است. درک های درست و نادرست، هر دو می توانند مدعی ریشه داشتن در مارکسیسم یا لنینیسم یا مائوئیسم شوند. اگر بخواهیم از مارکسیسم یا لنینیسم یا مائوئیسم «واقعی» دفاع کنیم، شامل دفاع از جنبه های نادرست درجه دوم آن هم می شود. در این صورت جنبه های اصلی و حقیقی آن نیز نهایتا توسط جنبه های نادرست بلعیده خواهد شد. مسئله در دست گرفتن جنبه عمدتا درست تئوری های مارکس، لنین، مائو و سنتز دوباره آنها در قالبی نوین و علمی تر است. سنتز نوین، بیان چنین تلاش و برخورد به کل بدنه دانش کمونیستی است.

حزب ما در راستا و چارچوبه فوق، به بازبینی خط، متد، تئوری و برنامه خود پرداخته است. طی سی سال گذشته تکیه به روش علمی - انقلابی سلاح نقد در بازبینی تئوری و پراتیک در میان ما رایج بوده است. (۷) با تکیه بر دستاوردهای این روش کمیته مرکزی حزب در پلنوم سوم خویش (شهریور ۱۳۸۵) فراخوان نوسازی جنبش کمونیستی را داد. (۸) از آن زمان تا کنون حزب ما در این زمینه مطالعات نسبتا گسترده و عمیقی را به پیش برده است. طی این سال ها پروسه بازبینی خط و تکامل تئوری ها در زمینه های گوناگون در میان ما ادامه داشته است. اکنون رهبری حزب تصمیم گرفته حاصل بررسی ها، مطالعات و بازبینی ها انتقادی خویش را در اختیار همگان قرار دهد. به بحث های پایه ای مربوط به کمونیسم مانند «ضرورت های سنتز نوین»، «شکست یا ورشکستگی؟»، «کمونیسم علم است یا ایدئولوژی؟»، «مفهوم طبقه»، «الگوی حزب - دولت و تئوری و پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا»؛ «چرا کمونیسم امکان پذیر است ولی اجتناب ناپذیر نیست؟» در میان فعالین جنبش کمونیستی دامن زند. تلاش بر آن است تا مفاهیم پایه ای، الگوهای تئوریک مطرح و غالب بر جنبش بین المللی کمونیستی مورد بحث و بررسی قرار گیرند. این مباحث بتدریج در ستونی از نشریه حقیقت تحت عنوان «گذشته و آینده کمونیسم در پرتو سنتز نوین» منتشر خواهند شد. مضاف بر این برای تعمیق مباحث مربوط به سنتز نوین علم کمونیسم، برنامه و اساسنامه حزب نیز مورد نقد و بازبینی قرار خواهد گرفت که شامل برنامه حداکثر؛ ساخت اقتصادی اجتماعی ایران؛ مرحله و راه انقلاب ایران است.

اگر بخواهیم پراتیک های انقلابی تر از گذشته سازمان دهیم در این زمینه ها نیز به تئوری های پیشرفته تری نیازمندیم. نزدیک به نه دهه از مرگ لنین و بیش از سه دهه از مرگ مائو تسه دون می گذرد. طی این مدت تغییرات عظیمی در جهان - هم در کشورهای امپریالیستی هم در کشورهای تحت سلطه - صورت گرفته است. بدون احاطه تئوریک بر این تغییرات و جذب پیشرفته ترین دانش هایی که بشر در زمینه های مختلف تولید کرده، امکان نوسازی و تکامل تئوری های مان نیست. این نیز یک وجه مهم از ضرورت عینی پیشاروی برای تغییر جهان است.

ما از همه رفقا و منسبتین به جنبش کمونیستی ایران می خواهیم که به این مباحث توجه و در آن شرکت کنند. این بحث ها مربوط به این یا آن حزب، سازمان، گروه، دسته یا فرد علاقمند به کمونیسم نیست. از نظر ما این مباحث نقش تعیین کننده ای در سرنوشت جنبش کمونیستی ایران خواهند داشت. هدف دامن زدن به روحیه تنگ نظرانه و رقابت جوینانه نیست. زمان آن رسیده که کمونیست ها همانند تیمی از دانشمندان عمل کرده، تئوری ها و فرضیه ها را مرتب بازبینی کنند تا به حقیقت نزدیکتر شوند. بدون شک در اینکار مانند هر پروسه ای با ناموزونی و گشایش های مختلف روبرو خواهیم شد. نباید هراسی از این کار به دل راه داد. گشایش ها در تفکر و علم با توافق نرم و راحت

منابع و توضیحات :

چپ و اکونومیسم قدرتمندی که در میان کمونیستها نفوذ داشت پاسخ مثبت می داد. پس از انشعاب از حزب کمونیست ایران این تمایلات بورژوادمکراتیک، آشکارتر شد و به مارکسیسم امانیستی تحول یافت. مارکسیستی که مشخصه اش بازگشت به ایده آلهای بورژوازی در قرن هجده است. علیرغم اینکه جریان «کمونیسم کارگری» از آن پس شاهد انشعابات سیاسی مختلفی شد، اما مبنای فکری اغلب آنان تغییری نیافته و هریک به شکلی مبلغ مارکسیسم امانیستی هستند. برخی از آنان مانند «حزب کمونیسم کارگری ایران» - برهبری حمید تقوایی مدافع انقلاب انسانی و حکومت انسانی شده اند. برخی دیگر مانند «حزب کمونیست کارگری - حکمتیست» - برهبری کورش مدرسی اومانیسیم را با اکونومیسم کلاسیک تلفیق داده اند. برخی دیگر مانند «اتحاد سوسیالیستی کارگری» - برهبری ایرج آذرین تحت عنوان ضرورت تبدیل کارگاههای کوچک صنعتی به کارگاههای بزرگ مدافع همراهی با بورژوازی برای به سرانجام رساندن تحولات بورژوائی شدند . در زمینه نقد جوانب گوناگون خط مشی این جریان و دلایل انشعاب های مختلف در این حزب می توانید به مقاله های متعددی که توسط حزب ما نگاشته شده بطور مشخص مقاله «مارکسیسم امانیستی یا مارکسیسم تقلبی» - در حقیقت شماره ۶ مهر ۱۳۸۱ رجوع کنید .

۵ - امروزه در جنبش سیاسی ایران مواضع «حزب کار ایران (توفان)» تبارز چنین دیدگاهی است که فقط به کار بیزاری مردم از کمونیسم می آید. این حزب رسالت خود را دفاع بی قید و شرط از استالین گذاشته که عمدتاً شامل دفاع از اشتباهات وی می باشد. هر چند این حزب در جریان بازسازی خویش با مصلحت گرایی در قبال مواضع انور خوجه در قبال مائوتسه دون سکوت نموده اما تفکر دگما رویونیستی خوجه ای را در شکل تشدید یافته تری ادامه داده است. مشخصه این تفکر به عرش اعلا رساندن اشتباهات استالین است. همان کاری که زمانی انور خوجه در کتاب «امپریالیسم و انقلاب» انجام داده است. (در زمینه نقد این کتاب می توانید به کتاب «حمله دگما رویونیستی علیه اندیشه مائو را در هم شکنیم!» اثر جی. ورنر از حزب کمونیست انقلابی آمریکا که در سایت سرمداران موجود است، رجوع کنید). انور خوجه و پیروانش هیچگاه حاضر به قبول جمعبندهای مائوتسه دون از اشتباهات استالین و نقد تفکرات ماتریالیسم مکانیکی استالین نشدند. درک ناقص، یک جانبه و نهایتاً انحرافی از موج اول انقلاب های پرولتری مبنای چپ و راست زندهای پی در پی مشی سیاسی حزب کار ایران (توفان) و سرگردانی اش در میدان سیاست شده است .

۶ - این جمعبندهی را باب آواکیان برای نخستین بار در کتاب «فتح جهان» در سال ۱۹۸۱ در بخش «لنینیسم به مثابه پل» ارائه داده است. وی در این کتاب با ارائه تحلیل انتقادی - تاریخی از مارکس تا مائو پایه ای اولیه - ولی بسیار تعیین کننده - را در ارتباط با چگونگی نگرش به موج اول انقلاب های پرولتری جلو نهاد و مسیر جدیدی را برای تکامل جنبش کمونیستی بین المللی گشود.

۷ - برای نمونه به اثر مهم «با سلاح نقد» که به جمعبندهی از خط و عملکرد اتحادیه کمونیستهای ایران در دوران انقلاب ۶۰ - ۱۳۵۷ می پردازد، رجوع کنید. همچنین اسناد دیگری چون «پرولتاریای آگاه و مسئله زن»، «مائوئیسم در ایران» و کتاب «پرنده نوپرواز» که همگی در سایت سرمداران موجودند. بدون شک باید از این روش و دستاوردهای حاصل از آن برای انجام وظایف پیشروی بهره جست .

۸ - فراخوان برای نوسازی و تکامل جنبش کمونیستی برای نخستین بار در حقیقت شماره ۲۹، شهریور ۱۳۸۵ منتشر شده است. تلاشهای حزب ما برای نوسازی خط جنبش کمونیستی در قبال مسئله زن یک نمونه مشخص فعالیتهای حزب ما در این دوره بوده که نمونه روشنی در زمینه گسست از ایده های غلط و سنتی رایج در جنبش کمونیستی در برخورد به مسئله زنان ارائه می دهد. برای آشنایی با این نظرات می توانید به کتابی که اخیراً تحت عنوان «کمونیسم و مسئله زنان؛ جهت گیریهای نوین» انتشار یافته، رجوع کنید.

۱ - برای آشنایی بیشتر با مختصات موج اول انقلاب های پرولتری و دستاوردهای آن می توانید به بخش «انقلاب جهانی و برنامه حداکثر» از برنامه حزب ما و همچنین بخش «مرحله اول انقلاب کمونیستی» از سند «آغاز یک مرحله نوین - مانیفستی از حزب کمونیست انقلابی آمریکا» و مجموعه مقاله های ریموند لوتا که تحت عنوان «سوسیالیسم میلیون ها بار بهتر از سرمایه داری است و کمونیسم جهانی از آن هم بهتر است!» رجوع کنید. این مقاله ها در سایت سرمداران قابل دسترس است .

۲ - امروزه گرایش رجعت به دمکراسی قرن هجده در سطح بین المللی عمدتاً توسط متفکرینی چون آلن بدیو (از فیلسوفان رادیکال معاصر فرانسوی)، آنتونیو نگری (از نظریه پردازان چپ گرای ایتالیایی) و اسلاوی ژیزک (فیلسوف معاصر - اسلوونیایی) نمایندگی می شود. برای آشنایی با نظرات اینان می توان به مقاله «فرضیه کمونیسم» از آلن بدیو (که همراه با مقاله های دیگر از وی در سایت اندیشه و پیکار قابل دسترس است) و دو کتاب «امپراتوری» و «انبوه خلق» اثر مشترک آنتونیو نگری - مایکل هارت (که به فارسی نیز ترجمه شده اند) و آثار مختلف منتشر شده ژیزک به زبان فارسی رجوع کنید .

در زمینه نقد نظرات این متفکرین نیز می توانید همچنین مقاله هایی چون «درباره امپراتوری: کمونیسم انقلابی یا «کمونیسم» بدون انقلاب» از مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح که در چند شماره از نشریه حقیقت منشر شده رجوع کنید. همچنین سخنرانی ریموند لوتا که در حاشیه کنفرانس لندن درباره ایده کمونیسم در مارس ۲۰۰۹. این مقاله ها در سایت سرمداران قابل دسترس است .

اخیراً در نقد نظرات آلن بادیو مقاله مهمی در نشریه «مرز تمایز» ارگان تئوریک حزب کمونیست انقلابی آمریکا تحت عنوان «سیاست رهایی بخش» آلن بدیو، کمونیسمی در قفس دنیای بورژوائی، به قلم: ریموند لوتا - نایب دونیا - ک. جی. آ» منتشر شده که مطالعه انرا به کسانی که به زبان انگلیسی آشنایی دارند توصیه می کنیم.

۳ - برای آشنایی با نظرات تکامل یافته باب آواکیان می توانید به کتاب «مشاهداتی درباره هنر، علم و فلسفه» به زبان انگلیسی رجوع کنید. این کتاب و دیگر کتابهای او را می توان از طریق سایت «کتابفروشی انقلاب» سفارش داد. یک مقاله از کتاب «مشاهدات...» به نام «درباره فهمیدن و تغییر جهان» در شماره ۲۹ نشریه حقیقت، شهریور ۱۳۸۵ به فارسی برگردانده شده است. آثار دیگری که از باب آواکیان به فارسی موجود است از اینقرارد: «خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون»، «فتح جهان»، «گسست از ایده های کهن»، «دمکراسی: بیش از هر زمانی می توانیم باید بهتر از آن را بدست آوریم» و همچنین مجموعه مقاله هایی بنام «دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا: یک دیدگاه کاملاً متفاوت نسبت به رهبری جامعه». اغلب این آثار در سایت سرمداران قابل دسترس است.

برای بحث مشخص تر در مورد سنتز نوین باب آواکیان به سخنرانی ریموند لوتا در حاشیه کنفرانس لندن درباره ایده کمونیسم (که در همین شماره نشریه حقیقت به چاپ رسیده) و همچنین بخش اول سخنرانی تجسم دوباره انقلاب و کمونیسم در همین شماره بیابید .

۴ - امروزه این مشخصه جریانات مختلف منتسب به «کمونیسم کارگری» است. یعنی جریان فکری که با نام منصور حکمت بنیانگذار «حزب کمونیست ایران» شناخته می شود. شاخص اصلی تفکرات اولیه حکمت منحل کردن تجربه انقلاب چین و خدمات مائو بود. بازگشت وی به «مارکسیسم انقلابی» در واقع بیانگر انحلال تکاملات بعدی مارکسیسم و مرزبندهای درون جنبش کمونیستی بین المللی بود. شکست سوسیالیسم در چین و همچنین شکست انقلاب ایران پایه مادی قوی برای خط انحلال طلبانه منصور حکمت در میان کمونیستهای ایران فراهم آورد. این خط به تمایلات بورژوادمکراتیک

دخالت‌گری فعال کمونیست‌ها یا مصادره جنبش مردم توسط مرتجعین

رهبران سبز دو سیاست را برای خود جایز نمی‌دانند: یکم، دامن زدن به حرکت اعتراضی مردم در شرایطی که قادر نیستند مهار آن را محکم در دست گیرند. دوم، گسست کامل از «رهبر».

در مورد نکته اول: اینان قسم خورده‌اند دیگر نگذارند تظاهرات عاشورا تکرار شود. آنان می‌خواهند از ناراضی‌مندی مردم برای رسیدن به هدف استفاده کنند و موج سواری کنند. اما نمی‌خواهند اجازه دهند که مردم از شکاف درون حکومت برای پیشبرد حرکت مستقل خود، شعارها و چشم‌اندازها و آرزوهای خود بهره‌جویند. بسیاری از تحلیل‌گران احتمال آن را می‌دادند که در چارچوب شرایط اقتصادی بسیار وخیم کنونی که ا فشار تحتانی جامعه را تبدیل به انبار باروتی کرده، موج بعدی خیزش مردم ترکیب کاملاً متفاوتی خواهد داشت. بدون شک این احتمال نیز از دید «مرکز فرماندهی سیاسی سبز» دور نمانده است و در مذاکرات و مشورت‌های درونی‌شان به این نتیجه رسیدند که در این شرایط به انبار باروت مردم کبریت نکشند.

در مورد نکته دوم: گسست از «رهبر» گسست از فرد نیست. گسست از یک نظام حاکمیت است که بر اصل ولایت فقیه و شریعت اسلام بنا شده است. شریعت، تقدس بخشیدن به مهمترین روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جامعه است: تقدس بخشیدن به مالکیت خصوصی و استثمار نیروی کار؛ تقدس بخشیدن به انقیاد اجتماعی زنان و استفاده از اخلاقیات ضد زن برای ایجاد نظم اجتماعی؛ تقدس بخشیدن به وابستگی تا مغز استخوان به نظام سرمایه‌داری جهانی از طریق فروکاستن نزاع با نظام امپریالیستی به یک نزاع دینی.

استراتژی رهبری سبز آشکارا جلب و جذب «رهبر» و یک جناح از اصول‌گرایان است - اصول‌گرایی که مانند اصلاح‌طلبان معتقدند نظام جمهوری اسلامی هم به دلایل تغییرات داخلی و هم بین‌المللی نیاز به ساختار بندی دوباره یا تعمیرات و نوسازی دارد تا طول عمرش را زیاد کند. رهبران سبز این اتحاد را یک اتحاد استراتژیک می‌دانند و نه اتحاد با مردم معترض. مردم معترض صرفاً وسیله‌اند برای گذار از بحران داخلی. سیاست امروز آنان نگاه به آینده دارد: آینده‌ای که باید بر هفتاد میلیون مردم که خواهان تغییرات جدی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی‌اند حکومت کنند. آنان اگر ائتلاف محکمی از جناح‌های مختلف طبقات ارتجاعی و نمایندگان سیاسی آنان نداشته باشند، قطعاً نخواهند توانست با مردم مقابله کنند.

از آنجا که هدفشان جلب رهبر و بخش مهمی از اصول‌گرایان است، معتقدند که اگر در شرایط فشارهای بین‌المللی صحنه سیاسی داخلی را علیه اینان داغ کنند قادر به جلب اتحادشان نخواهند بود. سخنان رفسنجانی در آخرین مجمع تشخیص مصلحت تأکید بر این سیاست بود. او به واقعه‌ی مراسم سالگرد مرگ خمینی (۱) اشاره کرد و رفتار احمدی‌نژاد و چماق‌دارانش با حسن خمینی را غیرقابل قبول توصیف کرد و در تعریف و تمجید از خامنه‌ای گفت: «مقام معظم رهبری هیچ وقت حسن آقا را جلوی مردم نبوسیده بودند. آن‌هایی که این را می‌دیدند، باید درس می‌گرفتند... ایشان در این حد، این گونه رمزگونه نظرشان را اعلام کردند.» (ایلنا- ۲۲ خرداد- جلسه مجمع تشخیص مصلحت)

برای اینان مهم آن است که بیشترین جناح‌های جمهوری اسلامی را برای شکل دادن به ساختار دولتی آینده با خود متحد کنند. اختلافات میان نخبگان «سبز» از آن‌جا نشئت می‌گیرد که با چه ائتلاف ارتجاعی می‌خواهند سوار بر موج ناراضی‌مندی مردم شده و «انتقال مسالمت‌آمیز قدرت» را سازمان دهند. بیانیه‌های «رادیکال» موسوی-کروبی و زهرا رهنورد صرفاً رنگ و لعابی هستند برای پوشاندن وقایع مهمتری که سیاست‌های آنان را شکل می‌دهد.

تصویب قطعنامه تحریم اقتصادی چهارم توسط شورای امنیت

در آستانه ۲۲ خرداد رهبران سبز، یکبار دیگر با فریبکاری و ریاکاری بی‌مانندی مانع از شکل‌گیری اعتراض گسترده خیابانی شدند. آنان همان کردند که در سالگرد ۲۲ بهمن کردند. در سالگرد ۲۲ بهمن - تحت عنوان اجرای تاکتیک «اسب تروا» و تصرف همایش احمدی‌نژاد «از درون» - فراخوان پیوستن مردم به صف هواداران احمدی‌نژاد را دادند. این بار، فراخوان تظاهرات در سالگرد کودتای انتخاباتی را تحت عنوان «حفظ جان و مال مردم» لغو کردند. سیاست امنیتی جناح حاکم جمهوری اسلامی آن است که در اوج درماندگی و ضعف داخلی و بین‌المللی شمشیر از رو ببرد و بر شکاف‌های نظام از هم گسیخته و مرکزیت سیاسی - ایدئولوژیکش ماله‌کشد. عقب‌نشینی‌های فضاقت بار رهبران سبز در چنین شرایطی تقویت این سیاست و اعتبار بخشیدن به آن و ارباب توده‌های مردم است.

اینکه موسوی و کروبی می‌توانند چنین نقش بازدارنده‌ای را در ارتباط با رشد و گسترش مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی بازی کنند یک بار دیگر ضعف واقعی و جدی در اردوی مردم را یادآوری می‌کند. فراخوان موسوی و کروبی مبنی بر لغو تظاهرات خیابانی در سالگرد ۲۲ خرداد، عده زیادی از طرف‌داران جنبش سبز را مبهور کرده است زیرا اینان امید داشتند که موسوی و کروبی خانه نشینی و «مقاومت» عرفانی‌شان را که در عمل همدستی با سران جمهوری اسلامی در حفظ نظم و قانون ارتجاعی آن است، کنار گذارند. این فراخوان ارتجاعی و ضد مردمی، اختلاف‌های حادی را در میان جناح‌های مختلف جریان «سبز» دامن زد. عده‌ای از خود جناح اصلاح طلب حکومت و خدمه‌ی اکثریت - توده‌ای و «چپ» آن‌ها به دفاع از تاکتیک‌های «داهیان» این دو نفر برخاستند و عده‌ای دیگر آن را فرصت‌سوزی دیگری قلمداد کردند. برخی از نزدیکان این دو تن زیر فشار افکار عمومی برخی حقایق درونی را نیز فاش کردند و گفتند تصویب قطعنامه تحریم‌های اقتصادی علیه جمهوری اسلامی آنان را ملزم به همراهی با احمدی‌نژاد می‌کند.

عملکرد موسوی و کروبی کاملاً با اهداف و منافع سیاسی و ایدئولوژیکشان که فشرده منافع طبقاتی‌شان است، سازگار است. هدف آنان انتقال قدرت در چارچوب جمهوری اسلامی و با کمترین تغییر در نظام است. البته واضح است که انتقال مسالمت‌آمیز قدرت مستلزم آن است که آنان اکثریت جناح اصول‌گرا را با خود متحد کنند یا با آن متحد شوند. وگرنه هیچ انتقال مسالمت‌آمیزی در کار نخواهد بود. بنابراین انگیزه‌ی اصلی آنان از «مسالمت‌آمیز» نگاه داشتن روبروئی مردم با رژیم، تلاش برای ایجاد اتحادی دوباره میان بیشترین جناح‌های جمهوری اسلامی است. انتقال مسالمت‌آمیز قدرت فقط یک معنا دارد: شکل‌گیری یک اتحاد جدید میان فراکسیون‌های مختلف جمهوری اسلامی گیریم با اضافاتی از «بیرون» آن (قبول کردن نمایندگان مجلس از توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها و جمهوری خواهان و سلطنت‌طلبان و غیره)

آنان می‌گویند بهترین روش مبارزه، مبارزه‌ی «بدون خشونت» است. مبارزه بدون خشونت واژه‌ی ریاکارانه‌ای بیش نیست. زیرا مبارزه با دشمنی خون‌ریز چون جمهوری اسلامی که تخاصم‌آشتی‌ناپذیر با مردم دارد هرگز نمی‌تواند بدون خشونت باشد. بنابراین بهتر است اینان ریاکاری را کنار گذاشته و بگویند: در این مبارزه فقط یک طرف حق و مشروعیت اعمال خشونت دارد و آن هم دولت است. «مبارزه بدون خشونت» یعنی حفظ روابط قدرت میان ستم‌گران و ستم‌دیدگان. وسواس آنان در حفظ این حریم برای آن است که مردم روابط قدرت ستمگرانه‌ی حاکم میان دولت و مردم را واژگون نکنند. آنان هرگز نمی‌خواهند به این روابط قدرت که در قانون تصریح شده است خدشه‌ای وارد شود.

سازمان ملل علیه جمهوری اسلامی از عوامل مهم لغو فراخوان تظاهرات از سوی کرویی و موسوی بود. اطرافیان رهبران سبز می گویند یکی از دلایل لغو فراخوان تظاهرات از سوی این دو آن بود که نمی خواهند انگ همراهی با قطعنامه تحریم را بخورند.

اما موضوع فراتر از پرهیز از انگ خوری است. مجموعه ی ائتلاف «اصلاح طلبان» حکومت (منجمله رهبران «سبز») نه تنها در مقابل مردم و خواسته های آنان خواهان حفظ وحدت جمهوری اسلامی هستند. بلکه در مواجهه با وقایعی که در خاورمیانه در حال شکل گیری است می خواهند وحدت خود را حفظ کنند تا بتوانند به مثابه یک قدرت عمل کنند. اینان قبل از هر چیز خود را بخشی از قدرت سیاسی حاکم می دانند و به همین ترتیب عمل می کنند. رهبران اصلاح طلب (ترمیم طلب) حکومت، به مثابه نیروئی که در رابطه با قدرت سیاسی جدی است عمل می کنند و نه مانند یک گروه اپوزیسیون ناراضی. سخنان رفسنجانی در جلسه مجمع تشخیص مصلحت در واقع طرز تفکر واقعی اکثریت آنانست و از آن پیروی می کنند. رفسنجانی در این جلسه در مورد تغییر در رفتار قدرت های بزرگ ابراز حیرت و ناباوری کرد و گفت: «... در آستانه صدور قطعنامه تحریم دور چهارم، مسائل غیرباوری پیش آمد... بعد از اینکه ایران بیانیه تهران را منتشر کرد و آمادگی خود را برای تبادل اورانیوم حداقل در آن سطحی که زمان مذاکره تعیین شده بود، اعلام کرد، انتظار می رفت که مذاکره را شروع و معین کنند و اگر توقع اضافی دارند بگویند... گروه وین جواب نداد... اجماع ۵ قدرت دارای حق وتو بر سر یک پیشنهاد، با وجود چین و روسیه موضوع تازه ای بود... اظهارات بعد از تصویب این تحریم نیز بی سابقه است که هم بیانیه ۵+۱ مشترکا و بعد تک تک این شش کشور جداگانه برای حرف های تند و تهدیدهای اضافه، مسابقه گذاشتند.» رفسنجانی تاکید کرد که برای مقابله با این اوضاع جدید، جناح های مختلف جمهوری اسلامی باید دوباره متحد شوند و علیه چند پارگی هیئت حاکمه جمهوری اسلامی هشدار داد و گفت: «فکر می کنم حفظ این یکپارچگی اگر حتما مقداری مخدوش شده باید سعی کنیم برگردیم و همدلی ایجاد کنیم. از حوادثی که می تواند وضع را بدتر کند پرهیز کنیم.» (ایلنا- ۲۲ خرداد-جلسه مجمع تشخیص مصلحت)

اما مهمترین وقایعی که رفسنجانی به طور علنی اعلام نمی کند آن است که، پس از تصویب قطعنامه تحریم های اقتصادی، نیروی هوایی آمریکا، بریتانیا و فرانسه دست به مانورهای مشترکی با هدف آمادگی برای حمله به ایران زدند. همچنین عربستان سعودی حریم فضائی خود را برای پرواز بمب افکن های اسرائیل باز کرده است. سایت «دبکا فایل» می نویسد: «تحولات ناگهانی در زمینه شراکت دو کشور غیر عربی ایران و ترکیه، حکومت های کشورهای عربی را بشدت تکان داده است... تایمز لندن گزارش می دهد که عربستان سعودی دست به آزمایش هائی زده است که موانع دفاعی و موشکی خود را خنثی کند تا اسرائیل بتواند بدون برخورد به مشکلات از حریم فضائی عربستان برای حمله به تسهیلات هسته ای ایران استفاده کند.» (۱۲ ژوئن ۲۰۱۰)

در سال گذشته، صدها هزار تن از مردم سراسر کشور به مدت هشت ماه درگیر نبرد با دشمنی بیرحم و سازمان یافته شدند. خیزش خود انگیخته توده ها فراتر از تصورات همگان پیشروی نسبتا برق آسایی کرد. اما این خیزش، تا زمانی که از مراکز فرماندهی سیاسی مردمی و سازمان یافتگی برخوردار نشود همچنان در چنبره افق و اهداف و نقشه های رهبری «سبز» اسیر خواهد ماند .

هنوز سوال این است: چه باید کرد؟ سئوالی که مستقیما گره می خورد به اینکه بدانیم: چه می خواهیم؟ با چه رهبری؟ و از چه راه و روشی؟ بدون جنبش کمونیستی قدرتمند نمی توان پاسخ صحیح و علمی به پرسشهای فوق داد. تا زمانی که چشم انداز و افق کمونیستی در خیزش اخیر در سطح گسترده طرح نشود و بسیاری از زنان و جوانان مبارز را تحت تاثیر خود قرار ندهد، نمی توان از آینده متفاوتی سخن

راند. تنها با روشنی در مورد جامعه آینده، معیارهای حاکم بر آن در زمینه های مختلف سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی می توان رویکرد کیفی متفاوتی در قبال مشکلات و معضلات اساسی جامعه اتخاذ کرد و بر راهی که حقیقتا به پیروزی ختم شود پرتو افکند .

در این مدت برای اکثر مردمی که پا به میدان مبارزه گذاشتند روشن شده که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی اند. معضل اصلی بر سر راه تکامل این خیزش (بطور مشخص تعیین تکلیف قهری و قطعی با رژیم) ضعف و فقدان رهبری انقلابی و سازماندهی انقلابی است. گرایش رادیکال این خیزش کاملا مستعد آن است که از امر و نهی های ارتجاعی رهبری «سبز» سر پیچی کرده و از زیر نفوذ آن خارج شود. اما این اتفاق به طور خودبخودی رخ نمی دهد. آگاهی و حرکت خودبخودی مردم قادر نیست نقشه ها و عملکرد منظم رژیم را خنثی کند و محدوده های تحمیلی رهبری «سبز» را بشکند.

مردم با دشمنی بیرحم و در عین حال با تجربه ای روبرویند که از مراکز فرماندهی سیاسی و ایدئولوژیک و اجرایی برخوردار است. حتا جناح اصلاح طلب (ترمیم طلب) که از دایره قدرت حاکم بیرون رانده شده است دارای مرکزیت سیاسی خود است که مرتبا صحنه سیاسی را تجزیه و تحلیل می کند و آن را بر حسب منافع و اهداف خود شکل می دهد. در چنین وضعی، توده های مردم -از کارگر و دانشجو و معلم تا اقشار میانی- بدون داشتن مرکز سیاسی و اجرایی خود کوچکترین شانس آن را نخواهند داشت که آگاهانه و هدفمند بر مبنای منافع خود حرکت کنند. اهمیت حزب ما به عنوان یک حزب کمونیست انقلابی که نزدیک به سی سال بطور منظم در راه تامین یک چنین مرکزیتی برای به حرکت در آوردن میلیون ها نفر و به پیروزی رساندن انقلاب تلاش و جان فشانی کرده است دقیقا در همین مسئله نهفته است. سرنگونی دولتی که بیش از ۳۰ سال با زندان و شکنجه و اعدام، با اتکا به درآمدهای نفتی و استثمار و ستم بر همه ی مردم، با توطئه و نیرنگ و ساخت و پاخت با قدرتهای امپریالیستی بر سر کار مانده است، آگاهی و تدارکی بس عمیق می طلبد. با هر چه پیچیده تر شدن صحنه سیاسی مبارزه طبقاتی در ایران و جهان، مبارزه سیاسی انقلابی و مهم تر از آن به پیروزی رساندن یک انقلاب واقعی نیز بس پیچیده تر شده است. همین مسئله ضرورت وجود چنین حزبی و اهمیت وجود آن را آشکارتر از هر زمان می کند. در طول سال های سخت و تلخ شکست و ضربات امنیتی- نظامی دشمن، کشته شدن رفقای بسیار، ناامید شدن رفقای نیمه راه، کارزارهای ضد کمونیستی بورژوازی بین المللی؛ آگاهی عمیق به همین امر، محرک ما کمونیست های متشکل در این حزب (از اتحادیه کمونیستهای ایران تا حزب کمونیست ایران (م-م)) بود که پا پس نکشیم، در ساختن و تقویت این حزب پایدار باشیم؛ مرتبا از اشتباهات و کمبودهای جمع بندی کنیم، از دستاوردها و اشتباهات مبارزین و مبارزات رفقای دیگر در سازمان های کمونیستی دیگر هر آنچه را می توانیم بیاموزیم؛ و خط سیاسی حزب را درست تر و روشن تر کنیم؛ به دانسته های پیشین اکتفا نکنیم و تئوری های کمونیستی حزب را تکامل دهیم و به فرهنگ و جهان بینی آن قدرت تازه ای بخشیم و مرتبا محتوایش را با نام کمونیستی اش یگانه کنیم؛ تا این حزب بماند و رشد کند و ابزاری باشد برای انقلاب رهائی بخش کمونیستی در ایران و جهان .

وجود چنین حزبی را بهیچوجه نباید کم بها داد - بخصوص در گره گاه کنونی جامعه. توده های کارگر، معلم، کارمند، زنان و جوانان را باید بطور فزاینده نسبت به وجود این حزب، اهداف و دیدگاه های آن، نقشه و استراتژی انقلابش آگاه کرد. مسلما برای کسانی که فقط به دنبال کند کردن دندان های تیز ستم و استثمارند و از مبارزه برای تغییر رادیکال وضع موجود بیزارند، وجود چنین حزبی اصلا خوشایند نیست. اما برای میلیون ها تن دیگر که خواهان زیر و رو کردن بنیان های جامعه و ساختن جامعه ای بدون ستم و استثمارند، آگاهی نسبت به اینکه چنین حزبی هست و در حال ساختن یک جنبش انقلابی کمونیستی است منبع انرژی و قوت قلب است. فعالین حزب باید از طرق گوناگون

برای عوض کردن موج ضد انقلابی حاکم در ایران و جهان نیاز به چنین نسل تازه نفسی است. اما برای آغاز نیاز به تعداد بسیار نیست. هر موج تکان دهنده ای در تاریخ بشر با عده ای قلیل اما محکم و روشن بر روی هدف به راه افتاده است. هسته ای منسجم که می تواند موتور محرکه یک جنبش عظیم و الهام بخش و آینده ساز شود و نه فقط ایران بلکه خاورمیانه و جهان را تکان دهد.

شکاف بزرگی که به ناگهان در درون نظام جمهوری اسلامی بر سر چگونگی حکومت بر یک جامعه پر تضاد و بحرانی پدید آمد، آتشفشان سی ساله مردم را فعال کرد؛ گذشته و آینده ی نظام جمهوری اسلامی بطور قطع برای ده ها میلیون نفر به زیر سوال رفت و فرصت بی نظیری برای دست زدن به یک انقلاب واقعی بوجود آمد. اما خطر از کف رفتن این فرصت ما را تهدید می کند زیرا هنوز یک قطب جاذبه سیاسی انقلابی که به طور موثر با قطب های ارتجاعی و امپریالیستی که برای تعیین آینده ی ما کمر بسته اند، رقابت کند، در میدان نیست. برای پایان دادن به این وضعیت خطرناک باید یک جبهه متحد قدرتمند که بخواهد و بتواند فرصت مساعد کنونی را تبدیل به یک روند انقلابی کند، بوجود آوریم. اگر اجازه دهیم که مسیر جامعه بدون دخالتگری فعال و سازمان یافته همه ی نیروهای انقلابی و ترقی خواه و در مرکز آن کمونیست های انقلابی، تعیین شود مسلما طبقات حاکمه با یاری نظام سرمایه داری جهانی از بحران بدر آمده و به اشکالی دیگر حاکمیت طبقاتی خود را برقرار خواهند کرد. و جامعه باری دیگر به قهقرا خواهد رفت.

(اعلامیه، سخنرانی، سازمان دادن مقاومت در برابر جنایات روزمره رژیم) ضرورت و امکان انقلاب واقعی را به میان کارگران و زنان و جوانان و مردم ملل تحت ستم در سراسر کشور ببرند. و در بطن این مبارزات و بر مبنای ضرورت و امکان انقلاب رهائی بخش واقعی اهمیت وجود حزب را توضیح دهند. با استدلال زنده و علمی ثابت کنند که هر مبارز جدی در راه سرنگونی این رژیم و درهم شکستن شالوده های طبقاتی آن، باید عمیقا دیدگاه ها و سیاست و استراتژی انقلابی این حزب را مطالعه و در آن کنکاش کند و در صورت توافق با آن در گسترش نفوذ و سازمان این حزب بکوشد. همانطور که هر مبارز پیگیر به این حزب نیاز دارد؛ این حزب نیز بشدت نیازمند نسل جدیدی از مبارزین متعهد و با انگیزه است که با جسارت و عشق، شوق و آگاهی، این نوع انقلاب و این راه رهائی را در میان مردم تبلیغ کرده و آن را تبدیل به یک قطب و نیروی محرکه مهم در جامعه کنند؛ جوانانی که به ورای عصبانیت از نبود «حق» و «دموکراسی» در جمهوری اسلامی رفته و می خواهند بر مبنای آنچه برای رهائی اکثریت مردم ایران و جهان ضروری است، پا در میدان مبارزه گذارند؛ رزمندگان جوانی که با قصد راهگشائی برای روند انقلاب کمونیستی سوال می کنند و خود برای یافتن پاسخ ها دست به تلاش صادقانه و علمی می زنند؛ مبارزینی که در مقابل سختی راه، حملات بی وقفه و ترفندهای ریاکارانه ی دشمنان رنگارنگ داخلی و بین المللی جا نمی زنند و در میانه ی راه توقف نمی کنند؛ جوانانی که افکار عقب مانده ی رایج در میان توده های مردم و روحیه شکست و نزاری حاکم در جنبش های به جا مانده از گذشته مایوسشان نمی کند و چون مشعلدارانی، راه را روشن می کنند.

آلن بدیو و کمونیسم - سنتز نوین باب آواکیان

در حاشیه کنفرانس لندن در باره ایده کمونیسم - مارس ۲۰۰۹

مقدمه:

یکسال پیش کنفرانسی ۳ روزه (۱۳-۱۴-۱۵ مارس ۲۰۰۹) در لندن تحت عنوان «در باب ایده کمونیسم» در موسسه علوم انسانی بیرک بک به سرپرستی اسلاوی ژیزک برگزار شد. سخنرانان این کنفرانس سه روزه عبارت بودند از: اسلاوی ژیزک، آلن بدیو، آنتونیو نگری، مایکل هارت، تری ایگلتن، ژاک رانسیر، آلبرتو توسکانو، پیتر هالوارد، ژان لوک ناسی، جیانی واتیمو، الساندرو روسو، و جودیت بالسو.

در شماره ۴۸ نشریه حقیقت، بخش اول سخنرانی ریموند لوتا در حاشیه این کنفرانس و در مورد برخی از مواضع سخنرانان آن (بخصوص مواضع آلن بدیو) را همراه با مقدمه ای از «حقیقت» منتشر کردیم.

لوتا در بخش آخر سخنرانی اش به سنتز نوین باب آواکیان پرداخت که در ذیل آن را می خوانید.

سنتز نوین باب آواکیان

نوین و عالیتر ارائه می دهد - یک سنتز نوین. در اینجا به برخی عناصر کلیدی سنتز نوین اشاره خواهیم کرد اما بحث کوتاه من جای مطالعه آثار باب آواکیان را نمی گیرد. در میان این آثار کتاب «مشاهداتی بر هنر، علم و فلسفه» بسیار مهم است. همچنین مقاله «یک دولت بنیادا متفاوت» و بسیاری نوشته های دیگر .

می خواهم با موضوع فلسفه آغاز کنم. در قلب سنتز نوین، بررسی نقادانه آواکیان از بنیادهای فلسفی کمونیسم قرار دارد تا آن را بر پایه ای کاملا علمی مستقر کند. یک مثال می زنم. مارکس بطور علمی آشکار کرد که در تاریخ بشر انسجامی وجود دارد. و تاریخ صرفا یک گلوله سردرگم نیست. بلکه انسجامی در آن موجود است (این واژه ی خود مارکس است). و این انسجام ریشه در این واقعیت دارد که نیروهای تولیدی از یک نسل به نسل دیگر رسیده است. این نیروهای تولیدی معمولا پویا و در حال تکامل هستند و هنگامی که با روابط تولیدی (روابطی که انسان ها میان خود برقرار می کنند تا نیازهای خود را تولید کنند) در تضاد قرار می گیرند، این روابط تولیدی تبدیل به مانعی در مقابل نیروهای تولیدی می شوند. در این هنگام تغییرات بزرگی مانند انقلاب فرانسه رخ می دهد. که انقلاب بورژوائی بود. یا جنگ داخلی آمریکا که کامل شدن انقلاب بورژوائی بود. آواکیان خاطرنشان می کند که هنگام تبیین چارچوب ماتریالیسم تاریخی توسط مارکس و انگلس، برخی بقایای نظام فلسفی هگلی به درون مارکسیسم انتقال یافت. بطور خاص مقداری گرایش «اجتناب ناپذیری» را در آنها می توان مشاهده

می خواهم به بخش آخر صحبت کنم که در مورد سنتز نوین است برسم. در سی سال گذشته باب آواکیان به جمع بندی از این انقلابات پرداخته؛ بطور همه جانبه از آن ها آموخته و رویکرد استراتژیک نسبت به انقلاب کمونیستی را عمیق تر کرده است. به علاوه، معانی استراتژیک تغییرات بزرگی را که در سی سال گذشته در جهان رخ داده است تحلیل کرده است. آنطور که سند «آغاز یک مرحله نوین - مانیفستی از حزب کمونیست انقلابی آمریکا» خاطرنشان می کند، اوضاع به گونه ای شبیه زمان مارکس در قرن ۱۹ در ابتدای جنبش کمونیستی است. در آن زمان مارکس یک چارچوب تئوریک برای جنبش کمونیستی تبیین کرد. آن شرایط گذشته است و امروز در شرایط نوین نیاز به یک چارچوب تئوریک نوین برای پیشروی های جدید است. کاری است که باب آواکیان دنبال می کند تبیین چنین چارچوبه جدیدی است. بدیو و دوستانش نیز پیشنهاد می کنند که نیاز به یک چارچوبه جدید هست. حتا در این کنفرانس صحبت از شباهت های امروز به زمان مارکس و قرن ۱۹ کردند. اما آن ها می خواهند به نقطه صفر بازگردند بابتور مشخص تر باید گفت که می خواهند به لحاظ زمانی به عقب، به کمون پاریس و انقلاب فرانسه باز گردند. در حالیکه آواکیان بر هر آنچه به لحاظ تئوریکی و پراتیکی در مرحله اول گذشته است تکیه می کند؛ درس ها و اشتباهات آن را جمع بندی می کند و بر این پایه سنتزی

به این واقعه بازگشته و سعی می کند تمام درس های متدولوژیک آن را بیرون بکشد. به جای اینکار راحت می توان گفت: اوه استالین دیوانه بود؛ سرکوب علم و خلاقیت در ژن های او بود. ها ها! دیوانه ی قدرت بود و غیره. خیر! باب آواکیان با تحلیل علمی از این مسئله از آن رازدائی می کند. سوال می کند، اشکالات متدولوژیک استالین چه بود؟ و ما چه درس هائی می توانیم از آن بیرون بکشیم؟ استالین چطور فکر می کرد؟ پراگماتیسم او چه بود؟ مائو در مورد استالین می گوید، تفکر چوبینی داشت. اگر ما واقعا در تغییر جهان جدی هستیم باید عمیقا درگیر این مشکلات شویم .

مرتبط با این اشکال، اشکال دیگری بود که آواکیان اسمش را «حقیقت طبقاتی» گذاشته است. که یک رویکرد بسیار غیر علمی به حقیقت است و اینطور است که: پرولتاریا حقیقت خود را دارد و بورژوازی حقیقت خود را دارد .

اما حقیقت، حقیقت است. یاهه یاهه است و مهم نیست که کی و چه طبقه ای آن را گفته است. حقیقت، یک چیز عینی است. اما اینکه حقایق چگونه در دست گرفته می شوند و چگونه در جامعه بکار بسته می شوند، با استفاده از این دانش در جامعه چه اتفاقی می افتد؛ مسئله ایست که کاملا با موضوعات طبقاتی و مبارزه طبقاتی مرتبط است. قبلا مثالش را زدم که بیو ژنتیک چگونه بکار بسته شد. و در جهان، بر سر این بکار بست مبارزه طبقاتی هست. از سوی دیگر، بر سر خصلت و محتوای هر تئوری علمی مبارزه ی علمی هست. و این مبارزه برای کشف حقیقت دارای خصلت طبقاتی نیست. این فرق دارد با اینکه این دانش برای چه به مصرف خواهد رسید و پژوهش علمی در چه چارچوبی در جریان است؛ چه کسانی درگیرند و هدف چیست. همه اینها دارای خصلت طبقاتی و متصل به مبارزه طبقاتی است. هدفم از این حرف ها چیست؟ می خواهم بگویم که حقیقت دارای خصلت طبقاتی نیست و اینکه کمونیسم، یک علم است. با واقعیت درگیر می شود، آن را به گونه ای زنده آزمایش می کند، سرچشمه ها و قوای محرکه واقعی جامعه، جهان و طبیعت، ساختارها و پروسه های واقعی، گرایشات و ضد گرایشات که در سیر تکامل پدید ها دخیل هستند را بررسی می کند. کمونیسم به مثابه علم به تضادهای اساسی که قوه محرک وضع هستند اشاره می کند. اما این یک علم زنده و پایان ناپذیر است که مرتبا تکامل می یابد. آنهایی که می خواهند به قرن ۱۸ بازگردند (مانند بدیو) به ما می گویند که کمونیسم یک علم نیست. صرفا یک الگوی فکری و الگوی مقاومت است که نقطه تمرکزش برابری است. دگماتیست هائی که می گویند ما به اندازه کافی می دانیم و کمونیسم برایشان یک نوع مذهب است؛ مارکسیسم را یک سیستم بسته می بینند که هر چه را لازم بود بدانند می داند و نمی توان از کنشش با گفتمان های دیگر، بخصوص گفتمان های مخالف، چیزی یاد گرفت.

آواکیان تلاش کرده است کمونیسم را بر پایه هائی علمی تر قرار دهد و از این منظر، کنش با مکتب های فکری و دیگر عرصه های تلاش و فعالیت بشری را عمیقا درک می کند و مرتبا با واقعیت که همواره در حال تغییر است، دست و پنجه نرم می کند. زیرا درک واقعیت متغیر، برای تغییر جهان تعیین کننده است .

یک جنبه دیگر از سنتز نوین تعمیق درک از انترناسیونالیسم و انقلاب کمونیستی به مثابه یک انقلاب جهانی است. در این رابطه آواکیان اصولی را فرموله کرده است. اول، مبارزه طبقاتی در هر کشوری بیشتر با تضادهای سطح بین المللی تعیین می شود تا با شرایط داخلی یا تکامل تضادهای صرفا داخلی و بی ارتباط با چارچوب بین المللی در آن کشور مفروض. مثلا انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ را در نظر بگیریم. اوضاع انقلابی که رهبری انقلاب توسط لنین و کسب قدرت را ممکن کرد؛ اوضاعی بود که در گره خاص از جهان شکل گرفت که جنگ جهانی جریان داشت و بطور رادیکال بر روی شرایط روسیه تاثیر گذاشت و در شرایط وجود یک حزب انقلابی با خط و رهبری لنین، یک پیشرفت انقلابی بزرگ را ممکن کرد. دوم، آواکیان گرایشات ناسیونالیستی درون جنبش کمونیستی را در رابطه با درک از انترناسیونالیسم عمیقا بررسی

کرد. گرایش فلسفی «اجتناب ناپذیری» یعنی اعتقاد به اینکه اتفاقاتی که افتاده است ضرورتا باید رخ می دادند. آواکیان خط سیر این گرایش «اجتناب ناپذیری» موجود در مارکسیسم را دنبال کرده و به «نفی در نفی» هگل می رسد. نگرش نفی در نفی به معنای آن است که پدیده ها آنگونه تکامل می یابند که یک چیز خاص توسط دیگری نفی می شود که به نوبه خود به نفی دیگر و دیگر می انجامد و هر بار سنتز شامل عوامل قبلی هست اما در سطحی بالاتر. یکی از بکار بست های این درک فلسفی توسط مارکس و انگلس این بود که تاریخ تکامل جوامع بشری را از یک نوع به نوع دیگر به مثابه یک سری نفی در نفی ببینند. به این شکل که اول جامعه کمون اولیه بود که با جامعه طبقاتی «نفی» شد و این «نفی در نفی» بالاخره به جامعه بی طبقه اما در سطحی عالیتر خواهد رسید؛ از کمون اولیه تا کمونیسم .

اما چنین درکی درست نیست و رسیدن به کمونیسم «اجتناب ناپذیر» نیست. ما تاریخی خداگونه نداریم که همه چیز را بی وقفه به سوی کمونیسم می راند. به علاوه، پس از رسیدن به کمونیسم خشونت و تضاد میان انسان ها بالاخره خاتمه خواهد یافت اما کمونیسم هم با تضاد و مبارزه و مناظره رقم خواهد خورد که در شرایط عدم وجود تضادهای طبقاتی پیش خواهد رفت و چیز خوبی خواهد بود. زیرا این مبارزات دائما به درک و شناخت بیشتر از اینکه چگونه می توانیم واقعیت را طبق منافع عمومی بشریت تغییر دهیم منجر خواهد شد .

نگرش «اجتناب ناپذیر» نگرش غلطی از تاریخ است. نگرش خط مستقیمی از تاریخ یا نگرش قدرگرایانه از رسیدن به کمونیسم - کمونیسمی که تقریبا به شکلی اتوپیک عاری از هر تضاد و مبارزه ای است - در استالین بسیار پر رنگ بود. مائو از این دیدگاه ها و متد ها در جوانب بسیار مهمی گسست کرد. اما حتا برخی اوقات مائو نیز می توان دید که به تکامل تاریخی از لنز اجتناب ناپذیری تاریخی می نگرد. آواکیان گسستی را که مائو از استالین کرد جلوتر می برد و از برخی درک های مائو نیز گسست می کند. آواکیان بر وجود انسجام در تاریخ بشر تاکید می گذارد. اما همچنین تاکید می کند که در مسیر تکامل بشر، مسیرهای متفاوتی موجود است. هر چند این جاده ها در معرض محدودیت های بسیار واقعی هستند، به این معنا معین هستند اما بر پایه مسیری از پیش تعیین شده پیش نمی روند. مرتبط با این مسئله، آواکیان درک کمونیستی از نقش و قدرت بالقوه آگاهی را تکامل بسیار بیشتری داده است. به عبارت دیگر، تا آن حد که بطور علمی و عمیق خصلت متناقض پیچیده و چند لایه ای (چند وجهی) جامعه را با تمام محدودیت ها و جاده های متفاوت ممکن درک کنیم. با داشتن این درک علمی، آزادی عمل ما در تاثیر گذاری بر اوضاع و تغییر جهان بطرز خارق العاده ای گسترش می یابد .

سنتز نوین جوانب فلسفی دیگری هم دارد. اما در اینجا وقت پرداختن به آن ها نیست. اما به یک نکته می خواهم اشاره کنم و آنهم گرایشات و اشکالات موجود در جنبش بین المللی کمونیستی است. بطور مثال پراگماتیسم. پراگماتیسم این ایده است که اگر چیزی کار کند و بطور فوری فایده مند باشد حقیقت است. این در استالین بسیار برجسته بود. در این رابطه آواکیان به حیطة فعالیت علمی در شوروی نگاهی کرده است. بطور مشخص بیولوژی و ژنتیک. مشخصا به ماجرای تقویت و ارتقاء لیسنکو. لیسنکو یک اگرونومیست در دهه ۱۹۳۰ بود. او نظریه ای داشت به این نحو که اگر خصلت یک گیاه را عوض کنیم، این خصلت به نسل های دیگر هم منتقل می شود. این تئوری در تضاد با بیولوژی مدرن و علم ژنتیک قرار داشت. اما این تئوری جذاب بود زیرا وعده گسترش سریع تولید دانه های خوراکی را در شوروی می داد. لیسنکو طرفدار انقلاب بود و دارای خاستگاه طبقاتی کارگری بود. اما نظر دانشمندان دیگر که انقلابی نبودند و از منشاء کارگری نمی آمدند صحیح و نظر لیسنکو غلط بود. رویکردی که در پیش گرفته شد تبدیل به مانعی در پروسه پژوهش های علمی و یاد گیری از درون بینی های دیگران و کسانی که در اردوی مخالفین این نظریه بودند، شد. آواکیان

روشنفکران و حیات روشنفکری آن است که گرایش به آن دارند که به پدیده‌ها با زوایا و راه‌های جدید نگاه کنند و درک‌های مسلط و حاکم را به چالش گیرند. البته روشنفکران خوب را مد نظر داریم. خیلی از به اصطلاح «متفکرین» هستند که درک‌های حاکم را به چالش نمی‌گیرند و با آن‌ها همراهی می‌کنند. اما در کل روحیه چالش‌گر و زیر سوال بردن و ساده قبول نکردن ادعاها در میان روشنفکران هست. این بسیار خوب است و در سوسیالیسم باید خیلی بیشتر باشد.

تاریخا توده‌های مردم از عرصه کار با ایده‌ها (تولیدات فکری) بیرون رانده شده‌اند و کارکرد جامعه بورژوازی به گونه‌ایست که اقلیت کوچکی از مردم (روشنفکران) می‌توانند درگیر عرصه کار با ایده‌ها (تولیدات فکری) بشوند در حالیکه اکثریت بزرگ بشریت استثمار می‌شود و به حیطة فعالیت روشنفکری ممنوع‌الورود است. جامعه سوسیالیستی باید این وضع را عوض کند. باید استثمار را خاتمه دهد و توده‌های مردم را قادر کند که وارد فعالیت فکری و کار با ایده‌ها شوند؛ در مورد مسائل مربوط به همه عرصه‌های جامعه فکر کنند و نظر دهند.

و انقلاب فرهنگی چین به گونه‌ای قوی و نافذ به این مسئله پرداخت. باب آواکیان می‌گوید، علاوه بر این، جامعه سوسیالیستی باید فضا و امکان برای روشنفکران فراهم کند. آنان نیاز به هوای تنفس دارند. هنرمندان و دانشمندان نیازمند امکان و فضای انجام کارشان هستند. از یکسو، جامعه سوسیالیستی نمی‌تواند رابطه برج عاجی میان روشنفکران و توده‌های مردم را که در جوامع طبقاتی سرمایه‌داری موجود است بازتولید کرده و حفظ کند. اما از سوی دیگر، نباید روشنفکران را در فضائی تنگ محصور و سترون کند. بلکه باید با آنان متحد شده، آنان را رهبری کرده و استعدادهایشان را شکوفا کند. در اینجا باید گفت که در جوامع سوسیالیستی قبلی در این زمینه اشکالات زیادی بود. و این شامل انقلاب فرهنگی در چین سوسیالیستی هم می‌شود. این گرایش بود که آن دسته از فعالیتهای فکری که در آن مقطع به دستور کار سوسیالیستی خدمت نمی‌کنند ارزشی ندارند و حتی گمان می‌شد که مخل این دستور کار هستند. در انقلاب فرهنگی هم این گرایش بود که به روشنفکران فقط به صورت مشکل‌نگریسته شود و اهمیت کار و فعالیت روشنفکران و پروسه غنی آن در ارتباط با سوسیالیسم درک نشود.

در بازبینی تجربه سوسیالیستی پیشین و ارائه مدل نوین برای جوامع سوسیالیستی آینده، باب آواکیان بر روی نقش نارضایتی در جامعه سوسیالیستی نیز پرتو می‌افکند. باب آواکیان می‌گوید، در جوامع سوسیالیستی نه تنها نارضایتی باید مجاز باشد بلکه باید فعالانه تشویق شود و توجه کنید: این امر، شامل مخالفت با سوسیالیسم و دولت سوسیالیستی نیز هست. این در درک جنبش کمونیستی امر جدیدی است. سوال اینجاست که چرا نقش نارضایتی در کارکرد جامعه سوسیالیستی مهم است؟ زیرا بر روی نقص‌ها و مشکلات جامعه نوین پرتو می‌افکند. زیرا، به روحیه نقادی که باید جامعه سوسیالیستی با آن اشباع شود، خدمت می‌کند. نارضایتی می‌تواند به کشف حقیقت و دگرگون کردن بیشتر جامعه سوسیالیستی خدمت کند. بدون اینگونه تلاطمات نمی‌توان به کمونیسم رسید. بنابراین برای درک جهان نیاز به جوشش فکری، مناظره و نارضایتی است. این پروسه در هر مقطع معین، پنجره‌ای را می‌گشاید برای دیدن آن چیزی که در اعماق جامعه در حال جوشیدن است و دریچه‌ای را باز می‌کند برای دیدن جاده‌ها و راه حل‌های ممکن.

اگر به خاطر آورید، در ابتدای سخنرانی از باب آواکیان نقل کردم که چگونه جاده‌ها و راه‌های مختلفی در مقابل توسعه جامعه بشری باز می‌شود که در بیشتر مواقع این راه‌های ممکن خیلی واضح نیست و بصورت غیر مترقبه خود را نشان می‌دهند. بسیاری از این مشکلات در جریان مکاشفات روشنفکری، مناظره و جوشش فکری و نارضایتی از عمق به سطح آمده و بر آن‌ها پرتو افکنی می‌شود. اما همچنین این واقعیتی است که شاید رهبری اشتباه می‌کند. رهبری بر حقیقت

کرده است. گرایش ناسیونالیستی درون جنبش کمونیستی، انترناسیونالیسم را بسط انقلاب خود به نقاط دیگر می‌بیند. یعنی نقطه عزیمت انقلاب کشور خود است که از آنجا به بیرون بسط پیدا می‌کند. در حالیکه باید به صحنه جهانی نگریست و انقلاب کشور خود را نیز باید از موضع تمام جهان دید. نقطه عزیمت باید جهان باشد و نه کشور خود. حتی اگر کشور خود، کشور سوسیالیستی باشد. حتی در اینصورت و بخصوص در اینصورت نقطه عزیمت باید انقلاب جهانی باشد. در گذشته، رویکرد به انقلاب جهانی، با عزیمت از انقلاب خود به بیرون بود. رویکرد غلط به انقلاب جهانی، یعنی با عزیمت از منافع فوری انقلاب در کشور خود، در دهه ۱۹۳۰ شوروی تقویت شد. دفاع از اولین کشور سوسیالیستی یک ضرورت حیاتی و وظیفه عاجل بود. اما میان ضرورت دفاع از کشور سوسیالیستی و همزمان ضرورت توسعه انقلاب در کشورهای دیگر، تضادی واقعی موجود است. عدم تشخیص این تضاد یا انکار وجود این تضاد باعث شد که شوروی مبارزات انقلابی کشورهای دیگر را قربانی دفاع از خود کند یا اینکه تلاش کرد که قربانی کند. گفتن این حرف دردناک است اما واقعیت دارد. این گرایش حتی تا حدی در مائو تداوم یافت.

آواکیان از این تجربه جمع‌بندی کرده و این اصل را تکامل داده که قدرت پرولتری باید توسعه انقلاب جهانی را بالای همه چیز حتماً و برای توسعه انقلاب در کشور خود قرار دهد. بنابراین دولت سوسیالیستی قبل از هر چیز باید یک منطقه پایگاهی برای انقلاب جهانی باشد. صحبت را کوتاه کرده و چند نکته را در مورد مدل رادیکال نوینی که باب آواکیان از جامعه سوسیالیستی می‌دهد می‌گوییم.

این مدل، خود را به دستاوردهای موج اول بخصوص تجربه انقلاب فرهنگی چین متکی می‌کند اما به وراى آن تجربه نیز می‌رود. دیکتاتوری پرولتاریا شکل قدرت دولتی و حاکمیت طبقاتی است که پرولتاریا و متحدینش را قادر می‌کند جامعه را در دست گرفته، آن را دگرگون کنند و آن را به جلو به سوی کمونیسم حرکت دهند. همانطور که گفتیم، کمونیسم اجتماع جهانی بشریت است که در آن انسان‌ها مرتباً جهان و خود را در این پروسه تغییر می‌دهند. این فرآیند نیازمند نوعی رهبری خلاق است که مبارزات پیچیده این راه و فائق آمدن بر چالش‌های این راه را رهبری کند. این قدرت باید خود را حفظ کند و جلوی بازگشت سرمایه‌داری را بگیرد.

اما همانطور که باب آواکیان تأکید می‌کند، سوسیالیسم باید مکانی سرزنده و هیجان‌انگیز باشد؛ جایی که مردم بخواهند در آن زندگی کنند و دروازه‌های رفتن به سوی کمونیسم را باز کنند. در اینجا از نقطه نظر نیاز جامعه سوسیالیستی به جوشش فکری و نارضایتی، برخی از نتیجه‌گیری‌های باب آواکیان را مورد تأکید قرار می‌دهم. در سوسیالیسم توده‌های مردم باید برانگیخته شوند که جامعه را به سوی کمونیسم اداره کرده و تغییر دهند. جامعه سوسیالیستی نیازمند آن است که اقشار وسیع مردم را به حول ایجاد یک جهان دیگر متحد کند. این جامعه سوسیالیستی است. جامعه سوسیالیستی یک جمهوری کارگری نیست. نه! ما صحبت از جامعه‌ای می‌کنیم که همه اقشار مردم و خود ما را در جهت متولد کردن یک جهان نوین هدایت می‌کند.

در این رابطه است که آواکیان بر اهمیت تجربه فکری، هنری و علمی در جامعه سوسیالیستی و نقشی که روشنفکران می‌توانند بازی کنند تأکید می‌کند. روشنفکران منبع مهمی برای حل مسائل کنکرت اداره جامعه و افزودن بر دانش بشر هستند. جوشش فکری و علمی برای جستجوی حقیقت، برای اینکه مردم جهان را عمیقاً بشناسند تا بتوانند آن را تغییر دهند، ضرورتی حیاتی است. آواکیان تأکید می‌کند که بدون جستجوی بی‌وقفه و بی‌مانع برای دستیابی به حقیقت، نمی‌توان به کمونیسم دست یافت. برای تغییر هر چه آگاهانه‌تر و ریشه‌ای‌تر جهان باید آن را به عمیق‌ترین شکل ممکن درک کرد و شناخت. در همان حال، جوشش فکری به تحرک و سرزندگی و روحیه جدل که باید مشخصه جامعه سوسیالیستی باشد خدمت می‌کند. یکی از نقاط مثبت

جامعه ایست که برای رسیدن به کمونیسم، که در آن انسان ها آگاهانه جهان و خود را تغییر می دهند، ضروری است. شک نیست آنچه را تشریح کردم (مدل نوین از سوسیالیسم) بدون خطر نیست. بدون شک نیروهای ارتجاعی در درون همه این پروسه هائی که نام بردم مانور داده و ضربه خواهند زد. حتما در فضائی که خیزش و ناراضی و تظاهرات ضد دولت و در دفاع از دولت خواهد بود حتما این نیروها فعال خواهند بود. اما نمی توان بخاطر ممانعت از این خطرات و ممانعت از سوء استفاده مرتجعین، حال و هوای جامعه را سرد و زمستانی کرد. این یک چالش و تضاد بزرگ است. دولت پرولتری باید میان مخالفت با سیاست های مختلف و حتا مخالفت با سوسیالیسم و تلاش های سازمان یافته برای سرنگونی دولت سوسیالیستی یک خط تمایز روشن بگذارد. این امری بسیار پیچیده است. و برای همین است که باب آواکیان می گوید، جامعه سوسیالیستی باید آماده و مایل باشد تا لبه پرتگاه و در هم شکسته شدن، تا نزدیکی از کف دادن قدرت (ولی نه از کف دادن آن) برود. و این باید یک جهت گیری استراتژیک باشد. این نوع عملکرد نه تنها دور شدن از کمونیسم نیست بلکه بخشی از پروسه رفتن به سوی کمونیسم است. مدل «هسته مستحکم با الاستیسیته بسیار» یک جهت گیری اساسی برای آینده ارائه می دهد که می تواند بر کمبودهای موج اول فائق آید. مطمئنا در موج دوم، پراتیک بسیار غنی تر از تئوری خواهد بود. اما این مدل یک جهت گیری پایه ای ارائه می دهد .

باب آواکیان تجربه موج اول انقلاب سوسیالیستی را با این روش نقادانه و چالش گرانه و با این پرسپکتیو که بشریت چگونه می تواند به کمونیسم برسد، چگونه می توان ابزار و متد انقلاب کمونیستی را با اهداف آن همگون و سازگار کرد و آگاهانه همگون نگاه داشت؛ بررسی و جمع بندی کرده است .

در اینجا من عرصه های زیادی را بحث کردم و یک کم هم زیاده روی کردم. می خواهم کمی در مورد رویکرد به انقلاب صحبت کنم اما می توانیم به این موضوع در بحث آزاد بپردازیم .
پایان ارائه سخنرانی ریموند لوتا در حاشیه کنفرانس «ایده کمونیسم» در لندن - مارس ۲۰۰۹

انحصار ندارد. شاید دارد اشتباه می کند یا یکجانبه عمل می کند یا شاید تنگ نظرانه فکر می کند. دیالکتیک میان حزب و توده ها، میان رهبری و رهبری شونده، بسیار مهم است. و اگر رهبری در جامعه سوسیالیستی فعالانه ناراضی را تشویق نکند آنگاه رابطه میان رهبری کننده و رهبری شونده یکجانبه می شود. یکطرفه و تماما رهبری خواهد بود. در اینصورت، با دیالکتیک میان رهبری و رهبری شونده درگیر نیستیم. در اینصورت در واقع روحیه نقادی در هر دو سوی جامعه کند و سست می شود: هم از سوی آنانی که رهبری می شوند و هم از سوی رهبری که عادت می کند به اینکه خود را بازبینی و تجزیه و تحلیل نقادانه نکند .

در مدلی که باب آواکیان ارائه می دهد، یک هسته مستحکم خواهد بود: رهبری نهادینه شده ی حزب کمونیست در جامعه سوسیالیستی. و بخش گسترده تری از جامعه نیز بخشی از این هسته مستحکم است: بخشی که نسبت به ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا، اینکه قدرت را بدست طبقات بورژوازی سرنگون شده یا نوظهور نخواهیم داد و هدف، رفتن به سوی کمونیسم در جهان است؛ روشن است. بگذارید یک نکته را با صراحت بگویم: هر گونه اهمال در حفظ چنین قدرتی و شل گرفتن ضرورت حفظ این قدرت یک جنایت علیه بشریت خواهد بود. بنابراین، باید قدرت را حفظ کرد. و این هسته مستحکم متعهد است که جامعه را به سوی کمونیسم ببرد و متعهد است که مبارزه را علیرغم پیچ و خم ها و از درون پیچ و خم ها ادامه داده و پیش برد. اما در این چارچوب، این هسته مستحکم باید حداکثر الاستیسیته (کشسانی) را بوجود آورد. یعنی افراد بتوانند افق های خود را دنبال کنند، یعنی افراد بتوانند در جهت های متفاوت و متنوع خلافت بخرج دهند. و بیائید زمینی ترش کنیم: به معنای آن است که مردم دست به اعتصاب، اعتراض و تظاهرات و خیزش زنند؛ در جامعه همه نوع چالش گری موجود باشد. باب آواکیان تاکید می کند که این نوع جامعه، جامعه ای با این بافت، فاصله گرفتن از راهی به سوی کمونیسم می رود نیست. بعضی ها ممکنست بگویند: آخر چرا باید اینکارها را بکنیم؛ آیا سریعتر به مقصد نمی رسیم اگر در خط مستقیم به حرکت ادامه دهیم؟ خیر. این دور شدن از راه کمونیسم نیست بلکه بخش تعیین کننده از پویای های ایجاد آن نوع

تجسم دوباره انقلاب و کمونیسم

سنتز نوین باب آواکیان چیست؟

متنی که ملاحظه می کنید در بهار سال ۲۰۰۸ از سوی تتی چند از رهبران حزب کمونیست انقلابی آمریکا، به صورت سخنرانی در نقاط مختلف آن کشور ارائه شد. ترجمه این متن با هدف آشنا کردن خوانندگان حقیقت با خدمات باب آواکیان به سنتز نوین تئوری های کمونیستی صورت می گیرد. بدون شک این فقط یک معرفی است اما شرح موجزی از سنتز نوین می باشد. به دلیل طولانی بودن مطلب، آن را در چند قسمت و در شماره های مختلف حقیقت منتشر می کنیم.

قسمت اول: بشریت نیاز به انقلاب و کمونیسم دارد

سنتز نوین باب آواکیان انقلاب و کمونیسم را در قالب ریزی جدیدی به تصویر می کشد. برای شکافتن این موضوع لازم است در ابتدا در مورد اینکه چرا ما نیاز به انقلاب و کمونیسم داریم صحبت کنیم .
می خواهم از گزارشی که در نشریه انقلاب چاپ شده بخش هائی را برایتان بخوانم. این گزارش بر پایه تحقیقات «اتحادیه آزادی های مدنی در آمریکا» در مورد رفتار ۴۶۰۰ پلیس در مدارس دولتی نوشته شده است. آنان گزارش می دهند رفتار پلیس بطور روزمره عبارتست از آزار و تحقیر زبانی و بیرحمی هولناک نسبت به دانش آموزان. این بیرحمی شامل حال بیکو ادواردز هم شد. وقتی جلوی ورود بیکو به کلاس درسش را گرفتند او اعتراض کرد. در جواب، معاون مدرسه فوراً به پلیس

زندگ زد. وقایع بعدی را گزارش «اتحادیه آزادی های مدنی» اینطور شرح می دهد: افسر ریویرا در صحنه حاضر شد و بر گرده بیکو چنگ انداخت و او را به دیوار کوبید و صورتش را درید و خون آلود کرد. سپس با اسپری «میس» به صورت و چشمانش پاشید و چشمانش را سوزاند. به جای درمان دانش آموز، جناب افسر نیروهای دیگر را خبر کرد که به او دستبند زده و ببرند... بیکو را به بیمارستانی بردند. پس از ۲ ساعت کار بر روی زخمهایش توانستند آن ها را ببندند. در این مدت با دستبند به یک صندلی بیمارستان زنجیر شده بود... او را متهم به ۵ جرم جنائی کردند. (۱)

به احتمال زیاد پدر و مادر بیکو به خاطر استیون بیکو این نام را برای او انتخاب کرده اند. استیون بیکو از انقلابیون آفریقای جنوبی بود که در دوران آپارتاید دستگیر شد و پلیس در زندان او را به حد مرگ کتک زد و به قتل رساند. نظام آپارتاید یک نظام نژادپرست و مورد حمایت دولت آمریکا بود. چه طنز تلخی! کاری که با بیکو ادواردز کردند پژواک کاری است که با استیون بیکو کردند و در هر مدرسه گتوهای آمریکا هر روز تکرار می شود .

از خود بپرسید چه نوع نظامی می تواند با جوانانش اینطور رفتار کند؟ بگذارید از مقاله ای که چند هفته پیش در مجله نیویورک تایمز بود گزارشی را در مورد یکی از واحدهای ضد چریکی ارتش آمریکا در افغانستان بخوانم. این مقاله وقایع دهشتناک مختلفی را شرح می دهد که یکی در مورد حمله شبانه این واحد به یک دهکده است. مقاله می

فرهنگی علیه آن مبارزه کرده بود به عمل گذاشته شد و سرمایه داری احیاء شد. امروز هیچ کشور سوسیالیستی واقعی در جهان موجود نیست. و مردم سراسر جهان بار سنگین این واقعیت را هر روز احساس می کنند و علیه اش مبارزه می کنند - چه نسبت به آن آگاه باشند یا نباشد.

سوال اینجاست که عوض کردن این وضع و پیشروی دوباره در گروه چیست؟ چگونه یک مرحله جدید انقلاب را بازگشائی کنیم؟ در چنین وضعی باب آواکیان از دستاوردهای انقلاب های قبل دفاع کرده و خود را بر دیدگاه های درخشان رهبران و متفکرین آن انقلاب ها متکی کرده و بر این پایه دست به تکامل تئوری های انقلاب کمونیستی زده است. علاوه بر دفاع از دستاوردها، اشتباهات آن ها و کمبودهای تئوریک و متد که راه را برای آن اشتباهات باز کردند را نیز تجزیه و تحلیل کرده است. و بر این مبنا، یک چارچوبه تئوریک منسجم، جامع، و همه جانبه را تکامل داده است. یعنی یک سنتز را. این چارچوبه تئوریک بدون شک از درون تئوری های پیشین بیرون آمده و بر روی آن ها ساخته شده است. اما این پیشرفت شامل گسست از درک قبلی و تجربه قبلی نیز هست. و این یک جنبه مهم از سنتز نوین را تشکیل می دهد. امروز من در سه زمینه به بحث در باره سنتز نوین می پردازم: فلسفه یا چگونه جهان را می فهمیم؛ سیاست، از جمله و بخصوص مفاهیم تئوریک سیاسی که رهنمای ساختن جوامع سوسیالیستی اولیه بودند؛ مفاهیم استراتژیک که تم مرکزی اش راه انجام انقلاب در کشوری مانند آمریکاست.

بخش دوم: فلسفه ای برای درک جهان و تغییر آن

منظورم از فلسفه یک روش کمابیش کار شده است که راهنمای انسان در درک جهان است یا بر روی دیدگاه وی در مورد این که جایش در این جهان چیست و در مورد آن چه می توان و باید کرد تاثیر می گذارد. مثلا این فکر که «خودپرستی در ذات انسان است و مسئله ژنتیکی است» یک فلسفه است. یک روش درک کل طبیعت و جامعه است و مسلما بر روی اینکه شخص فکر کند چه می توان و باید کرد تاثیر می گذارد. ممکنست شما بگوئید فلسفه ای ندارید و طبق هر چه که ممکن و شدنی است پیش می روید. در این صورت من خواهم بگویم: ببخشید! این نیز خودش یک فلسفه است که اسمش فلسفه پراگماتیستی ساخت آمریکاست. اگر این فلسفه را اختیار کنید لازم نیست خیلی زیاد در مورد علل ریشه ای وقایع و محرک های بزرگی که جهان را شکل می دهد فکر کنید؛ صرفا جهان را آنطور که هست می پذیرید و خود را مصروف به وصله پینه کردن حواشی اش می کنید. اگر بگوئید که همه فلسفه ها صرفا «سازه های اجتماعی اند» که در رسیدن به حقیقت، به یک اندازه معتبرند (یا بی اعتبارند)؛ یا وجود چیزی به نام «نسبیت گرایی» است و امروزه سکه رایج است. این فلسفه متاسفانه (و طبیعتا) همراه است با عدم تعهد به مخالفت جدی و مبارزه با جنایت های بسیار واقعی قدرت های حاکم. به عبارت دیگر فلسفه در اینکه آدم چه می کند و نمی کند، مهم است.

کمونیسم نیز دارای فلسفه است. در قلب سنتز نوین باب آواکیان بررسی نقادانه یا تحلیل نقادانه شالوده های فلسفی کمونیسم و علمی تر کردن این شالوده های فلسفی است. برای درک این مسئله بهتر است وارد چند مقوله پیچیده بشویم. برخی از این ها در ابتدای امر ناآشنا و پیچیده خواهد بود اما اگر صبر داشته باشید امیدوارم که مسئله روشن تر شود. این موضوعی است که در رابطه با «جهان واقعی» خیلی مهم است.

کشف مارکس

کارل مارکس و فردریک انگلس دانشجویان روش دیالکتیک که توسط فیلسوف آلمانی - هگل -- تکوین یافت، بودند. هگل فهمید که همه چیز در جهان در حال تغییر و تکامل است. این تکامل توسط

نویسد پس از حمله به دهکده، «سروان مات پیوسا که از فارغ التحصیلان غیور مدرسه افسری وست پوینت است... با بی سیم به واحد خود خبر داد که ریش سفیدان ده درخواست دفن مردهایشان و جمع آوری غیر نظامیان زخمی اند. تلفات بد بود - ۵ کشته و ۱۱ زخمی که همه آن ها زنان، دختر بچه ها و پسر بچه ها بودند.» خوبست که همه مقاله را بخوانید تا ببیند کسانی که باراک اوباما و هیلاری کلینتون «مردان و زنان غیور نظامی ما» می خوانند در واقع مشغول چه کاری هستند. (۲)

ارتش دنبالچه جامعه ایست که از آن دفاع می کند؛ آن چگونه جامعه ایست که چنین ارتشی را تولید می کند؟ یک چرخ دیگر بزنیم و نگاهی به جنبه دیگری از این «بهترین جهان ممکن» کنیم. با خانواده های ۱۵۰ هزار دهقان هندی که در دهسال گذشته، بعد از نابودی اقتصادی توسط سرمایه داری جهانی، دست به خودکشی زدند صحبت کنید. آن ها با خوردن سم ضد آفات نباتی خود را کشتند. به آنگولا در آفریقا سفر کنیم. مقاله ای از «تایمز» می نویسد: «کودکانی که فقط شورت به تن دارند در نهرهایی که راهشان با فضولات بسته شده راه می روند و با صفحات مسی آشغال ها را به درون چاه های پر از گوه می ریزند» در حالیکه مدیران شرکت های بزرگ نفتی با جت های شخصی در رفت و آمدند و در هتل های لوکس قراردادهای چرب و نرم می بندند. (۳) در اروپای شرقی یک استاپ بزنیم. هر ساله هزاران زن را می دزدند و در بازار جهانی سکس به بردگی می فروشند. (۴) سری به مکزیک بزنیم و اعضای خانواده یکی از ۴۰۰ نفری که هر ساله در تلاش برای یافتن کار هنگام گذر از صحرای آریزونا از تشنگی هلاک می شوند. (۵) به این آدم ها فکر کنید و آنگاه به آن ها (و به خودتان) بگوئید که این جهان نیاز به تغییرات اساسی ندارد و لازم نیست زیر و رو شود. به من بگوئید که این جهان نیازی به انقلاب ندارد.

اما سوال اینجاست: آیا می توان دست به انقلابی زد که واقعا چیزی را عوض کند؟ آیا قبلا آدم ها انقلاب نکردند و شکست نخوردند؟ و تازه حتما اگر انقلاب بتواند این وضع را عوض کند، در کشوری مثل آمریکا چگونه می توان چنین انقلابی کرد؟ مشغله مرکزی کار باب آواکیان (آنچه که سنتز نوین می خوانیم) همین هاست. امروز در باره آن صحبت خواهم کرد. واضح است که نمی توان در ۲ ساعت کار سی ساله او را تشریح کرد. اما امیدوارم که بتوانم نشان دهم که او از بهترین دستاوردهای آنچه قبلا شده است استفاده کرده، آن ها را به سطح عالیتزی ارتقاء داده و یک رویکرد کاملا نوین نسبت به رهائی بشریت و تغییر اساسی ارائه داده است.

قدم گذاشتن در یک مرحله نوین انقلاب

۱۶۰ سال پیش مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست اعلام کردند که کارگران جهان - پرولتاریای بین المللی - هیچ ندارد از دست بدهد جز زنجیرهایش اما جهانی برای فتح دارد. این بیانیه اصول یک تئوری راهگشا را به عنوان راهنمای مبارزه پیش گذارد.

۲۵ سال بعد، اولین تلاش برای انجام یک انقلاب پرولتری در پاریس رخ داد که کمون پاریس خوانده می شود و عمر کوتاهی داشت. ۵۰ سال بعد یک پیشرفت واقعی حاصل شد. اولین انقلاب سوسیالیستی تحکیم شد. این انقلاب در اتحاد شوروی تحت رهبری لنین انجام شد. پس از لنین، استالین رهبری این کشور سوسیالیستی را بر عهده گرفت. این روند انقلابی در چین پی گرفته شد. انقلاب در سال ۱۹۴۹ به قدرت رسید و ۱۷ سال بعد مائوتسه دون که رهبر آن انقلاب بود یک «انقلاب در انقلاب» را در چین سوسیالیستی رهبری کرد که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی نام گرفت. این انقلاب در انقلاب برای آن بود که جلوی احیاء سرمایه داری در چین را گرفته و آن را هر چه بیشتر در جاده کمونیستی به پیش براند.

این مرحله اول انقلاب های کمونیستی در سال ۱۹۷۶ به پایان خود رسید. زمانی که مائو فوت کرد یک کودتای ضد انقلابی در چین رخ داد و کسانی که در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در کنار مائو ایستاده بودند دستگیر و یا اعدام شدند. تمام سیاست هائی که انقلاب

ایجاد شالوده های علمی برای بررسی اجتماعی

مارکس و انگلس از این فلسفه برای ایجاد شالوده های علمی برای مطالعه جامعه بشری استفاده کردند و ماتریالیسم تاریخی را تکامل دادند. آنان تحلیل کردند که آدم ها قبل از هر چیز باید نیازهای زندگی خود را تولید کنند و برای تولید نیازهایشان باید وارد رابطه با یکدیگر شوند. این روابط تولیدی میان انسان هاست. این روابط تولیدی به طور کلی منطبق است بر سطح نیروهای تولیدی (یعنی، تکنولوژی، منابع، و دانش انسان ها در هر جامعه در هر مقطع زمانی از تاریخ). در جامعه برده داری، تولید از طریق روابطی میان آدم ها پیش برده می شد که در آن یک طبقه به معنای واقعی کلمه صاحب یک طبقه دیگر بود. این روابط تولیدی نظام برده داری عموماً منطبق بود بر کشاورزی مقیاس بزرگ که در آن ابزار بسیار ابتدائی بود. در سرمایه داری تولید از طریق روابطی میان آدم ها پیش می رود که در آن یک طبقه (سرمایه داران) صاحب کارخانه ها، بارخانه ها، و غیره هستند و طبقه اصلی دیگر (کارگران یا پرولترها) صاحب هیچ چیز نیست به جز توانائی کار کردن و برای بقای خود باید این توانائی را به طبقه سرمایه دار بفروشد. سرمایه داران صاحب کارگران نیستند اما تنها زمانی به آن ها دستمزد می دهند که بتوانند از قبل کارگران سود ببرند و هر وقت سود نمی برند آنان را اخراج می کنند - چیزی که اینروزها خیلی می بینیم. و این روابط تولیدی منطبق است بر ابزار تولید مقیاس بزرگ که مستلزم کار جمعی آدم ها با آن هاست - وقتی که آدم ها برای تولید فولاد یا تراکتور به کارخانه ها می روند، در کنار هم کار می کنند.

هم سرمایه داری و هم برده داری، نظام های استثمارگر هستند اما دارای روابط تولیدی متفاوت هستند. بنابراین انواع متفاوت جوامع دارای انواع متفاوت روابط تولیدی هستند. به علاوه، انواع متفاوت روابط تولیدی به شکل گیری انواع متفاوت حکومت ها، تئوری های متفاوت در مورد ماهیت بشر، اشکال متفاوت خانواده، انواع متفاوت هنر، درک های متفاوت از حق و وظیفه و اخلاقیات متفاوت منجر می شود.

برای مثال انجیل (منجمله انجیل عهد قدیم) در عصری نوشته شده است که بخش مهمی از تولید از طریق روابط برده داری پیش برده می شد. به این دلیل است که در انجیل اصلاً این حس نیست که برده داری یک جنایت دهشتناک علیه بشریت است - مگر در صورتی که اسرائیلی ها در «عهد قدیم» توسط غیر یهودیان به بردگی گرفته شوند. و انجیل به سادگی مورد استفاده برده داران جنوب آمریکا قرار می گرفت که نظام برده داری حاکم بر جنوب را موجه جلوه دهند. امروز برده داری دیگر منطبق بر منافع طبقه حاکم نیست. برای همین در عرصه سیاسی و فرهنگی زشت شمردن برده داری تبدیل به وفاق جمع شده است. اما استثمار کارگران توسط سرمایه داران و بیرون پرتاب کردن آنان وقتی که استثمارشان سودآور نیست به مثابه چیزی که «طبیعی است» و در ذات بشر است» دانسته می شود - همانطور که در گذشته برده داری به صورت چیزی که «طبیعی است» و در ذات بشر است» دانسته می شد. قبل از جنگ داخلی در آمریکا، طرفداران براندازی برده داری که به «براندازان» معروف شدند اعلام می کردند که خیر برده داری در ذات بشر نیست. ما هم مانند آنان (ولی بر پایه ای علمی تر از آنان) باید اعلام کنیم که استثمار کارگر در ذات بشر نیست بلکه نتیجه روابط سرمایه داری است - و باید اخلاقیات متفاوت خودمان را که متکی بر روابط تولیدی و اجتماعی کاملاً متفاوتی است در مقابل اخلاقیات سرمایه داری قرار دهیم. بیائید یک رویکرد علمی، ماتریالیست تاریخی را در مورد مثالی که صحبتیم را با آن شروع کردیم اتخاذ کنیم. چرا با بیکو ادواردز و دیگر دانش آموزان حیوان صفتانه رفتار شد؟ آیا به خاطر آن بود که او بی دلیل «یاغی گری» کرده بود؟ برای جواب باید به کل متن اجتماعی و تاریخ بزرگتری که این واقعه را شکل داده نگاه کنیم. باید از خود پرسید: روابط تولیدی حاکم بر جامعه (و طرق گوناگونی که مردم سیاه را در طول تاریخ وادار کرده اند جای خود را در ارتباط با این روابط پیدا کنند) در این زمینه به ما چه چیزی را نشان می دهد؟ باید این را بطور علمی بررسی کنیم و ببینیم دگردیسی جمعیت آفریقائی-

نیروهای متضاد که در عین همزیستی با یکدیگر در جنگ هم هستند، به به پیش رانده می شود و در همه پدیدهها و پروسه موجود است. حتی وقتی که چیزی نسبتاً با ثبات به نظر می آید مبارزه، تغییر و تکامل نه تنها در درونش در جریان است بلکه خصلت آن را تعیین می کند. و هگل گفت در این مبارزه ی اضداد، دیر یا زود یک جنبه مسلط می شود و موجب جهش و تبدیل شدن پدیده به یک چیز اساساً نوین می شود. یک مثال بزنییم. مثالی که هگل نمی دانست. خورشید شبیه یک توپ سخت سرخ داغ است. در واقعیت اما انفجارات دائمی هسته ای است که هیدروژن موجود در قلب خورشید را تبدیل به هلیوم می کند که به نوبه خود حرارت و نور ساطع می کند. و خورشید ما مراحل تکاملی را از سر می گذراند. ترکیب آن، اندازه اش، و مقدار حرارت و نوری که بیرون می دهد عوض می شود تا اینکه بمیرد و غذای ستاره های جدید شود. این یک مورد وحدت، مبارزه و تبدیل اضداد به یکدیگر است. که موجب به وجود آمدن یک پدیده جدید می شود.

اما هگل منبع تمام این تکاملات را در عرصه پیشینی ایده ها می دانست که در جهان مادی انعکاس می یابند. به این معنا فلسفه هگل ایده آلیستی بود. معنای ایده آلیسم در عرصه فلسفه از معنای آن در زندگی روزمره متفاوت است. در زندگی روزمره ایده آلیسم معمولاً به معنای آن است که آدم به چیزهایی غیر از خودش هم فکر می کند و مسئله اش است. اما در فلسفه به معنای آن است که ایده ها قبل از جهان مادی یا در عرصه ای مستقل و ماورای جهان مادی وجود دارند. مثلاً مذهب. «در آغاز کلام بود»؛ یا «همه چیز توسط خدائی که در عرصه ای متفاوت و غیر مادی موجود است آفریده و کنترل می شود»؛ یا «رنج های ما قسمتی است که خدا برایمان تعیین کرده است». همه این ها ایده آلیسم فلسفی است. یا به کتاب «اسرار» نگاه کنید که می گوید آدم با افکارش جهان خود را می سازد. این هم ایده آلیسم است. زیرا در واقعیت افکار ما در رابطه با و در چارچوب جامعه خاصی که در آن به دنیا می آئیم و جایگاهی که در آن داریم و «انتخاب هائی» که آن جامعه در مقابلمان می گذارد تکامل می یابد و شکل می گیرد.

در مقابل ایده آلیسم، ماتریالیسم قرار دارد. در اینجا هم معنایش با معنای آن در زندگی روزمره فرق دارد. امروز وقتی یکی در مورد ماتریالیسم صحبت می کند منظورش مصرف گرایی است. اما در عرصه فلسفه ماتریالیسم به معنای بینشی است که علل پدیده ها منجمله افکار را در پویش های واقعی (دینامیک های واقعی) جهان مادی جستجو می کند. آگاهی مشخصه یک شکل خاص از ماده است که فکر می کند یعنی انسان.

در زمان مارکس، ماتریالیسم عمدتاً مکانیکی بود - یعنی ماتریالیست های آن زمان درک می کردند که قوانین فیزیکی جهان را می توان شناخت اما گرایش به آن داشتند که این قوانین را به شکل ایستا و مثل ماشین و یک نوع ساعت ببینند. آنان قادر بودند که ببینند زمین به دور خورشید می چرخد و قوانین جاذبه به حساب آن است و علت اینکه این چرخش ادامه می یابد را هم می فهمیدند؛ اما نمی دانستند که خود خورشید چگونه بوجود آمده و چه مسیر تکاملی را گذرانده و به سوی مرگ خود روان است - دیدگاه هایشان محدود بود و فلسفه شان بازتاب آن بود. قادر نبودند این را درک کنند که چگونه تغییر کیفی - به وجود آمدن چیزهای کاملاً نوین یا «جهش ها» - می تواند از دل علل مادی بوجود آید.

مارکس و انگلس، کشف های هگل در مورد دیالکتیک (اینکه همه چیزها در نتیجه مبارزه اضداد تغییر می کنند) را گرفتند و ایده آلیسم آن را کنار زدند؛ درک ماتریالیستی (اینکه واقعیت مستقل و قبل از هر گونه فکری موجود است) را گرفتند و خصلت مکانیکی آن را زدودند. سنتز آن ها ماتریالیسم دیالکتیک بود؛ اینکه، همه چیز در جهان در نتیجه نیروهای متضاد درونشان مرتباً دچار تغییر می شوند و اینکه اندیشه خود بشر نیز از این پروسه برخاسته و بازتاب آن است و به نوبه خود با آن کنش می کند.

کمونیسم «گریز ناپذیر» است و تاریخ آن را مقدر کرده است و این گرایش که کمونیسم یک نوع اتوپیاست که در آن تضاد و مبارزه نیست، در دیدگاه استالین بسیار قوی بود اما در کل به درجاتی در مارکسیسم هم بوده است. مائوتسه دون در جوانب مهم و به درجات مهمی از این نوع دیدگاه ها و متدها گسست کرد. اما نکته در آن است که حتا در مائو جوانبی از گرایش «گریز ناپذیری» و گرایشاتی که چنین دیدی را همراهی می کنند موجود بود. و آواکیان با این روش های فکری که نشانه وجود برخی عناصر مذهبی گونه در مارکسیسم است - هر چند هرگز جنبه عمده یا شاخص در خود تئوری مارکسیسم نبوده است - گسست بیشتری کرده است. به این معنا و همچنین به معنای کلی آواکیان نه تنها از مائو دفاع کرده و خدمات او به انقلاب و کمونیسم را سنتز کرده است بلکه همچنین گسستی را که مائو از استالین کرده بود جلوتر رانده و اکنون با برخی از درک های مائو نیز گسست کرده است.

گفتن اینکه کمونیسم گریز ناپذیر نیست به معنای آن نیست که تاریخ صرفا یک آش درهم برهم است. در واقع همانطور که مارکس گفت، تاریخ دارای یک انسجام هست. این انسجام بر پایه این واقعیت قرار دارد که نیروهای تولیدی (زمین، تکنولوژی، منابع و مردم و دانششان) از نسلی به نسل دیگر به ارث می رسد و مرتبا در حال تکامل اند و اینکه وقتی روابط تولیدی میان انسان ها تبدیل به سدی در مقابل رشد بیشتر آن نیروهای تولیدی می شود تغییرات بزرگ در پی می آید. روابط برده داری در جنوب آمریکا که برای چندین دهه در کنار سرمایه داری در شمال آمریکا همزیستی کرده و آن را تغذیه می کرد بالاخره تبدیل به سدی در مقابل بسط سرمایه داری شمال شد و جنگ داخلی در گرفت تا این مسئله را حل کند. همانطور که گفتیم - تغییر بزرگ! امروز، تضاد اساسی این جامعه اینطور است: با وجود آنکه تولید اجتماعی شده (مردم باید بطور جمعی کار کنند تا تولیدات امروز را تولید کنند) اما ابزار تولید این ثروت و محصولات تولید شده توسط آن ابزار هنوز در مالکیت افراد است و افراد آن را کنترل و تصاحب می کنند. این تضاد بیان خود را از یک طرف، در اشکال گوناگون مبارزه طبقاتی پیدا می کند و از طرف دیگر در رقابت های مهلک میان بلوک های متفاوت سرمایه. این تضاد مرتبا به طرق مختلف خود را برای حل شدن نشان می دهد.

اینکه بالاخره این تضاد اساسی بطور مساعد حل خواهد شد و ما خواهیم توانست راه زندگی کمونیستی را که امروز ممکن شده متحقق می کنیم یا نه یک چیز «تضمین» شده نیست. بستگی به ما دارد و اینکه آیا ما کار سخت ضروری را هم برای تکامل درک علمی مان از جامعه و طبیعت و هم توانائی خود را در بیرون کشیدن آزادی از دهان چالش هائی که امروز با آن روبرو هستیم انجام می دهیم یا خیر.

مانند باور مذهبی، «تضمین گریز ناپذیر» ممکنست ما را تسلی دهد و قوت ادامه راه را به ما بدهد اما حقیقت ندارد و در تضاد قرار می گیرد با این ضرورت که با واقعیت آنطور که هست روبرو شویم و جهان را تغییر دهیم. در واقع تبدیل به موانعی در مقابل اندیشه مان در رابطه با تشخیص جاده های متفاوت ممکن که در مقابل تکامل بشر هست - جاده هائی که در معرض اجبارهای واقعی هستند و به این معنا «معین» هستند اما همچنین در جهت «از پیش تعیین شده» حرکت نمی کنند. و کمونیسم یک بهشت یا قلمرو هارمونی بزرگ نیز نخواهد بود. همانطور که گفتیم جامعه کمونیستی نیز مانند هر چیز دیگر از طریق رشد تضاد و مبارزه تغییر و تکامل خواهد یافت - با این تفاوت عظیم که این مبارزه دیگر خشونت بار نخواهد بود و از طریق گروه های اجتماعی متخاصم پیش نخواهد رفت و در واقع مردم در جریان رسیدن به آن جامعه کاملا افق های فکری کوتاه و تنگ و اغلب شنیع را که توسط سرمایه داری شکل می گیرد، پدرسالاری و ستم گری ملی و غیره را که ما امروز به مثابه ماهیت بشر می بینیم پشت سر خواهند گذاشت و این چیزها دیگر نخواهد بود.

بقیه در شماره آینده: نقش و قدرت بالقوه آگاهی

آمریکائی ها (سیاهان - مترجم) را چه محرکه ای به جلو رانده است: از برده هائی که از موطنشان دزدیده شدند، به آن ها تجاوز شد، و زنجیر بر گردن به این کشور آورده شدند تا با کار خود ثروت عظیم این کشور را بنا کنند؛ سپس بعد از جنگ داخلی به زارعین سهم بر تبدیل شدند که در پلانتاژها حبس بودند؛ و سپس به درون شهرها رانده شده و عمدتا تبدیل به کارگران صنعتی شاغل در کارهائی با درجه ستم واستثمار بسیار بالا شدند... و اکنون اغلب آفریقائی - آمریکائی ها یا بردگان مزدی هستند یا به آن ها به صورت جمعیت اضافه برخورد می شود - و در مورد جوانان سیاه مانند بیکو ادواردز به آن ها به صورت جانی برخورد می شود. (طبق گفته مقاله نیویورک تایمز از ۹ مرد جوان سیاه آمریکائی یکی در زندان است که موجب شده آمریکا در سطح جهان مقام اول را در زمینه نرخ سرانه زندانی کسب کند. ۶) باید به بررسی نهادها و افکاری که در هر یک از این دوره ها سربلند کرده و تقویت شدند بپردازید. باید به تجزیه و تحلیل عظمت طلبی سفید که دچار دگردیسی شد اما در همه نهادهای جامعه کماکان بسیار قوی است بپردازید. باید به همه اینها در رابطه با هر پدیده مهم دیگر در جامعه بنگرید. و سپس بر پایه همه این ها می توانید کم کم بطور علمی تحلیل کنید که این ستم از کجا آمد - و برای خلاصی از آن چه باید کرد. این یک مثال از رویکرد ماتریالیست تاریخی است.

حل محدودیت ها

واقعا غلو کردن در مورد اهمیت این کشف عظیم و خدمات عمومی مارکس به اندیشه بشری - و رهائی بشر - بسیار سخت است. او همراه با انگلس شالوده های تئوریک را ریختند و راه را روشن کردند.

تعجب آور نیست که روش مارکس و انگلس نیز دارای محدودیت هائی بود. اما زمانی که این ها با اشتباهات متدولوژیک جدی استالین مخلوط شد مسائل پیچیده تر شد. استالین پس از مرگ لنین به مدت ۳۰ سال رهبر اتحاد شوروی و جنبش کمونیستی بین المللی بود. بدتر از همه اینکه این اشتباهات در زمانی رخ داد که تولد یک درک پیشرفته بطور عاجل ضروری بود و حس می شد. مائو (رهبر انقلاب چین) علیه برخی از این مشکلات مبارزه کرد اما خود مائو نیز در محدوده یک چارچوب به ارث رسیده تقلا می کرد و از تاثیرات آن آزاد نبود. و این کمبودها پی آمدهای خود را داشت. باب آواکیان ضعف های فلسفه کمونیستی را در ۴ جنبه شناسائی کرده و بطور عمیق نقد کرده است. این ها از این قرارند: اول، گسست کامل تر با اشکال فکری ایده آلیستی و حتا شبه مذهبی که به شالوده های مارکسیسم نفوذ کرده بودند و از آن ها گسستی نشده بود؛ دوم، درک بیشتر و کیفی عمیق تر از اینکه ماده و آگاهی چگونه در هم تداخل کرده و یکدیگر را تغییر می دهند؛ سوم، نقدی بر یکرشته مشکلاتی که با پراگماتیسم و گرایشات فلسفی مرتبط با آن پدید آمده اند؛ و چهارم، یک اپیستمولوژی یا راه رسیدن به حقیقت بنیادا متفاوت. در انجام این ها او مارکسیسم را بر روی شالوده ای علمی تر نهاده است.

در مورد جنبه اول، آواکیان برخی جوانب فرعی اما مهم گرایشات شبه مذهبی را که سابقا در جنبش کمونیستی و تئوری کمونیستی موجود بود حفاری و نقد کرده و از آن ها گسست کرده است: گرایشاتی که دست یابی به کمونیسم را به مثابه یک «گریز ناپذیری تاریخی» دیده و کمونیسم را تقریبا مثل یک بهشت تصویر می کنند، نوعی از «قلمرو هارمونی بزرگ» که در آن تضاد و مبارزه در میان مردم نیست. اما کمونیسم گریز ناپذیر نیست. تاریخ هم چیزی مانند «خدا» نیست که رفتن به سوی کمونیسم را مقدر کرده باشد. کمونیسم تضادهای آشتی ناپذیر و خشونت بار میان انسان ها را خاتمه خواهد بخشید اما جامعه ای خواهد بود که در آن انسان ها با هم تضاد داشته، جدل و مبارزه می کنند. این برخوردها و مبارزه ها غیر خشونت آمیز خواهد بود و در واقع امر خوبی خواهد بود زیرا این مجادله مرتبا دست یافتن به درک پیشرفته تر و امکان دست زدن به تغییرات بیشتر در انطباق با منافع کلی نوع بشر را فراهم خواهد کرد. این دید که پیروزی

سیاستهای فاشیستی و شوونیستی جمهوری اسلامی علیه مهاجران افغانستانی را محکوم کنیم!

و بده بستان دارند. مثلاً هنگامی که مردم ایران بصورت میلیونی علیه کودتای دارودسته خامنه ای و احمدی نژاد به خیابانها ریختند، کرزای اولین رئیس یک دولت خارجی بود که به احمدی نژاد تبریک گفت و حکومت کودتا را تأیید کرد. جمهوری اسلامی متقابلاً، علیرغم شعارهای تو خالی نه تنها در کل از اشغال افغانستان و ادامه اشغال آن توسط ارتش های غربی به اشکال مختلف حمایت کرده است بلکه تلاش می کند که در این میان جای پای محکمی در افغانستان پیدا کند و در این راه همواره از دستگاه فاسد دولتی کرزای حمایت کرده و همکاریهای پنهان و آشکار با آن دارد.

رژیم جمهوری اسلامی ایران در مورد اعدامها ادعا کرده است که اینان مجرمینی هستند که در ارتباط با مواد مخدر دستگیر و محاکمه شده اند. کمتر کسی این دروغپردازیهای جمهوری اسلامی را باور می کند. اما فرض کنیم که این مجرمین و قاچاقچیان مواد مخدر بودند که اعدام شده و یا در انتظار اجرای حکم اعدام هستند.

آیا براستی اعدام هزاران نفر معتاد و قاچاقچی خرد مواد مخدر در ایران توانست به از بین بردن و یا حتی کمتر کردن مصرف مواد مخدر در ایران کمک کند که مسئولین جمهوری اسلامی این چنین با باد انداختن به غیب هر گونه اعدام در رابطه با مواد مخدر را موجه می دانند؟ آمارها این سؤال را به بهترین نحوی پاسخ می گویند. مگر نه این است که ایران رکورد مصرف مواد مخدر در منطقه را داراست؟ در ایران، سالانه بیش از هزار تن (یک میلیون کیلو) مواد مخدر مصرف می شود و آمار مربوط به شمار معتادین لوزه بر اندام می اندازد. مگر نه این است که بعد از سی و یک سال حکومت زندان و اعدام جمهوری اسلامی تعداد معتادین در ایران چندین برابر شده است و مصرف مواد مخدر هروئین و تریاک به حد سرسام آوری رسیده است و به هر جا و مکانی راه یافته، کمتر خانواده فقیری است که یکی دوتا از جوان قربانی مواد مخدر نداشته باشد. بنابراین اگر ادعای رژیم درست هم باشد که اعدام و دستگیری مهاجران افغانستانی به جرم مواد مخدر است، هم مردم و هم رژیم می دانند که این اعدام ها در فرایند افزایش مصرف مواد مخدر در چارچوب جمهوری اسلامی هیچگونه نقشی را بازی نکرده و نخواهد کرد و اوضاع بدتر هم خواهد شد.

اما از طرف دیگر همه می دانند که ایران یکی از مسیرهای مهم عبور هزاران تن مواد مخدری است که به بازارهای اروپا و خاور میانه سرازیر می شود. همه می دانند که این مقدار مواد مخدر که از طریق ایران گذر می کند و هزار تنی که در ایران مصرف می شود، به هیچوجه قابل جاسازی در جیب ها و یا بقیچه های مهاجران افغان نیست. این ها را در کامیون ها و هواپیماها جاسازی کرده و با اسکورت های نظامی از مسیرهای مخصوص حمل و نقل می کنند. با توجه به چنین وضعی آیا قابل تصور است که چنین حجمی از مواد مخدر از مسیر ایران عبور کند و باند های مافیایی وابسته به جمهوری اسلامی و یا سپاه پاسداران از این تجارت پر سود که میلیون ها جوان در ایران و منطقه را به خاک سیاه می نشاند غافل بماند؟ آیا قابل تصور است که سپاه پاسداران از چنین تجارت پر حجم و پر سودی که در مقیاس عظیم به جبهه های جنگ، زندان ها، مدارس، و هر محفلی راه یافته است، دوری کند و حداقل در صد باج گیری از سودگران آن برنمایند؟

سوال اینجاست که رژیم جمهوری اسلامی که به سرکوب مهاجران افغانستانی می پردازد و آنها را زندانی و اعدام می کند با کدام بخش از جامعه افغانستان از در دوستی و همکاری بر می آید؟ مگر نه این است که با بخش مرتجعی که انحصار مواد مخدر را دو قبضه در دست دارد نزدیکترین دوستی ها را دارد؟ بر کسی پوشیده نیست که مواد مخدر نقش مهم و حیاتی را در اقتصاد افغانستان بازی می کند. رسوایی

در چند ماه اخیر خبرهایی حاکی از اعدام مهاجران افغانستانی در ایران توسط حاکمین مرتجع جمهوری اسلامی گزارش شده است. این مسئله خشم مردم و بخصوص مردم زحمتکش افغانستان را برانگیخته است. آنان به اشکال مختلف به اعتراض پرداخته و مسئولین جنایتکار رژیم جمهوری اسلامی ایران را محکوم کرده اند. گویی که کشتار و اعدام دهها هزار نفر از خلقهای کرد و عرب و بلوچ و فارس... در ایران حاکمین مرتجع و تشنه به خون جمهوری اسلامی را سیراب نکرده است که اینک بسراغ اعدام و کشتار مهاجران افغان شتافته اند.

خبر از آنجا آغاز شد که بدنبال دیدار هیئتی از نمایندگان مجلس افغانستان از ایران در اسفند ماه گذشته یکی از اعضای هیئت اعلام کرد که ۶۰۰۰ تبعه افغانستان در ایران زندانی هستند که ۳۰۰۰ نفر از آنها به اعدام محکوم شده اند و در انتظار اجرای حکم بسر می برند. هر چند که این رقم را مقامات جمهوری اسلامی تکذیب کرده اند، اما در همان حال با سابقه ای که جمهوری اسلامی در کشتار جمعی زندانیان دارد باور کردن آن بسیار دشوار نبود. بخصوص اینکه این زندانیان بسختی قادر اند صدای خود را به جایی رسانند. جمهوری اسلامی از اعلام تعداد دقیق زندانیان و محکومین به اعدام و یا کسانی که اعدام شده اند تا بحال خود داری کرده است. در یکی دو موردی که برخی مقامات تعداد زندانیان افغانستانی را اعلام کرده اند، ارقام آنها ضد و نقیص بوده که باز هم نشان از واقعی نبودن این ارقام و پنهان کردن تعداد واقعی زندانیان دارد. برخی از خبرگزاری ها اعلام کرده اند که تا بحال بیش از ۴۰ نفر از اتباع افغانستان در ایران اعدام شده اند در حالیکه برخی معتقدند تعداد، بیش از اینهاست. رژیم ایران تنها اعدام ۳ نفر از تابعین افغانستان را تأیید کرده است اما طبق گزارشها جسد ۶ نفر از اعدامیان در مقابل مبلغ گزافی به خانواده هایشان تحویل داده شده است .

تا بحال اعتراضاتی در چندین نقطه از افغانستان از جمله دو تظاهرات در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در کابل و یک تظاهرات در جلال آباد واقع در ایالت شرقی ننگرهار و همچنین تظاهراتی در هرات برگزار شده است. مردم در اعتراضات خود علیه سران جمهوری اسلامی شعار دادند. در تظاهرات جلال آباد، مردم علاوه بر اینکه رژیم جمهوری اسلامی ایران را به خاطر اذیت و آزار و اعدام افغانهای مقیم ایران محکوم کردند از مبارزات مردم ایران نیز پشتیبانی کردند و اعدام زندانیان سیاسی ایران را نیز محکوم کردند.

بسیاری از شرکت کنندگان در این اعتراضات کسانی بودند که یک و یا چند تن از اعضای خانواده شان در ایران کار می کنند و یا در ایران زندانی اند. یکی از تظاهر کنندگان که سه تن از اعضای خانواده اش زندانی اند به خبرنگار بی بی سی گفت که « یعنی ما هم در پاکستان سرکوب شده ایم هم در افغانستان سرکوب شده ایم و هم در ایران سرکوب می شویم. »

اما رژیم جمهوری اسلامی که اعمال هر جنایتی را حق خود می داند، در مقابل اعتراضات مردم خشمگین شده به دولت دست نشانده افغانستان متوسل شد تا جلوی ادامه این اعتراضات را بگیرد. دولت افغانستان که دشمن مردم است در این زمینه به همکاری با جمهوری اسلامی پرداخت.

رژیم جمهوری اسلامی از یک طرف این اعتراضات را مشکوک اعلام کرد و از قول مقامات افغانستان آنرا « فشارهایی برای مخدوش کردن روابط خوب تهران و کابل » دانست. از طرف دیگر آنرا به جندالله منتسب کرد. اما آنچه مسلم است هدف دولت ایران از کشاندن کار به احضار سفیر، جلوگیری از ادامه اعتراضات به اعدام ها و علیه جمهوری اسلامی بود. شکی نیست که دو دولت ایران و افغانستان منافع مشترکی در سرکوب توده های ایران و افغانستان دارند. و در این رابطه با هم مرادده

اعتراض افغانی ها به ضرب و شتم، زندانی و اعدام هموطنانشان را «نمک شناسی به سبک افغانه» می نامد و با وقاحت هر چه تاملتر در مقاله اش لب کلام سیاست فریبکارانه و در عین حال فاشیستی جمهوری اسلامی در مورد مهاجران افغان را یکبار دیگر ارائه می دهد:



«میلیونها افغانی در دوره های مختلف جنگ داخلی افغانستان به ایران آمده اند و در شهرهای مختلف ایران سکنی گزیده اند و مثل مردم ایران از همه امکانات داخلی اعم از یارانه ها، خدمات آموزشی، درمانی و ... استفاده کرده اند و بخشی از بازار اشتغال را نیز به خود اختصاص داده اند و اکنون به خاطر اخبار مغرضانه برخی رسانه ها، برخی از آنها مقابل سفارت ایران در کابل قشون کشی کرده اند که چرا ده قاتل و قاچاقچی مواد مخدر افغانی در ایران زندانی شده اند!»

این ها ادعاهائی بیشرمانه بیش نیست. جمهوری اسلامی با غیر قانونی کردن کارگران افغانستانی زمینه های استثمار وحشیانه آنان را فراهم می کند، آنان را از هر گونه امکان خدماتی مثل تحصیل و درمان نیز محروم کرده است. فرزندان و خانواده مهاجران در ایران در اکثر موارد یا از تحصیل و خدمات درمانی محروم بوده اند.

وی در ادامه می نویسد: «شورشیان افغانستان که در مقابل سفارت ایران اغتشاش به راه انداخته اند باید بدانند اگر تولید مواد مخدر در افغانستان شغل است، در ایران جرم است و اگر برخی جوانان افغان تولید و حمل و فروش مواد مخدر را «کار» میدانند جوانان ایرانی آن را «عار» میدانند و اگر کسی به این جرایم بازداشت شود زندان و اعدام در انتظارش است خواه افغانی باشد یا کس دیگر؛ همان طور که تا کنون بسیاری از اتباع ایرانی هم به دلیل قاچاق مواد مخدر اعدام شده اند.» این هجویات در زمانی گفته می شود که هنوز مسئله چگونگی انتقال مواد مخدر از ایران و تجارت آن در ایران و روی آوردن میلیون ها نفر به مصرف آن از راه های سر به مهر این نظام است و بسیاری انگشت اتهام را بسوی خود رژیم و باندهای وابسته به آن دراز می کنند. این هجویات در زمانی گفته می شود که ایران رکورد دار مصرف مواد مخدر در منطقه است. به نوشته مجله سرمایه ۲۸ آبان ۱۳۸۷، ایران بزرگترین مصرف کننده مواد مخدر در منطقه است. یک مقام نظامی ایران به نام سرگرد محمد شیری فرای، رئیس آموزش همگانی نیروهای انتظامی در آذربایجان شرقی از این هم فراتر رفته و می گوید، ایران به نسبت جمعیت بزرگترین مصرف کننده مواد مخدر در جهان است. (وب سایت خبری دویچه وله - ۲۱ مه ۲۰۱۰)

و مقاله اینگونه پایان می یابد: «در پایان از وزارت کشور و وزارت خارجه در خواست میشود هرچه سریعتر نسبت به جمع آوری و اخراج مهاجران غیرقانونی افغان در ایران اقدام کنند تا بلکه اعتراضات برادران افغان نسبت به برخورد ایران با قاچاقچیان مواد مخدر خاتمه یابد.»

اگر جمهوری اسلامی تلاش می کند با توسل به اسلام و ژست های ضد غربی جای پای در میان مردم منطقه بازی کند باید گفت که دیگر حنایش رنگی ندارد. جمهوری اسلامی در ابتدای انقلاب تلاش کرد که از مهاجران افغان برای تبلیغات ضد کمونیستی استفاده کند و سپس از آنها برای نفوذ سیاسی در افغانستان و پاکستان استفاده کند. اینک که

نزدیکان حامد کرزای از جمله برادر وی یعنی احمد ولی کرزای که امپراطوری مواد مخدر در جنوب افغانستان و بخصوص قندهار را در دست دارد و در تلاش است آنها را به سر تا سر افغانستان بگستراند و همچنین بقیه جنگ سالارانی چون قسیم فهیم معاون کرزای و بسیاری دیگر از مقامات، فرماندهان و فرمانداران افغانستان مشهور عام و خاص است و از چشم کمتر کسی دور مانده است. اینک سئوالی که مطرح می شود اینست که آیا بخش مهمی از مناسبات دوستانه بین سران جمهوری اسلامی و دولت کرزای که وابسته به اشغالگران آمریکائی است، بازتاب مستقیم و یا غیر مستقیم مرادوات و همکاری در این رشته نیست؟ واقعیت هر چه باشد اینها سئوالاتی است که برای اکثریت عظیمی از توده های مردم دوکشور مطرح است. و کسی برای ژست های «قاطعیت در مبارزه با مواد مخدر» تره خورد نمی کند.

علیرغم این که ماهیت عملکرد سران و وابستگان جمهوری اسلامی در مورد موارد مخدر زیر علامت سئوال است، سخنگویان جمهوری اسلامی و رسانه های وابسته به آن به روی نا مبارک خود نیاورده و همچنان به تبلیغات دیوانه وار شونیستی علیه مهاجران افغانستانی مقیم ایران می پردازند تا آنها را مسبب اشاعه مواد مخدر، جنایات، مشکلات اقتصادی، کمبود و یا خارج کردن ارز، عامل بیکاری و مصرف «امکانات رفاهی» و غیره معرفی کنند. تا با این شیوه فریبکارانه و در عین حال احمقانه مسئولیت بسیاری از نابسامانی های اقتصادی و اجتماعی را به گردن این بخش ستمدیده بنهند و زمینه های استثمار وحشیانه و سوء استفاده های کلان از زحمات و نیروی کار زحمتکش افغانستانی را فراهم کنند و هر چه بیشتر بر آن بیافزایند. تنها به چند نمونه از این تلاشهای مذبحخانه در چند ماه گذشته نظری می اندازیم .

در بهمن ماه ۱۳۸۸ تقی قائمی مسئول اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور جمهوری اسلامی، اعلام کرد که افغانها به اندازه بودجه سالانه خودشان (منظور افغانستان است که به گفته او بودجه سال قبلش دو میلیارد و ششصد میلیون دلار بوده است) از ایران ارز خارج می کنند. او می گوید اگر یک میلیون افغان «غیر مجاز» حاضر در ایران حدود ۲۵۰ هزار تومان پس انداز کرده و از ایران خارج کنند، سالانه دو میلیارد و پانصد میلیون دلار ارز بدین طریق خارج می شود. اما مسئول اتباع خارجی جمهوری اسلامی اشاره نمی کند که این مهاجران چند برابر ارزی که بگفته او خارج می کنند ارزش اضافی تولید می کنند که حجم عمده ی آن توسط باندهای اقتصادی وابسته به رژیم و سپاه پاسداران غصب می شود. او نیز اشاره ای به این نکته نمی کند که در بسیاری موارد همان ارزی که قرار است پس انداز شده باشد توسط کارفرمایان اصلا پرداخت نمی شود تا پس انداز شود. قائمی اصلا اشاره نمی کند، چقدر غازی که کارگران افغان با هزار مشکل پس انداز می کنند، در مسیر سفر به کشور خود و بر سر مرزها توسط پاسداران و نیروهای مرزی ایران به سرقت می رود .

در ادامه همین سیاست های شونیستی و سرکوبگرانه علیه مهاجران افغان در ایران به گفته «اداره عودت مهاجرین افغانستان» مسئولان جمهوری اسلامی در فاصله ماه فروردین و اردیبهشت ماه امسال بیش از هشتاد هزار پناهجوی افغان را که نیمی از آنان را زنان تشکیل می دادند از ایران اخراج کرده اند. بیش از پنجاه هزار نفر از این پناهجویان از مرز نیمروز و حدود سی هزار نفر دیگر نیز از مرز اسلام قلعه در هرات، به افغانستان بازگردانده شده اند و این روند همچنان ادامه دارد. شیوه اخراج همچون همیشه به فاشیستی ترین و وحشیانه ترین صورت و ناگهانی به پیش برده می شود، بطوریکه در اغلب موارد خانواده ها از سرنوشت عزیزان خود بی خبر می مانند.

در کنار همه فشارها و ضرب و شتم های دولتی، رسانه های وابسته به جمهوری اسلامی در همصدایی با دولت به تبلیغ و ترویج همان سیاست ها می پردازند و تخم شونیسم و تفرقه را در میان مردم ایران و افغانستان می پاشند. بجاست که تنها به یکی از این مقالات که در یکی از رسانه های طرفدار دولت پخش می شود بپردازیم. مقاله ای به امضا اسماعیل سلطنت پور در سایت «عصر ایران» (۱۴ اردیبهشت ۸۹)،

کردند و اعدام آنها را محکوم کردند. یکی از تظاهر کنندگان زن در مورد اعدام ۵ زندانی سیاسی در ایران به خبرنگار بی بی سی گفت که «اینها کسانی بودند که برای آزادی مملکتشان و یا برای آزادی همه جهان مبارزه می کردند. اینها کسانی نبودند که جزو جواسیس و مافیا باشند. ما با اعدام شدگان در ایران که برای آزادی در ایران و سراسر جهان مبارزه می کردند ابراز همدردی می کنیم».

در خیزش های سال گذشته تهران و دیگر شهرهای ایران، مهاجران افغانستانی نیز دلاورانه شرکت کردند و ده نفر از آنها به جرم شرکت در این مبارزات دستگیر شدند و از سرنوشت آنها هیچگونه خبری در دست نیست. و احتمال آن هست که برخی از آنان در میان اعدام شدگان و یا محکوم شدگان به اعدام توسط جمهوری اسلامی باشند. مردم و نیروهای انقلابی باید بر پایه منافع مشترک توده های ستم دیده دو کشور و همبستگی انترناسیونالیستی متحد شده و در مقابل دشمنان مشترک خود یعنی رژیم مرتجع جمهوری اسلامی و دولت کزازی که وابسته به اشغالگران امپریالیست است، صف واحدی را تشکیل دهند و جنایتهای جمهوری اسلامی علیه مهاجران افغانستانی بشدت محکوم کرده و متحدانه مقابل آن ایستادگی کنند.

جمهوری اسلامی برای بقای عمر ننگین خود دست و پا می زند و دیوانه وار هر جنایتی را مرتکب می شود به اعدام و کشتار و شکنجه و تجاوز جوانان و توده های مردم متوسل شده است و در این میان مهاجران افغانستانی که جزو ستمدیده ترین بخش جامعه ایران هستند نه تنها مستثنی نیستند بلکه حلقه ضعیفی را تشکیل می دهند که جمهوری اسلامی می خواهد با سرکوب آنها بر دامنه رعب و وحشت در کشور بیفزاید.

بدون شک این سیاست های شونیستی و ستمگرانه می تواند تاثیرات منفی بر مناسبات و روابط میان مردم دو کشور بگذارد. به همین دلیل هشیاری مردم و نیروی های انقلابی دو کشور برای خنثی کردن این سیاست های ضد مردمی از اهمیت فراوانی برخوردار است.

بسیاری از مردم افغانستان در عین حال که به اعتراض و تظاهرات علیه این سیاست های ضد مردمی پرداختند، هشیارانه حساب مردم ایران را از جمهوری اسلامی جدا کردند و با مبارزات مردم ایران علیه جمهوری اسلامی همبستگی کردند. بطور مثال مردم در تظاهرات جلال آباد عکس هایی از جانبازان راه آزادی چون فرزند کمانگر، ندا آقا سلطان و شیرین علم هولی، و بقیه جانبازان را با خود حمل می

حمله ارتش اسرائیل به ناوگان بین المللی امداد رسانی به مردم غزه

غزه: بزرگترین زندان جهان

ارتش اسرائیل با حمله به کاروان بین المللی کشتی های امداد رسانی به ساکنین غزه، یک جنایت دیگر به کارنامه ی جنایت های فاشیستی اش اضافه کرد. این واقعه یک بار دیگر ماهیت به غایت ارتجاعی این دولت استعماری نژادپرست را آشکار کرد و خشم نیروهای مترقی جهان را برانگیخت. کشتی های این کاروان از کشورهای مختلف به راه افتاده و سرنشینان داوطلب آن از کشورهای مختلف بودند. نویسندگان سرشناس، فعالین حقوق بشر، برنده ی ایرلندی جایزه صلح نوبل و شمار قابل توجهی افراد یهودی تبار در میان آنان بودند. محموله ی این کشتی ها عمدتاً وسایل پزشکی و ساختمانی بود. حمله نظامی اسرائیل به این کشتی ها در آب های بین المللی که خارج از محدوده های «مرزی» این دولت نژادپرست است، رخ داد. در نتیجه این حملات ۹ تن از سرنشینان کشتی ها کشته شدند که اکثرشان شهروندان ترکیه بودند. آن ایرانی هائی که به دلیل عقب ماندگی فکری و جهل، نسبت به جنایات اسرائیل بی اعتنا و به وضع مردم فلسطین بی تفاوت هستند باید بدانند که جنایت های اسرائیل حد و مرز نمی شناسد. سرکوب فلسطینی ها برای ایجاد «سرزمینی برای یهودیان» بهانه ای برای عملیات نظامی اسرائیل در خاورمیانه و جهان است. اسرائیل جنایات دیگری در آستین دارد. طبق گزارش ساندی تایمز (۳۰ مه ۲۰۱۰) اسرائیل یک زیردریائی مسلح به موشک هسته ای را در نزدیکی سواحل ایران پارک کرده است و دو زیر دریائی دیگر را نیز به آن اضافه خواهد کرد (زیر دریائی ها هدایای آلمان به دولت اسرائیل هستند).

در زیر تلخیصی از گزارش های سرویس خبری جهانی برای فتح در رابطه با این وقایع را می خوانید.

سرویس خبری جهانی برای فتح، ۳۱ مه ۲۰۱۰ ... مقامات اسرائیلی ادعا می کنند، حمله ارتش اسرائیل در آب های بین المللی به ۶ کشتی امداد رسانی، عملیات «دفاع از خود» بود. زیرا بنا به ادعای آن ها، این کشتی ها «کاروانی از نفرت» بودند، با القاعده پیوند داشتند و حامل بار اسلحه نیز بودند. آنان همچنین ادعا می کنند که سربازانشان قصد داشتند فقط از سلاح های رنگ پاش استفاده کرده و سرنشینان کشتی را بدون استفاده از خشونت دستگیر کنند. اما به خاطر «دفاع از خود» مجبور شدند از گلوله های واقعی استفاده کنند.

برای روشن شدن استانداردهای اسرائیل در حقیقت گوئی، کافی است بدانیم که نخست وزیر اسرائیل بنیامین نتان یاهو است. او بدنامی

خود را مدیون یک سخنرانی دروغین در سازمان ملل به سال ۱۹۸۶ است که طی آن اتحاد مخفیانه ی میان اسرائیل و آفریقای جنوبی برای تولید سلاح هسته ای را با حرارت انکار کرد. اما خیلی زود دروغ او آشکار شد.

در این ماجرا، قدرت های جهان، حتا قبل از روشن شدن وقایع، فوراً به دفاع از اسرائیل برخاستند و سپری در مقابل انتقادات بین المللی شدند. قطعنامه شورای امنیت که در روز ۳۱ مه تصویب شد فرق زیادی با بیانیه دولت اسرائیل ندارد: از «لطامات جانی» ابراز تاسف کرده و خواهان تحقیق در باره این واقعه است. دولت ترکیه نیز پس از ۱۲ ساعت کشمکش بین مواضع خودش (که اسرائیل باید محکوم شود) و موضع آمریکا (مخالفت با انتقاد از اسرائیل) این قطعنامه را قبول کرد و آن را «سازش» خواند. این در حالیست که اکثر کشته ها شهروندان ترکیه هستند و اسرائیل مخصوصاً به یکی از کشتی های حامل پرچم ترکیه حمله کرد. حمله به کشتی حامل پرچم ترکیه در آبهای بین المللی می تواند به عنوان یک اعلام جنگ به ترکیه در نظر گرفته شود. بسیاری از ناظران این حرکت اسرائیل را هدفمند می دانند. زیرا حزب حاکم در ترکیه و رهبر آن - طیب اردوغان - از یک طرف تلاش می کند رابطه ی بسیار نزدیک با آمریکا برقرار کند و از طرف دیگر خود را به عنوان منجی جدید فلسطینی ها معرفی می کند و تلاش دارد جای احمدی نژاد و جمهوری اسلامی را در این رابطه بگیرد. اسرائیل، از طریق عقیم گذاشتن نقشه کشتی ها به جمع شدن در قبرس و سوار کردن مسافین دیگر، کشتی حامل پرچم ترکیه را مجبور کرد که در جلوی کاروان قرار گیرد.

برای اسرائیل، افکار عمومی بین المللی هیچگاه دارای ارزش و منزلتی نبوده است. اما این وضعیت بر روی رژیم های نزدیک به آمریکا (ترکیه، اردن و بخصوص مصر که با اسرائیل در محاصره ی نوار غزه همکاری کرده است) فشار گذاشته و این برای واشنگتن ناراحت کننده است. خیابان های مصر شاهد تظاهرات های بزرگ بود.

با وجود آنکه اسرائیل و نیروهای اسلامی (حکومتی و غیر حکومتی) دشمنان سخت یکدیگرند اما هر دو تلاش می کنند این تخاصم را تخاصمی ماهیتا مذهبی قلمداد کنند. هنگام تجاوز اسرائیل به غزه، همین مسئله موجب تضعیف حمایت بین المللی از مردم غزه شد. این روند در داخل اسرائیل نیز تاثیرات منفی گذاشته است به طوریکه اسرائیلی های مخالف جنایت های این کشور و نیروهای سکولار فلج شده اند در حالیکه فنانیک ترین نیروهای بنیادگرای صهیونیست در

حال اشغال همه ی پست های مهم حکومتی و ارتشی هستند. در چنین شرایطی بهترین انتخاب آمریکا این است که مصر و ترکیه و چند کشور دیگر مقداری از اسرائیل فاصله بگیرند و آمریکا نیز یک انتقاد خشک و خالی از اسرائیل بکند. اما اوضاع منطقه به طرز فوق العاده ای پیچیده، درهم بر هم، غیرقابل پیش بینی و برای کلیه مرتجعین بسیار خطرناک است. «ناوگان آزادی» به سوی غزه حرکتی جسورانه بود و نشان داد که پتانسیل های بزرگی برای دخالتگری فعالانه در اوضاع و عوض کردن آن موجود است. این از آن مقاطعی است که دخالتگری آگاهانه توسط انسان هائی که به دنبال رهایی بشریت از جهان تحت سلطه ی نظم امپریالیستی هستند می تواند تاثیرات مهمی بر اوضاع جهان بگذارد.

جنایت های اسرائیل علیه اهالی نوار غزه

برگرفته از سرویس خبری جهانی برای فتح.

دولت مذهبی - نژاد پرست اسرائیل بسرعت در حال پاکسازی قومی اورشلیم شرقی و بقیه کرانه غربی رود اردن است. اما تلاش هایش برای خفه کردن فلسطینی های نوار غزه اوج جدیدی از جنایت های اسرائیل علیه مردم فلسطین است. بیرحمی اسرائیل علیه مردم غزه از دقت علمی فاشیست های آلمان برخوردار است. اهداف دولت اسرائیل در گزارش های منتشره توسط گزارش یک سازمان اسرائیلی به نام گیشا، کمیته بین المللی صلیب سرخ و بی بی سی تشریح شده است. دولت اسرائیل در ابتدا ادعا کرد که هیچ سندی که حاوی سیاست گذاری های دولت اسرائیل در مورد نوار غزه است موجودیت خارجی ندارد. پس از اینکه دادگاهی این ادعا را به چالش کشید، دولت اسرائیل جواب داد که ۴ سند سیاست گذاری موجود است اما آشکار کردن آن ها به «امنیت ملی و روابط خارجی اسرائیل لطمه می زند» و نمی تواند آن را علنی کند. به یک قاضی محلی اجازه دادند که آن را در یک نشست بسته دادگاه بخواند. اما به وکلای گیشا چنین اجازه ای داده نشد.

محاصره اقتصادی نوار غزه توسط اسرائیل پنهان نیست. اسرائیل لیستی از کالاهای مجاز منتشر کرده است. هر چیزی که در آن لیست نباشد را نمی توان وارد نوار غزه کرد. در نگاه اول به نظر می آید این لیست به طور خودبخودی تهیه شده است. اما نگاهی دقیق تر نشان می دهد که چنین نیست. هدف عبارتست از نگاه داشتن مردم غزه در آستانه گرسنگی و کشتار ذره ذره ی آنان و محروم کردن آنان از هر گونه منبع تفریح و اطلاعات. ورود حبوبات خشک مانند عدس و لوبیا و برنج و گوشت و سبزیجات یخ زده مجاز است اما ورود گوشت تازه ممنوع است. آلات موسیقی و کاغذ و روزنامه نیز ممنوع است.

برخی از قوانین واردات مواد غذایی آشکارا برای از بین بردن اقتصاد بومی غزه و وابسته کردن آن به واردات اسرائیل است. برای مثال وارد کردن قوطی های حلبی برای کنسرو کردن محصولات کشاورزی مانند گوجه فرنگی ممنوع است ولی واردات رب گوجه اسرائیلی مجاز است. واردات هر گونه ابزار مربوط به ماهی گیری؛ نهاده های کشاورزی مانند کود شیمیائی و ابزار کشاورزی و گلخانه ای؛ نهاده های مربوط به مرغ داری و پرورش احشام ممنوع است. نمک صنعتی و مارگارین و دیگر محصولاتی که در نگهداری مواد غذایی به کار می رود ممنوع است. ممنوعیت ورود مصالح ساختمانی منجمله چوب، سیمان، لوله مانع از آن است که مردم پس از بمباران های اسرائیل خانه ها و مدارس خود را از نو بسازند. در ۲۳ ماه گذشته «برنامه توسعه سازمان ملل» گزارش داد که تنها یک چهارم از ساختمان های نابود شده در بمباران سال



عکس هائی از ۷۵۰ هزار پناهنده فلسطینی که قبل و بعد از تاسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ از سرزمین شان رانده شدند و چندین نسل پناهنده مانده اند.

دارو است که موجب مرگ و میر مردم از بیماری های قابل علاج است. در تاریخ ۲۵ آوریل گذشته کمیته بین المللی صلیب سرخ اعلام کرد که اسرائیل اجازه ورود ۵۵ تن دارو و دیگر تجهیزات برای درمان های اورژانس را داده اما مانع از ورود ۱۱۰ تن قطعات یدکی ماشین آلات پزشکی و دیگر ابزار و ظروف های بیمارستانی شده است. و این در حالیکه مردم غزه در نتیجه حملات مکرر اسرائیل نیازمند درمان های پزشکی هستند. برای مثال طبق گزارش صلیب سرخ ۹ درصد از کودکان غزه در نتیجه شوک های وارده از جنگ دچار اختلال زبان هستند.

می توان نتیجه گرفت که سیاست اسرائیل آن است که مانع از مرگ یکباره و دسته جمعی مردم شود زیرا این امر موجب اعتراض های بین المللی می شود. اما آگاهانه در حال کشتن ذره ذره اهالی غزه است. یکی از ۴ سند محرمانه دولتی دقیقا اشاره می کند که هدف تدابیر اسرائیل در قبال غزه همین است. آن هائی که این اسناد را خوانده اند می گویند یکی از آن ها «خط قرمزی» در مورد حداکثر کالری که هر فرد اهل غزه حق دریافت دارد را تعیین کرده است. یک سند دیگر مکانیسم هائی را برای کنترل «نیازهای غذایی» مردم غزه تعیین کرده است.

هر چند همه از وجود چنین سیاستی مطلع اند اما اسرائیل نمی تواند آن را تأیید کند زیرا کنوانسیون چهارم ژنو (بخش ۳، بند ۴۷-۷۸) آن را غیر قانونی کرده است. این کنوانسیون قدرت اشغالگر را مسئول رفاه اجتماعی عمومی اهالی تحت اشغال؛ بخصوص مسئول تأمین

است. وقتی دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ بوجود آمد به زور تفنگ و کشتار فلسطینی ها را از خانه و مزارع خود در روستاها و اورشلیم غربی بیرون راند. به عده ای از این آوارگان فلسطینی اجازه داد که در اورشلیم شرقی ساکن شوند. امروز اسرائیل مصمم است که اینان را نیز از اورشلیم بیرون کند زیرا وجود فلسطینی ها در اورشلیم شرقی را خطری برای تشکیل یک «دولت کوچک فلسطینی» می بیند.

آمریکا تا حدی نگران آینده ی سیاسی رهبری «سازمان آزادیبخش فلسطین» است. این سازمان تمام سرمایه ی سیاسی خود را بر روی فشارهای آمریکا بر اسرائیل شرط بندی کرده است و امیدوار است که اسرائیل زیر این فشارها حاکمیت این سازمان بر عده ای از فلسطینی های تحت ستم را قبول کند. هدف آمریکا از این فشارها آن است که میان آمریکا و اسرائیل یک فاصله ظاهری بگذارد تا بتواند اهدافش را در خاورمیانه راحت تر پیش برد.

آمریکا همواره با تحقیر به زندگی فلسطینی ها و آمال آنان نگریسته است. اما حمایتش از سیاست های اسرائیل علیه اهالی غزه را باید بیرحمی افراطی، بی اخلاقی افراطی دانست که طبق قوانین بین المللی نیز غیر قانونی است. هر تلاشی در سازمان ملل برای محکومیت این سیاست ها توسط آمریکا عقیم گذاشته شده است. رژیم های عربی وابسته به آمریکا و رسانه های آن ها همواره در مواردی که پای دین در میان بوده است (مانند اقدامات اخیر اسرائیل برای یهودیزه کردن اماکنی که برای مسلمانان مقدس است) فوراً دست به اعتراض زده اند اما در قبال شرایط مردم غزه حتا ظاهر سازی نمی کنند.

انتقادات آمریکا به سرعت غضب مناطق فلسطینی نشین اورشلیم توسط اسرائیل همواره بر مبنای اینکه «مصلحت سیاسی» نیست انجام می گیرد. آمریکا هرگز به روی خود نمی آورد که سیاست «یهودیزه» کردن اورشلیم بوضوح تخطی از قوانین بین المللی است. (بند ۴۹ از کنوانسیون چهار ژنو کولنی کردن سرزمین های اشغالی و انتقال اهالی بومی آن را غیرقانونی اعلام می کند). دولت آمریکا به کار بست قانون بین المللی در مورد اسرائیل را بسیار انفجاری می داند زیرا خوب می داند که موجودیت دولت صهیونیستی طبق این استانداردها غیرقانونی است. البته دولت آمریکا نیز طبق این استانداردها در رفتار بین المللی اش غیرقانونی است. به این دلیل است که رژیم های بوش و اوباما از تریبونال جنایات جنگی فقط در رابطه با کشورهای خاص و موارد خاصی که منافع آمریکا ایجاب می کند حمایت کرده اند. مانند یوگوسلاوی سابق و سودان. واشنگتن کماکان از امضای عهد نامه دادگاه جنائی بین المللی که رهبران کلیه کشورها را تابع قوانین بین المللی می کند امتناع می کند.

تسهیلات درمانی و آموزش کودکان می داند.

اخیرا اسرائیل ادعا کرده است که سخت گیری هایش در زمینه محاصره اقتصادی نوار غزه به دلیل قدرت گروه حماس است که از سوی اسرائیل به عنوان یک نیروی مسلح متخاصم که کمر به نابودی اسرائیل بسته است محسوب می شود.

اما این ادعا که انگیزه ی اسرائیل در رفتار جنایتکارانه با فلسطینی های نوار غزه ترس از حماس است، دروغی بیش نیست. اولاً به لحاظ تاریخی، خود اسرائیل بانی و باعث قدرت گیری حماس بود. در دورانی که سازمان آزادیبخش فلسطین یک جریان انقلابی بود، اسرائیل برای تضعیف آن ده ها سال مخفیانه حماس را تشویق و تقویت کرد. رفتار اسرائیل با فلسطینی های کرانه غربی رود اردن تفاوت زیادی با سیاست های آن در مورد غزه ندارد. با وجود آنکه کرانه غربی تحت محاصره اقتصادی نیست اما دیواری که اسرائیل به دور آن کشیده است، پست های بازرسی اسرائیلی، شهرک های اسرائیلی نشین در قلب آن و دیگر سیاست های اسرائیل، اقتصاد بومی کرانه غربی - بخصوص کشاورزی آن - را تقریباً نابود کرده است. دیوار و ارتش اسرائیل بطور دائم مانعی در مقابل دست رسی کشاورزان به مزارع شان درست کرده اند. اسرائیلی های شهرک نشین در کرانه غربی زمانی که از کشتن زارعین و کودکان فلسطینی فارغ می شوند به جان درختان زیتون و باغات مرکبات فلسطینی ها می افتند.

دولت اسرائیل دولتی است که توسط دین و قومیتی تعریف می شود که به رسمیت شناختن آمال ملی فلسطینی ها (یا در واقع عدالت ابتدائی را در مورد فلسطینی ها) را در تضاد با موجودیت خود می شمارد. اگر از منظر اخلاقی و سیاسی به این امر بنگریم، می بینیم که اسرائیل حق انتقاد به حماس ندارد. زیرا اهداف دینی این سازمان بنیادگرای اسلامی تفاوت چندانی با اهداف یهودیان افراطی اسرائیلی که در شهرک های یهودی نشین اسکان داده شده و مسلح اند و در واقع بسیجی های دولت صهیونیستی هستند، ندارد. فقط کافی است نگاهی به تلاش یهودیان افراطی کنیم که مانند حزب الله ایران و حماس مانع از خوانندگی زنان در ملاء عام و حتا ورود آنان به ارتش اسرائیل می شوند.

اما این حرف ها به کنار، سیاست های اسرائیل در قبال نوار غزه طبق قانون بین المللی محکوم است. این سیاست ها آشکارا یک «مجازات دسته جمعی» علیه مردم غزه هستند. بند ۳۳ کنوانسیون چهار ژنو با صراحت این نوع «تنبیه دسته جمعی» مردم را «به خاطر خطائی که افراد شخصا مرتکب نشده اند» یک جنایت جنگی می شمارد.

رژیم اوباما از سرعت اخراج فلسطینی ها از اورشلیم شکایت کرده

سرمایه داری با گام های شتابان در حال نابودی طبیعت

انفجار سکوی حفاری چاه نفت در آمریکا و فاجعه زیست محیطی

نیز نزدیک شده است. شرکت نفتی ب.پ. برای پراکنده کردن این لکه های نفتی از مواد شیمیائی به نام «سورفکتانت» استفاده می کند که با هواپیما بر روی فرش نفتی پاشیده می شود. این مواد شیمیائی مواد نفتی را محصور کرده و به تکه های کوچکتر تقسیم می کند. کارشناسان این شرکت می گویند قطعه قطعه کردن لکه های بزرگ نفت کار تجزیه آن ها را برای میکروب های دریائی ساده تر می کند. اما این مواد شیمیائی آبریان را در معرض آلودگی بیشتر قرار داده است و خطر بزرگی برای سلامت انسان است. اجساد پرنندگان و دولفین ها و خزه های دریائی بر روی آب ها و سواحل خبر از فاجعه ای بزرگ می دهد. ماهی گیران می گویند این منطقه جزء غنی ترین مناطق ماهی گیری در تمام قاره آمریکاست. آنان مستاصل و عصبانی اند. با مشاهده اجساد ماهی ها و پرنندگان گوئی جسد خود و فرزندانیشان را می بینند.

اول اردیبهشت (مصادف با ۲۱ آوریل) یک سکوی حفاری چاه نفت متعلق به کمپانی نفتی بریتیش پترولیوم (ب.پ.) در خلیج مکزیک منفجر و سپس غرق شد. خلیج مکزیک بخشی از اقیانوس آتلانتیک شمالی است که سواحل آن را آمریکا، مکزیک و کوبا تشکیل می دهند. طبق آخرین برآوردها روزانه ۶۰ هزار بشکه نفت از دهانه چاه نفت منفجر شده به درون آب های خلیج ریخته و آب های آن را آلوده می کند (۱- هرالد تریبون، ۱۷ ژوئن ۲۰۱۰). گفته می شود این بزرگترین فاجعه زیست محیطی آمریکاست. هر چند این فاجعه در خلیج مکزیک روی داد اما سواحل چندین ایالت بزرگ آمریکا بخصوص لوئیزیانا، آلاباما و می سی سی آلوده شده اند. لکه های بزرگ نفت که مقیاس آن بیش از هفتاد هزار کیلومتر مربع است توسط باد و امواج به سوی دلتای می سی سی پی روان شده و فرش نفتی روی دریا به سواحل ایالت فلوریدا

لاتین قطع نشده است. و اکنون محیط زیست در معرض نابودی است. انفجار سکوی حفاری در خلیج مکزیک یکی از تبارزات برجسته ی کارکرد نظام اقتصادی و سیاسی سرمایه داری است .

سرمایه داری جهان را در هم ادغام کرده است. تولید در جهان به حدی اجتماعی شده است که امروز زندگی هر نفر وابسته به کار کسانی دیگر، در نقاطی دیگر از جهان، است. برنجی که کارگر ایرانی می خورد توسط دهقان تایلندی تولید شده است. تی شرتی که دانشجوی آمریکائی بر تن می کند توسط کارگر چینی دوخته شده است. قهوه ای که مردم در آلمان می نوشند توسط دهقانان برزیلی تولید شده است. اما این تولید اجتماعی عظیم بر مبنای مالکیت خصوصی پیش می رود و تمامی رنج ها و مصائبی را که سرمایه داری علیه انسان و طبیعت تولید می کند از همین تضاد اساسی سرچشمه می گیرد.

سرمایه داری جهان را در هم ادغام کرده است. اما این ادغام بر پایه شکاف و نابرابری فوق العاده بنا شده است. چند کشور سرمایه داری امپریالیستی بر کار چند میلیارد انسان و منابع طبیعی سراسر جهان سلطه دارند .

فاجعه زیست محیطی فقط نشت نفت از دهانه چاه ها و تانکرهای نفتی به درون اقیانوس ها و دریاها و یا گرمایش هوا در نتیجه استفاده از سوخت های فسیلی (نفت، گاز و ذغال سنگ) در صنایع و حمل و نقل نیست. بلکه فراتر از آن است. کمپانی های بین المللی آگرو- بیزنس (تجارت کشاورزی) کشاورزی بومی کشورهای سه قاره را که منبع تامین مواد غذایی مردم بود، از بین برده اند. در کنیا، زمین های کشاورزی را به زیر کشت گل های زینتی صادراتی برده اند. در فروردین ماه امسال هنگامی که در نتیجه ی فعال شدن یکی از کوه های آتشفشانی ایسلند، فرودگاه های اروپا بسته شد، صدها میلیون دلار محصول کشور کنیا در انبارها نابود شد.

اما آنچه اخبار روزنامه ها و تلویزیون ها را تشکیل داد نه فجایع ادغام امپریالیستی جهان بلکه ناراحتی مسافرین طبقات میانی کشورهای اروپائی گیر کرده در فرودگاه ها بود. کمپانی های کشاورزی امپریالیستی جنگل های آمازون را از بین برده اند تا گوشت و سویا تولید کنند. دهقانان هندی را زیر بار دیون بانکی له کرده اند بطوریکه سالانه هزاران تن از آنان دست به خودکشی می زنند. این پروسه ادغام جهانی، روند زندگی اقتصادی صدها میلیون دهقان و کشاورز را نابود کرده و ده ها میلیون را به حلبی آبادهای شهرهای بزرگ روانه کرده است. علاوه بر این، کشورهای سرمایه داری غرب زباله های صنعتی خود را به این کشورها صادر می کنند. قطعات کامپیوتری تحت عنوان «کمک» به این کشورها روانه می شود تا در آن جا دفن شود. در شهرهایی مانند لاگوس، بمبئی، مکزیکو سیتی، کودکان در میان زباله های مسموم بازی می کنند و آب آلوده می نوشند.

کلیت این نظام (شبکه استثمار انسان و غارت طبیعت) توسط یک قدرت نظامی بیرحم حفاظت می شود. علاوه بر ارتش آمریکا که بزرگترین قدرت نظامی جهان است، نظام سرمایه داری جهانی متکی بر دولت های ارتجاعی بومی و ارتش های آنان است تا ثبات لازم را برای عملیات سرمایه داری تضمین می کنند. دولت های ارتجاعی در کشورهای به اصطلاح «جهان سوم» بخشی از یک نظام جهانی هستند که با قوانین سرمایه داری حرکت می کنند و بازتولید می شوند. این امر، شامل دولت جمهوری اسلامی و نظام اقتصادی و سیاسی آن نیز هست. اما چرا سرمایه داری اینگونه کار می کند و این فجایع را تولید می کند؟ آیا این نظام قابل اصلاح است؟

هر جامعه ای دارای یک سیستم (نظام) است که بر مبنای یکرشته قوانین عمل می کند. مانند بازی فوتبال که دارای قوانینی است و بدون آن قوانین، بازی فوتبال تبدیل به چیز دیگری می شود. تولید سرمایه داری هم قانون دارد: کسب سود و استثمار کارگران بر مبنای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید. فجایع نظام سرمایه داری (و بطور مشخص نابودی محیط زیست) را کمپانی های مشخص می آفرینند. اما این

این فاجعه می تواند اکوسیستم این منطقه را بکلی نابود کند. پیامدهای این فاجعه برای محیط زیست کره زمین و حیات ده ها میلیون انسان هنوز برآورد نشده است. گروه های حفظ محیط زیست، دانشمندان و جوانان به سوی این منطقه روان شده اند. حزب کمونیست انقلابی آمریکا فراخوان داده است که کاروان های مردم از نقاط مختلف به این منطقه بیایند و در هماهنگی با حزب دست به مبارزه مردمی برای حفظ محیط زیست بزنند. شرکت ب.پ. با اجیر کردن مزدور مانع از کار خبرنگاران و دانشمندان و فعالین می شود. دولت اواما پیشاپیش ۶ هزار سرباز «گارد ملی» را تحت لوای «مقابله با فاجعه محیط زیست» مستقر کرده است. اواما که تلاش می کند انگشت اتهام را از خود دور کند، علیه کمپانی نفتی بریتیش پترولیوم سخنرانی کرده و گفته است که این کمپانی باید جریمه این فاجعه را بپردازد و مسئول تمیز کردن آب های دریاست!

اما نه دولت اواما و نه شرکت ب.پ. قادر به جمع کردن فاجعه ای که دست در دست هم ایجاد کردند نیستند. زیرا منطق آنان منطق نظام سرمایه داری است. هدف نظام سرمایه داری تولید سود و حفظ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، تکنولوژی و منابع طبیعی جهان است و برای رسیدن به این هدف، هر چیز دیگر از انسان تا طبیعت، باید زیر لگد له شوند و برای سودآوری بیشتر سرمایه هزینه شوند. شخصیت های سیاسی باید در چارچوب قوانین سرمایه عمل کنند و منافع سرمایه را تضمین کنند. دو شعار اصلی کارزار انتخاباتی اواما شعار قطع جنگ های خاورمیانه و حفظ محیط زیست بود. اما در اولین فرصت تعداد سربازان آمریکائی در افغانستان را افزایش داد و برای اولین بار پس از ده سال ممنوعیت، حفاری در آب های ساحلی آمریکا را برای کمپانی های نفتی آزاد کرد. همان روزی که سکوی حفاری ب.پ. در خلیج مکزیک منفجر شد، دولت اواما ۲۴ قرار داد جدید حفاری در همان آب ها را با ب.پ. امضاء کرد .

جنايات شرکت های نفت در نابودی محیط زیست کشورهای فقیر نفتی همواره سرپوش گذاشته شده است. بطور مثال در ۵۰ سال گذشته حداقل ۱۳ میلیون بشکه نفت وارد دلتای نیجر شده است (هرالد تریبون- همانجا) این منطقه ی تالابی (مردابی) که ده درصد از واردات نفتی آمریکا را تامین می کن، در گذشته به وفور ماهی و پرندگان دریائی داشت و در آن مواد خوراکی اولیه ی مردم کشت می شد. اما امروز مطلقا بلا استفاده است و هنوز از لوله های نفتی متروکه در مرداب ها نفت نشت می کند.

چرا سرمایه داری نمی تواند از فاجعه زیست محیطی جلوگیری کند؟

برای جواب باید از نظام اقتصادی و سیاسی سرمایه داری شناخت پیدا کنیم. در نگاه سرمایه داران، طبیعت وسیله ای است که باید تصاحب کرده و برای افزایش سودآوری تولید خصوصی آن را غارت کنند .

نظام سرمایه داری بهره وری کار انسان را با سرعتی حیرت انگیز و بیسابقه در تاریخ رشد داده است و می دهد. با رشد بهره وری کار، جامعه می تواند با صرف کمترین انرژی انسانی نیازهای بقا و پیشرفت خود را تولید کند. اما رشد بهره وری کار در نظام سرمایه داری، مبتنی بر تشدید استثمار مردم جهان و غارت افسارگسیخته ی طبیعت بوده است. رشد بیسابقه، نابودی بیسابقه به همراه آورده است. رشد بیسابقه سرمایه داری در آمریکا با بردگی و قتل ۱۱ (یازده) میلیون آفریقائی و نسل کشی مردم بومی از طریق جنگ، بیماری و کار مهلک در معادن نقره ممکن شد. سرمایه داری آمریکا بر روی استخوان های خرد شده مهاجرین و فرزندانشان قد بر افراشت .

سرمایه داری در هر چرخش جهانی خود رکودها و بحران های اقتصادی و جنگ های جهانی پدید آورده است. از اواسط قرن نوزدهم به این سو، که سرمایه داری به سرمایه داری امپریالیستی تبدیل شد، جنگ های استعماری و نو استعماری در قاره آفریقا و آسیا و آمریکای

صدها میلیون دهقان جزء هزینه های نظام محسوب نمی شود. مرگ و میر ۲۴ هزار کودک در روز (یعنی چیزی در حد زلزله هائیتی هر ۱۰ روز یکبار) عدم کارائی آن حساب نمی شود.

به دلیل خصلت خصوصی تولید و رقابت مرگ و زندگی میان سرمایه های مختلف، امکان برنامه ریزی اجتماعی و آگاهانه ی تولید در نظام سرمایه داری نیست. امکان برنامه ریزی درازمدت برای خنثی کردن تاثیرات زیست محیطی تولید و ریشه کن کردن شکاف ها و تمایزات اجتماعی دهشتناک میان انسان های کره زمین نیست. هنگامی که شرکت های نفتی آب ها را آلوده می کنند و شرکت های تجاری کشاورزی زندگی مردم را نابود می کنند، به دلیل بد ذاتی شان نیست. آنان فقط یک عامل را محاسبه می کنند: اگر من نکنم یک سرمایه دار دیگر می کند و در سودآوری و بسط و گسترش سرمایه خود عقب می مانم.

قانون شماره ۳ سرمایه داری: امروز انباشت سرمایه در چارچوب سلطه امپریالیستی بر ملل جهان سوم و رقابت استراتژیک (جهانی و درازمدت) بین قدرت های امپریالیستی صورت می گیرد. سرمایه داری در اواسط قرن نوزدهم پا از مرزهای کشوری خود بیرون گذاشت. سرمایه به آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین گسترش یافت و از طریق اتحاد با اقشار ثروتمند بومی آن کشورها، سلطه خود را به شکل مستقیم (استعماری) و یا غیر مستقیم (نواستعماری) برقرار کرد. میلیون ها تن در جنگ های استعماری نابود شدند. بلژیک در جنگ های استعماری برای سلطه بر کنگو، ۱۰ میلیون نفر یعنی نیمی از جمعیت آن کشور را از طریق قتل و گرسنگی و رواج بیماری های مهلک از بین برد. با تبدیل سرمایه داری به یک نظام جهانی، رقابت اقتصادی جهانی میان بلوک های سرمایه تبدیل به رقابت سیاسی و نظامی میان دولت های امپریالیستی مختلف شد. بلوک های مختلف سرمایه مانند باندهای جنایتکار بر سر تقسیم جهان با یکدیگر جنگیدند و کشتارهای بیسابقه کردند. در جریان جنگ جهانی دوم، سرمایه داری امپریالیستی آلمان ۶ میلیون یهودی را طعمه کوره های آتش سوزی کرد.

امروز، سرمایه داری بر روی گسل میان دو بخش جهان، انباشت سرمایه می کند: یک بخش شامل کشورهای امپریالیستی آمریکای شمالی و اروپاست و بخش دیگر شامل کشورهای سه قاره آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین. این دو بخش جهان به «شمال» و «جنوب» معروف شده اند. بدون این شکاف و عریض تر شدن فزاینده آن سرمایه داری قادر به انباشت سودآور نیست. ابعاد نابرابری اقتصادی و اجتماعی میان این دو قطب هولناک است. ۷۷ درصد منابع جهان را ۲۰ درصد مردم جهان مصرف می کنند. هر آمریکائی روزانه ۶۰۰ لیتر آب مصرف می کند در حالیکه هر آفریقائی روزانه ۲۰ لیتر.

این نابرابری در فجایع زیست محیطی نیز فشرده می شود. آب و هوای کشورهای «جنوب» آلوده و مسموم است. کشاورزی آن نابود شده است. زمین ها حاصلخیزی خود را از دست داده اند. درصد کودکانی که با بیماری و نقص عضو متولد می شوند نسبت به درصد کودکانی که با بیماری و نقص عضو در کشورهای «شمال» متولد می شوند غیر قابل مقایسه است. اکثر مردم اکثر اوقات گرسنه اند. کیفیت بالای زندگی در شهرهای اروپائی و آمریکائی که شامل استفاده از آب آشامیدنی تمیز، سیری شکم، آموزش و بهداشت، بهره مندی از دانش و تکنولوژی و شهرهای تمیز، یک روی سکه است و روی دیگر سکه عبارتست از مرگ و میر ۲۴ هزار کودک در نتیجه بیماری های قابل علاج، کار کودکان سه ساله، گسترش بیماری ایدز، عدم دسترسی به آب آشامیدنی، صدها میلیون بی خانمان در حاشیه شهرهای بزرگ، گسترش جهل در زمینه علم و آگاهی علمی، دریافت زباله های صنعتی کشورهای غربی و غیره در کشورهای سه قاره آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا. این شکافی است که کارکرد نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سرمایه داری تولید کرده و می کند. طبق برآوردهای علمی، شرایط زندگی برای اکثریت مردم جهان غیر قابل تحمل تر از شرایط زندگی در قرون وسطا شده است. این وضعیت، در غیاب انقلاب های کمونیستی و مه آلود شدن چشم

کمپانی ها با قوانین نظام بازی می کنند و نه در خارج از چارچوب آن. قوانین نظام سرمایه داری است که راه را بر این فجایع می گشاید.

قانون اول: در نظام سرمایه داری به هر چیز به صورت کالا (یعنی قابل مبادله) نگریده می شود و هر کاری باید برای تولید سود انجام شود. در نظام های ماقبل سرمایه داری، تولید عمدتاً برای مصرف مستقیم انجام می شد. اما در جامعه سرمایه داری، تقریباً همه چیز برای مبادله (فروش) تولید می شود. اما تولید برای فروش (تولید کالائی) تمام ماجرا نیست. در قلب تولید کالائی قانون سود قرار دارد. یعنی معیار و انگیزه تولید، تولید سود است. بطور مثال در تولید گندم هدف تولید گندم نیست. هدف، تولید سود است. و اگر این هدف برآورده نشود، تولید گندم متوقف می شود - حتی اگر توقف تولید آن موجب گرسنگی و بیکاری میلیون ها نفر شود. در اقتصاد ایران ما بطور روزمره شاهد عملکرد این قانون هستیم.

در سرمایه داری طرز نگرش کالائی و سودآوری به همه جا و همه چیز رسوخ می کند. مردم به خودشان و به یکدیگر و بالاخره به طبیعت نیز اینگونه می نگرند. برای سرمایه، طبیعت یعنی داده ای که باید در خدمت به تولید سودآور غارت کرد. سرمایه حتی به فجایعی که می آفریند به صورت فاجعه نمی نگرند بلکه آن را «فرصتی برای سود آوری» می بیند. بطور مثال در نتیجه استفاده مفرط از سوخت نفتی و گازی در جهان، فاجعه زیست محیطی گرمایش هوا بوجود آمده است. گرمایش هوا موجب آب شدن کوه های یخی قطب های زمین شده است. این فاجعه طبیعی عظیمی است که زندگی صدها میلیون نفر را تهدید می کند. در نتیجه گرمایش هوا سالانه هزاران بنگلادشی طعمه آب ها می شوند. اما سرمایه داران بزرگ که توسط دولت های امپریالیستی آمریکا و اروپائی و روسی و ژاپنی و چینی نمایندگی می شوند آب شدن قطب ها را فرصتی برای حفاری نفت و گاز از دریاهای بدون یخ قطبی می بینند. و بر سر دست اندازی بر سفره های نفتی قطب با یکدیگر رقابت می کنند.

قانون دوم سرمایه داری: تولید خصوصی و رقابت جویانه است. یعنی این جامعه نیست که تولید را سازمان می دهد بلکه افراد یا گروهی از افراد هستند که آن را سازمان داده و محصول آن را تصاحب می کنند. این تولید با قانون «گسترش بیاب یا بمیر» پیش می رود. تولید سرمایه داری ذاتاً یک تولید خصوصی است و به واحدهای گوناگون سرمایه تقسیم می شود. هر واحد سرمایه باید برای خودش بجنگد. بنابراین هیچ توافقی بر سر تولید عقلانی و بدون هر ج و مرج نمی تواند در میان آنان شکل بگیرد. هیچ توافقی بر سر ریشه کن کردن فقر یا حفظ محیط زیست نمی تواند در میان آنان صورت گیرد. هر واحد درگیر سود خود و حفظ و گسترش خود است. هر چه را بر سر راهش باشد - چه انسان و چه طبیعت - لگدمال می کند و جلو می رود.

جنگ های جهانی اول و دوم میان قدرت های امپریالیستی سرمایه داری با همین انگیزه و محرک آغاز شد. در عصری که سرمایه داری تبدیل به سرمایه داری امپریالیستی شده است، سرمایه های بزرگ در مقیاس جهانی با هم بر سر مناطق نفوذ رقابت می کنند. این رقابت با پشتوانه دولت ها صورت می گیرد. در گره گاه هائی، این رقابت ها، بالاچاره، از طریق جنگ حل و فصل می شوند و نه از طریق رقابت اقتصادی و جاسوسی اقتصادی و استفاده از ابزار سیاسی برای نفوذ در این یا منطقه و کسب امتیازهای اقتصادی از این یا آن کشور.

هر واحد سرمایه عملیات تولیدی خود را بطور اکید با محاسبه هزینه ها و کارائی پیش می برد. اما به هزینه ها و تاثیراتی که تولیدش بر محیط خارج می گذارد کاری ندارد. کمپانی های نفتی، آلودگی آب ها در نتیجه نشت نفت، و صنایع خودروسازی گرمایش هوا در نتیجه استفاده مفرط از سوخت های فسیلی را جزئی از هزینه های تولیدی خود حساب نمی کنند. کشتار مردم بنگلادش و جزایر دیگر در نتیجه گرمایش هوا، ناکارائی تولید سرمایه داری حساب نمی شود. مرگ تدریجی صدها میلیون انسان بیکار در زاغه ها و حلبی آبادها و نابودی

برای تولید سوخت بیو درختانی مانند درخت نخل روغنی بکارند. نتیجه ی آن تولید دی اکسید کربن و آلودگی بیشتر هوا بود .

در ایران نیز «تخبگان» جمهوری اسلامی به سوی این انرژی سودآور هجوم برده اند و در حال بهره مندی از طبیعت بی زبان و بی هزینه اند. امید شاکری، رئیس پژوهش و فناوری شرکت بهینه سازی مصرف سوخت می گوید: «مواد اولیه برای تولید سوخت های بیو اتانول و بیو دیزل نوعی گیاه در مناطق کویری ایران و میکرو جلبک های خلیج فارس و دریای عمان است که به هیچ گونه نگهداری و هزینه خاصی احتیاج ندارند ...» (شانان- شبکه اطلاع رسانی نفت و انرژی- ۲۳ خرداد ۸۸)

واضح است که چارچوب و منطق نظام سرمایه داری نه رهایی انسان را بر می تابد و نه حفظ محیط زیست را. راهی دیگر باید که همان راه انقلاب سوسیالیستی است. در سرمایه داری تولید اجتماعی و محاسبات اقتصادی بر حسب سودآوری انجام می شود. در سوسیالیسم معیار سنجش تولید دیگر سود نخواهد بود. و تولید بر مبنای رقابت منافع گوناگون پیش نخواهد رفت. تولید دیگر توسط منافع خصوصی کنترل نخواهد شد. محاسبات اقتصادی بر حسب تولید نیازهای مردم و با توجه به تاثیرات درازمدت در زمینه کم کردن شکاف های طبقاتی و ممانعت از احیای سرمایه داری و حفظ محیط زیست پیش خواهد رفت. سوسیالیسم به دلیل لغو مالکیت خصوصی و سرنگونی سود از فرماندهی اقتصاد، قادر به اتخاذ یک نگرش درازمدت خواهد بود. معیار تولید در سوسیالیسم نه سود بلکه ریشه کن کردن نابرابری های بر جای مانده از جامعه کهن؛ تامین بقای محیط زیست و ایجاد تعادل عقلانی میان صنعت و کشاورزی؛ یافتن راه های نوین برای ادغام شهر و روستا؛ از میان بردن شکاف میان کار پیدی و فکری؛ و انتقال ذخایر یک منطقه و بخش به مناطق و بخش های دیگر برای از میان بردن شکاف میان آن ها خواهد بود.

برنامه ریزی در اقتصاد سوسیالیستی چند جانبه و موزون خواهد بود. مسائلی مانند بهداشت و سلامت، بیگانگی از کار، ایجاد روابط نوین میان مردم و تولید فرهنگ نوین تعاون و همکاری به جای رقابت و حرص و آژ، فراگیر کردن دانش و اطلاعات علمی در همه نقاط و در میان همه اقشار و ... را در نظر خواهد گرفت. اقتصاد سوسیالیستی به کم کردن هزینه ها توجه خواهد کرد اما نه برای سودآوری. اقتصاد سوسیالیستی با برنامه ریزی مرکزی پیش خواهد رفت اما برنامه ریزی غیر متمرکز در مناطق و ابداعات توده های مردم در شهر و روستا هم زاد آن خواهد بود. در چنین اقتصادی نگرش به طبیعت نه از دیدگاه مالکیت خصوصی و سودآوری خصوصی بلکه آنگونه که مارکس می گوید خواهد بود:

«از نقطه نظر نظام اقتصادی عالیتر {سوسیالیسم و کمونیسم} تملک خصوصی کره زمین توسط افراد، به همان اندازه ی تملک انسانی توسط انسانی دیگر نامعقول است. حتا کل جامعه، ملت یا حتا همه جوامع موجود رویهم رفته صاحب زمین نیستند. زمین صرفا سپرده ای در دست آنان است که از آن بهره مند شوند و باید آن را در شرایط بهبود یافته تری به دست نسل های آینده بسپارند.» (مارکس)

انداز آن، گرایش به افکار دینی را در جهان تقویت کرده است و باعث رشد نیروهای ارتجاعی بنیادگرای اسلامی در خاورمیانه و بنیادگرایان مسیحی پنته کوستال در آمریکای لاتین شده است.

راه حل سبز!

در مواجهه با فاجعه انکار ناپذیری که سرمایه داری برای محیط زیست انسان بوجود آورده است دولت های جهان تحت سرپرستی قدرت های امپریالیستی راه حل جایگزین کردن سوخت های فسیلی با سوخت بیو را پیش گذارده اند. اما این راه حل نیز محکوم به شکست است زیرا نظام کنونی انرژی (استخراج سوخت های فسیلی) دارای سودآوری عظیم است. به همین دلیل این نوع انرژی با وجود آنکه شدت نابود کننده است شکل مسلط تامین انرژی در جهان است. به علاوه منابع و زیرساخت ها و دانش عظیمی در این رشته سرمایه گذاری شده است و گسست از آن مستلزم نابودی سرمایه های عظیم است. آن بلوک های سرمایه که استخراج سوخت فسیلی ستون فقراتشان را تشکیل می دهد دارای پشتوانه دولتی و نظامی هستند و هیچ یک در رقابت با دیگری از این منبع سرشار سود و بسط سرمایه دست نخواهد کشید. تحت نظام سرمایه داری گسست از این شکل تولید انرژی تقریبا غیر ممکن است. در همان حال که کمپانی های نفتی آمریکایی صحبت از سرمایه گذاری برای تکامل «تکنولوژی سبز» می کنند، بسرعت در حال حفاری های عمیق در سواحل آفریقای غربی و تحکیم رژیم های جنایتکار در این منطقه هستند. ارتش آمریکا واحدی به نام «فرماندهی آفریقا» تاسیس کرده است تا ضامن امنیت عملیات سودآور سرمایه های آمریکایی باشد. حتا قانون گذاری نمی تواند این روند را عوض کند زیرا قانون ذاتی سرمایه آن است که در مجاری «سودآورتر» جریان یابد. بنابراین صرف تکامل تکنولوژی «سبز» راه حلی برای روش های فاجعه بار سرمایه داری نیست. زیرا تکنولوژی نیز در چارچوب نظام سرمایه داری و سودآوری به کار گرفته می شود. نگاهی به تولید «سوخت بیو» بیندازیم تا این مسئله را دریابیم.

سوخت بیو به طور معمول از مواد گیاهی مانند سویا، پنبه دانه، سیب زمینی، گل آفتاب گردان و غیره گرفته می شود. پسوند «بیو» می خواهد اطمینان دهد که دی اکسید کربن ساطع شده از سوختن «سوخت بیو» دوباره جذب چرخه طبیعت می شود و از این رو اثرات گلخانه ای ناشی از رها شدن دی اکسید کربن از سوختن سوخت های فسیلی را ندارد. اما این روش فجایع خود را به شکل دیگری به بار آورده است. آسیب رسانی آن نه از طریق تولید آلاینده های جوی بلکه از طریق کاستن از زمین های زیرکشت محصولات خوراکی و نابودی جنگل ها برای کشت این سوخت سودآور جدید است. هنگامی که سرمایه داران فهمیدند درگیر شدن در تولید سوخت بیو، سودآور است چنگال های بیرحم خود را در تولید کشاورزی کردند. زمین ها از زیر کشت محصولات خوراکی درآمد و برای تولید دانه ها برای سوخت بیو زیر کشت رفت. نتیجه ی آن کمبود دانه های خوراکی و صعود ناگهانی قیمت ذرت و برنج در بازار جهانی بود. این چرخش، ضربه مهلکی بر کشورهای فقیر که وابسته به واردات مواد غذایی از بازار جهانی هستند زد. در کشورهایی مانند اندونزی جنگل های بارانی را از بین بردند تا

واقع بین باش! غیر ممکن ها را طلب کن!

خواهد شد، یا رهبر انقلاب؟ آیا دیگر قشر ها و طبقات تحت ستم حول اهداف و سیاست های رهایی بخشی که تاریخا این طبقه می تواند نمایندگی کند متحد خواهند شد یا حول سیاست های رهبران موج سبز؟ آیا این طبقه با تکیه به نیروی خود و دیگر ستمدیدگان قادر خواهد شد دولت ارتجاعی حاکم را قهرا در هم شکند و دولتی کیفیتا متفاوت و نوین بنا کند یا اینکه رهبران بورژوائی با اصلاح و ترمیم دولت دینی، باری دیگر مردم را فریب خواهند داد؟ پاسخ به پرسش های فوق

گزیده ای از بیانیه حزب کمونیست ایران (م.ل.م) به مناسبت اول ماه مه روز جهانی کارگر

امروزه پرسش اصلی این نیست که میزان شرکت کارگران در خیزش اخیر چیست. سوال این نیست که کارگران چه زمانی و در چه ابعادی در خیزش شرکت خواهند کرد یا چگونه مطالبات اقتصادی خود را پی خواهند گرفت. سؤال بر سر نقش سیاسی طبقه کارگر در تحولات آتی است. آیا طبقه کارگر در نقش همدست بورژوازی ظاهر

زنان را بی اهمیت نشان دهند و طرح محدودترین خواسته های اقتصادی کارگران را اوج رادیکالیسم قلمداد کنند. این عده، طبقه کارگر - بهتر است بگوییم اتحاد کارگران - را به بتی بدل کرده که باید مورد پرستش قرار داد. بتی که صرفا به دلیل خاستگاه طبقاتی می تواند خود را در برابر تأثیرات بورژوازی و خرده بورژوازی بیمه کند .

در این بینش نگرش طبقاتی و آگاهی کمونیستی جایگاه چندانی ندارد. این درک های محدود، عاجز از مشاهده ظرفیت های انقلابی واقعی و متنوعی اند که در میان قشرها و طبقات مختلف منجمله بخش های مختلف طبقه کارگر در هر مقطع از مبارزه طبقاتی بروز می یابد. اتخاذ چنین تفکرات زیانباری مانع از آن می شود که کمونیست ها بتوانند به وظایف خود در قبال خیزش توده ای اخیر عمل کنند .

امروزه سر فرود آوردن در برابر «غیر ممکن های بزرگ» در ارتباط با خیزش توده ای شکل مشخصی به خود گرفته است. به این صورت فرموله می شود که نمی توان بر خیزشی که بر پایه تضادهای دو جناح حکومتی براه افتاده تأثیر گذاشت؛ قطب بندی مجدد این خیزش بر پایه منافع اکثریت ستمدیدگان جامعه غیر ممکن است؛ تلاش بی فایده است . این اظهار عجز شکل های راست و «چپ» به خود می گیرد. اما نتیجه ی هر دو تقویت رهبری بورژوازی بر خیزش مردم است. برخی در تئوری و عمل دنباله روی از بورژوازی را فرموله کرده و در انتظار آن بسر می برند که سرانجام بخشی از بورژوازی ایران بر سر عقل آید و فضای دموکراتیکی برای آن ها فراهم کند تا راه برای فعالیت های سندیکایی و اتحادیه ای گشوده شود. چنین افرادی در بهترین حالت فکر می کنند که طبقه کارگر با طرح خواسته و مطالبات اقتصادی می تواند جنبش را رادیکالیزه کند.

برخی دیگر تحت عنوان اینکه این خیزش متعلق به طبقات میانی است و «عنصری سوسیالیستی» در این مبارزه نیست، طبقه کارگر را از دخالت گری سیاسی در این خیزش بر حذر می دارند. بدین طریق هم مردم را به امان بورژوازی رها می کنند و هم مانع از آن می شوند که طبقه کارگر خود و دیگر طبقات را بشناسد و توان رهبری یابد. از نظر آنان خواسته های دموکراتیک مردم مبنی بر جدایی دین از دولت یا خواسته های آزادیخواهانه و برابری طلبانه زنان و جوانان ربطی به طبقه کارگر و راه حل های پرولتری ندارد. انگار کمونیسم فقط از دریچه تنگ مبارزات اقتصادی کارگران می تواند در جامعه طرح شود و مسائلی چون رهایی زن که مستقیما جامعه طبقاتی و مالکیت خصوصی را نشانه می رود، ربطی به کمونیسم و انقلاب اجتماعی ندارد .

واقعیت آن است که صرفا با طرح و به میان کشیدن مطالبات خاص طبقه کارگر، این خیزش رادیکال خواهد شد. بطور مسلم طرح خواسته های مشخص دانشجویان، زنان، کارگران و ملل تحت ستم می تواند به گسترش خیزش جاری یاری رساند اما لزوما به قطب بندی سیاسی جدیدی نیانجامد. با راه حل های کلان نیروهای طبقاتی دیگر تنها از طریق جلو گذاشتن راه حل های کلان می توان رقابت کرد. تا زمانی که چارچوبه سیاسی حاکم بر این خیزش و محدودیت های ناشی از خود انگیختگی آن آگاهانه به مصاف طلبیده نشود و از چارچوبه ایدئولوژیک سیاسی تضادهای میان جناحهای حاکم خارج نشود و راه حل انقلاب پرولتری به معنای تنها راه حل واقعی، علمی و صحیح جلو گذاشته نشود، نمی توان آینده روشنی تضمین کرد. وظیفه انقلابیون کمونیست صرفا حمایت یا رادیکالیزه کردن خیزش در چارچوبه سیاسی کنونی آن نیست، بلکه اساسا خلاف جریان رفتن و تلاش برای تغییر جدی در چارچوبه ها و صف بندی های کلان سیاسی موجود است. این امر از پایه مادی قدرتمندی نیز برخوردار است. مدام در این خیزش پایه رادیکالی سربلند می کند که خواهان رهایی کامل است و زمینه را برای قطب بندی مجدد مساعد می کند .

علاوه بر این، معضل آن نیست که اگر به جای شرکت قشرها و طبقات میانی در خیزش اخیر، کارگران اکثریت شرکت کنندگان را تشکیل می دادند، کمونیست ها موظف به انجام کار دیگری بودند. این امر بیان گر درک محدود و اکونومیستی است. مسئله آنست که چگونه

به خط و میزان تلاش و درایت جنبش کمونیستی وابسته است. کمونیست ها بدون خلاف جریان رفتن قادر نیستند با «غیر ممکن های بزرگ» امروز مقابله کنند. بورژوازی بین المللی با تمام قوا تلاش می کند به مردم بقبولاند که کمونیسم رویایی بیش نیست و غیر ممکن است. طی دو دهه گذشته بورژوازی احکام زیادی در مورد مرگ کمونیسم صادر کرد. اما کارکرد نظام سرمایه داری و دهشت هایی که طی چند دهه اخیر برای مردم جهان آفریده شد، این احکام را باطل کرد. هم اکنون جهان با گرهگاه شگفتی روبرو شده است: از یک سو، کارکرد خودبخودی سیستم ورشکستگی سرمایه داری و نیاز بشر به سامانیابی جامعه ای مبتنی بر تعاون و همکاری را به نمایش در آورده است. جامعه بشری به نقطه ای رسیده که شیوه دیگری از زندگی کاملا امکان پذیر است. شیوه ای که در آن، افراد نوع بشر می توانند به شکل فردی و مهمتر از آن از طریق رابطه متقابل با دیگران در سراسر جهان، زنجیرهای سنگین سنت را به دور افکنند و به طرقی که تاکنون سابقه نداشته و حتی به طور کامل تصور هم نشده، شکوفا شوند و به راحتی بر فقر، نابرابری و هر گونه ستم و استثمار در گوشه و کنار جهان فائق آیند. از سوی دیگر، عامل ذهنی - یعنی موقعیت جنبش کمونیستی - با این اوضاع عینی مساعد منطبق نیست .

جنبش کمونیستی بر سر دو راهی حساس و خطرناکی قرار گرفته است. یا کمونیستها با تکیه بر دستاوردهای موج اول انقلاب های پرولتری - مشخصا تلاش های پرولتاریا در قرن بیستم در زمینه ایجاد دولت های پرولتری در شوروی و چین - و جمع بندی نقادانه از تجارب مثبت و منفی و دستیابی به سنتز نوینی از علم کمونیسم نقش پیشاهنگی خود را باز خواهند یافت یا به عنوان بقایای گذشته عمل کرده و در نتیجه قادر به تغییر جهان نخواهند بود. در دوره ای از تاریخ قرار داریم که کمونیست ها نیازمند رویکردی همانند رویکرد مارکس، لنین، مائو هستند تا بتوانند به شیوه ای علمی، زنده و خلاقانه امکان پذیری کمونیسم را دوباره در تئوری و پراتیک - البته در سطحی بالاتر - به اثبات رسانند.

نیاز به آن است تا دوباره اثبات شود چرا موقعیت عینی پرولتاریا در جامعه این پتانسیل را در این نیروی اجتماعی فراهم میکند که جامعه و جهان را به گونه دیگری سازمان دهد. جایگاه استراتژیک این طبقه از موقعیت فی الفور و زندگی روزمره تک تک افراد آن یا صرفا جمعیت رو بفرونی اش و یا موقعیت ستمدیدگی اش، سرچشمه نمی گیرد. اهمیت پرولتاریا در آن است که در یک بعد تاریخی - جهانی ظرفیت آن را دارد که جامعه را به سوی شیوه تولیدی نوین و سازماندهی اجتماعی کیفی متفاوتی رهبری کند و همراه با رها کردن همه اقشار و طبقات از جامعه طبقاتی خود را نیز رها کند و به مثابه یک طبقه از میان برود. ولی این توانایی بالقوه فقط توسط آگاهی کمونیستی و یک حزب سیاسی انقلابی و مبارزه سیاسی نقشه مند در جهت رهایی همه بشریت می تواند تحقق یابد....

اهمیت پرولتاریا در موقعیت آن به عنوان یک طبقه نهفته است. این موقعیت توسط این یا آن بخش از کارگران یا منافع این یا آن بخش از جنبش کارگری در هر مقطع مشخص تعیین نمی شود. منافع پرولتاریا به عنوان یک طبقه جهانی است که امکانات نوینی به روی نوع بشر می گشاید. تضاد اساسی جامعه امروزی بشر، تضاد میان مالکیت خصوصی مبتنی بر استثمار کار مزدی با تولید اجتماعی است که سراسر جهان را در بر گرفته. تنها انقلاب پرولتری می تواند موجب جهش کیفی در روابط اجتماعی شود؛ روابطی که بر پایه گسست از روابط مالکیت کهن و افکار کهن شکل خواهد گرفت .

فقدان درک علمی از نقش و جایگاه این طبقه موجب آن شده که بسیاری از کمونیست های سابق از تغییر جهان نا امید شوند. برای عده ای نیز طبقه کارگر به اسم رمزی بدل شده تا محافظه کاری و عدم دخالت در سیاست را توجیه کنند. اسم رمزی که با آن جنبش انقلابی جوانان را مرعوب کنند؛ تفکر خلاق روشنفکران را تحقیر کنند؛ جنبش

علم کمونیسم نقش تعیین کننده ای در تبدیل این جنبش به پیشاهنگ آینده دارد. هم اکنون کمونیستهای ایران با شرایط نادری روبرو هستند. (در همین شماره به مقاله «خطاب به همه کمونیستهای ایران کمونیسم بر سر دوراهی: پژمردگی یا شکوفایی!» رجوع کنید).

بپاخیزی توده ها یک بار دیگر فرصت تاریخی مهمی در مقابل ما قرار داده تا بتوانیم پیشروی های بزرگی سازمان دهیم و به پیشبرد انقلاب جهانی یاری رسانیم. سی سال پیش کمونیست های ایران بابت دزدیده شدن انقلاب توسط دار و دسته مرتجع خمینی بهای سنگینی پرداختند. آنان نتوانستند رهبری لازم را برای مبارزات مردم فراهم کنند. دیگر نباید چنان اشتباهی تکرار شود. برای رها کردن انرژی توده ها و تقویت خلاقیت آنان و تبدیل آنان به یک نیروی مادی موثر در دگرگونی و تحولات اجتماعی، وجود رهبری کمونیستی، ضرورتی تام و تمام است. حزب ما عزم کرده که با تمام قوا به چنین ضرورتی پاسخ دهد، غیر ممکنها را ممکن سازد و به مسئولیت عظیم و تاریخی پرولتاریای ایران پاسخ دهد. اول ماه مه فرصت مناسبی است برای اعلان این تعهد و پیوستن به کسانی که هدف رهایی کامل بشریت را در دستور کار خویش قرار داده اند.

اعدام های اخیر و اعتصاب سراسری در کردستان

مشتی اقلیت مفتخور و فاسد است که حاضرند برای حفظ منافع و قدرت ارتجاعی شان به هر جنایتی دست یازند. سؤال بر سر بود و نبود یک رژیم بحران زده و مستاصل است. اینرا بهتر از هر کسی



فرزاد کمانگر

گردانندگان جمهوری اسلامی دریافته اند. به همین دلیل به چنین اعمالی روی آورده اند. آنان بهتر از هر کسی از بی پایگی و شکنندگی نظام شان باخبرند و می دانند که تنها اقدام پیشگیرانه شان خونریزی از پیکر خلق است. اما آنان مانند تمامی مرتجعین تاریخ نمی دانند سنگی که بلند کرده اند هر آن می تواند بر پاهای خودشان بیفتد. این کاریست

که بر عهده مردم قرار دارد. این وظیفه کلیه نیروهای انقلابی و آزادیخواه و کلیه جنبشهای توده ای در داخل و خارج از کشور است که بی محابا به میدان آیند و مانع از ادامه و اجرای این توطئه های جنایتکارانه علیه بهترین فرزندان مردم شوند.

ما ضمن حمایت از فراخوان کومله (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) مبنی بر اعتصاب همگانی در کردستان در روز پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت، از مردم مبارز کردستان می خواهیم که این مبارزه را بر پایه همبستگی با مبارزات سراسری مردم ایران برای سرنگونی کلیت رژیم به پیش برند. امثال فرزاد کمانگر و شیرین برای رهایی همه انسانها از ستم ملی، جنسیتی و طبقاتی مبارزه می کردند و آمل و آرزوهای همه مردم ایران را نمایندگی می کردند.

نقشه های شومی که جمهوری اسلامی در سر می پروراند بیش از هر زمانی نشانه ضعف و استیصال این رژیم است. نشانه وقایع تکان دهنده و نبردهای خونینی است که در راهست. نبردهایی که باید قهر انقلابی سازمانیافته را برای تسویه حساب کامل با مرتجعین اسلامی در دستور کار خود قرار داده، نظام دولتی شان را سرنگون کرده و جامعه ای نوین و انقلابی فارغ از ستم و استثمار را بنا نهد.

کی میروید ز خاطر خون روان یاران! مرگ بر جمهوری اسلامی!
زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم! ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۹

نیروهای دیگر منجمله طبقه کارگر را به میدان همین مبارزه کشاند و با خط کمونیستی آن ها و دیگر قشرها و طبقات را رهبری کرد. انقلاب پرولتری عینا همان مبارزه پرولتاریا نیست. چنین انقلابی باید بخش هایی از قشرهای مختلف مردم در بر گیرد. در صفوف پرولتاریا نیز حداقل برای مدتی، بعضی ها به زیر پرچم ها و برنامه هایی جمع خواهند شد که طبقات دیگر را نمایندگی می کند. اما جریان کل مبارزه انقلابی، دیدگاه و منافع پرولتاریا باید قویا مطرح شود و شمار عظیمی از مردم خاصه از صف پرولتاریا و نیز سایر قشرها جذب آرمانی شوند که تجسم این منافع و دیدگاه است. بر این پایه و اساس است که انقلاب را می توان پیش برد. حلقه کلیدی در این کار، و نیز در به میدان آوردن توده های عظیم پرولتر به عنوان نیروی محوری مبارزه و انقلاب، فعالیت همه جانبه سیاسی - ایدئولوژیک است که توسط یک دیدگاه و روش علمی کمونیستی، استراتژی انقلابی و سیاست هایی که بر مبنای اجرای همین دیدگاه و روش شکل گرفته اند، هدایت می شود. جنبش کمونیستی ایران نیازمند خانه تکانی عظیم است. بدون تسویه حساب با درک های غلط و غیر علمی به ارث مانده از گذشته، این جنبش قادر به ایفای نقش پیشرو نخواهد بود. از این زاویه مسلح شدن به سنتز نوین از

بر مرگ من زاری نکنید، سازماندهی کنید! جو هیل

بار دیگر، جمهوری اسلامی طی اقدامی زبوانه و در اوج ناباوری دست به جنایتی بزرگ زد؛ در سپیده دم نوزده اردیبهشت پنج تن از بهترین فرزندان خلق را به قتل گاه برد و جان عزیزشان را گرفت. این اولین جنایت این رژیم نیست و تا پاک شدن این رژیم از صحنه زندگی مردم آخرین اش هم نمی تواند باشد. اغلب این جوانان به اتهامات واهی و در دادگاههای قرون وسطایی چند دقیقه ای به اعدام محکوم شده اند.

این اقدام رژیم در همان ساعات اولیه خود موجی از اعتراض خصوصا در خارج از کشور را برانگیخت. مردم، بویژه جوانان مبارز در گروههای چند نفره در ساعات اولیه صبح حادثه به سفارتخانه های رژیم هجوم برده و اعتراض خود را با خشم و نفرت ابراز کردند.

این بار موج اعدام جوانان و خطه کردستان را آماج قرار داده است این بار حربه تبلیغاتی رژیم برای موجه نشان دادن این اعدامها «عضویت در سازمانهای مسلح کرد» و بکار گیری روشهای مبارزه قهرآمیز است. حتی اگر این عزیزان معتقد به مبارزه مسلحانه بودند و در این راه فعالیت هایی را سازمان دادند، امر شان بر حق بوده است. متشکل شدن حق مردم است. کاربرد قهر توسط مردم در برابر رژیمی خونخوار که تا بدندان مسلح بوده نه تنها عادلانه است بلکه باید مورد حمایت همگان قرار گیرد. تنها کسانی واقعا مخالف قهر ضد انقلابی هستند که از قهر عادلانه حمایت کنند.

اما «جرم و گناه» واقعی آنان از نظر رژیم این نبوده است. آنان به عنوان انسانهای آگاه، آرمانخواه و معترض به دار آویخته شدند. نامه های فرزاد کمانگر سند گویایی است که چرا رژیم این معلم آگاه، زحمتکش و مردم دوست را نتوانست تحمل کند. جنایتکاران جمهوری اسلامی از این طریق می خواهند مردم را مرعوب کنند و به سکوت و انفعال وادارند. زهی خیال باطل! این رژیم حق مجازات هیچکس را ندارد این رژیم خود باید محاکمه شود. کسانی که با قتل عام بهترین فرزندان مردم طی این سی سال جامعه را به قهقرا بردند؛ کسانی که مظهر تجاوز به دختران و پسران جوان در زندانهای رسمی و غیر رسمی هستند باید مجازات شوند نظام قضائی قرون وسطایی جمهوری اسلامی بر پایه عدالت سلاخ خانه ای استوار است. در این زمینه هیچ شکی نباید بخود راه داد.

امروزه سؤال بر سر چند و چون قضاوت نیست، سؤال بر سر این است که قضاوت کیانند؟ جانبان واقعی کیانند؟ سؤال بر سر موجودیت

درد بیکران بر مردم مبارز کردستان!

مردم مبارز کردستان!

شما بار دیگر به میدان آمده اید؛ با جسارت و دلوری!

این بار در شمار وسیع به میدان آمده اید، با گامهایی آهنین و با عزم و اراده ای استوار!

اقدام شما به اعتصاب سراسری، پاسخی بود به جنایتکاران حاکم که بزدلانه پنج تن از فرزندان مان را به قتل رساندند .

درد بر معلمان، استادان، دانش آموزان و دانشجویانی که پرچم آگاهی و آزادیخواهی فرزند کمانگر را برافراشتند!

درد بر زنانی که یاد شیرین علم هولی را گرامی داشتند!

درد بر کارگران و زحمتکشانی که بر آتش خشم علی حیدریان دمیدند!

درد بر جوانانی که شور انقلابی فرهاد و کیلی را به نمایش در آوردند!

درد بر کارکنان بخش دولتی و خصوصی که ظلمی که بر مهدی اسلامیان روا داشته شد را بی پاسخ نگذاشتند!

درد بر آن زن نانویی که از لقمه نان فرزندان یتیم خود زد تا با اعتصاب همراهی کند!

درد بر آن شیر فروش زحمتشکی که از درآمد ناچیزش گذشت تا به اعتصاب یاری رساند!

درد بر مردم مبارز کامیاران، مریوان، سنندج، بوکان، بانه، سقز، مهاباد و همه شهرها و روستاهای کردستان که تهدید و ارباب دشمن را به هیچ گرفتند!

اعتصاب شما بار دیگر به دشمن نشان داد که با خلقی مبارز و آگاه روبروست. خلقی که تشنه رهائی از ستم ملی و مذهبی، طبقاتی و جنسیتی است. شما با اعتصاب خود نشان دادید که شعله مبارزه در کردستان خاموش ناپذیر است و هر آن می تواند زبانه گیرد و تباهی و ستم را بسوزاند .

رژیم تلاش زیادی به کار برد تا مانع این اعتصاب سراسری شود. افراد و بی پایگی اش آن چنان عیان بود که تکرار طرحهایی که برای ۲۲ بهمن سال گذشته در تهران بکار برد به مضحکه ای در سنندج بدل شد. اعلان ۲۲۲ جایزه نفیس و نقدی و جنسی به مناسبت دیدار خامنه ای از سنندج پراکاهی بود در توفان اراده مردم. این ترفند مسخره فقط چند صد نفر از عوامل رژیم را به گرد خود آورد. طی سی سال گذشته رژیم بارها به مناسبت های دولتی به مردم فشار می آورد که بازارها را ببندند، اما کسی تبعیت نمی کرد. ولی این بار علیرغم تهدید و قلدری نتوانست مانع از بستن مغازه ها شود .

پس از سی سال همبستگی سراسری مردم کردستان بی نظیر بود. این اعتصاب بیان دور جدیدی از بپاخیزی توده های کرد است. بیان روحیه مبارزاتی جدیدی است که در میان اقشار و طبقات مختلف کردستان شکل گرفته است . این امر در پیچه جدیدی در برابر خیزش سراسری مردم ایران گشوده است. جنبش انقلابی در کردستان نه تنها خار چشم گرداندگان جمهوری اسلامی است، بلکه امتیازی برجسته و نقطه قوتی بزرگ برای مردم ایران می باشد. خلقی که دهسال در مقابل جمهوری اسلامی مقاومت مسلحانه کرده، از تجربه غنی مبارزاتی و از آگاهی سیاسی بالایی برخوردار بوده، از نزدیک فواید مبارزه متشکل و رزمنده را مشاهده کرده، می تواند بار دیگر پرچمدار انقلاب در ایران شود. این جنبش انقلابی خلق کرد بود که در دوران انقلاب ۵۷ از سنت های مذهبی دوری جست، مبارزات عادلانه اش

نقش مهمی در افشای ماهیت ارتجاعی خمینی داشت و تنها منطقه ای در ایران بود که انقلاب توانست از عمق و دوام بیشتری برخوردار شود .

امروزه نیز مبارزه مردم کردستان می تواند نقش مهمی در قطعی کردن مجدد خیزش سراسری داشته باشد. کردستان از نظر سیاسی چشم اسفندیار رهبران موج سبز است. چرا که ستم ملی یک رکن مهم ماشین دولتی ارتجاعی است که رهبران موج سبز برای ترمیم و اصلاح آن به میدان آمده اند. اهمیت جنبش کردستان در این است که می تواند چشم بسیاری از زنان و جوانان مبارزی که نسبت به موج سبز متوهم اند را باز کند و مردم را در سراسر ایران یاری دهد که مبارزه شان را بر پایه صحیح به پیش برند: بر پایه منافع اکثریت ستمدیدگان جامعه نه منافع این یا آن جناح حکومتی.

مردم سراسر ایران نه تنها باید فعالانه از مبارزات مردم کرد حمایت کنند بلکه از تجارب انقلابی این خلق مبارز نیز بیاموزند. باید از نگاه و برخورد شوونیستی گسست کنند و نقش پیشروی این خلق و خلاقیت های مبارزاتی اش را برسمیت شناسند و بکار گیرند .

با اعتصاب سراسری ۲۳ اردیبهشت، مردم کردستان دستاورد سیاسی مهمی کسب کرده اند. نه تنها باید تلاشی همه جانبه به کار برد تا این دستاورد از عمق و گسترش بیشتری برخوردار شود بلکه باید مانع از آن شد که نیروهای طبقاتی سازشکار و تسلیم طلب و مدافع ناسیونالیسم ارتجاعی از این دستاورد برای شراکت در ائتلافات بورژوازی سود جویند. کسانی که می خواهند به مردم کردستان حقه کنند که دشمنان دیروز به دوستان امروز بدل شده اند.

کسانی که اعلامیه های موسوی و کروی در محکومیت اعدامها را «نشانه گامی به جا و مسیری درست برای جلب اعتماد مردم کردستان» می دانند و عوامفریبی ها رهبران موج سبز حول چند و چون قضاوت را به عنوان همدردی با مبارزه مردم کرد جا می زنند. قوه قضائیه ای که توسط همین اصلاح طلبان بنیان نهاده شد و شمشیر «عدالت اش» تاریخا با خون ریزی از پیکر خلق کرد تیز شد. ملتی که از نظر رهبران موج سبز هنوز قوم محسوب می شود و آنان نیز مانند مردم دیگر نقاط ایران لایق «جمهوری اسلامی نه یک کلمه بهتر نه یک کلمه بیشتر» هستند .

مردم مبارز کردستان، روشنفکران مترقی و کمونیست های انقلابی! مسولیت بزرگی بر عهده شماست. شما می توانید پرچمدار انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی در این منطقه حساس از جهان باشید و آینده نوینی را برای بشریت رقم زنید.

بیشک دور نوین مبارزات، وظایف جدیدی بر عهده همگی ما گذشته است. روزهای خاطره آفرین و با شکوه دیگری در راهند. جانفشانی ها و قهرمانی های زیادی باید از خود نشان دهیم. با دشمنی غدار روبروئیم که برخورد قهری با وی اجتناب ناپذیر است. تدارک پیروزمند این نبرد تلاش و سختکوشی بسیاری می طلبد. اینکه مبارزات ما این بار به پیروزی و رهایی کامل دست باید منوط به آن است که از تجارب مثبت و منفی مبارزه در کردستان - در زمینه های سیاسی و نظامی - بیاموزیم، فراتر از آن از تجارب مثبت و منفی موج اول انقلاب های پرولتری - از کمون پاریس تا انقلاب اکتبر روسیه تا انقلاب فرهنگی در چین - درس گیریم و با تکیه به آن درسها راه پیروزی را هموار کنیم. اینکه موج جدید مبارزات مردم بشارتگر مرحله دوم انقلاب پرولتری شود یا خیر؟ بستگی به تلاش کمونیست های انقلابی دارد که با تکیه به سنتز نوینی از علم انقلاب نقش پیشاهنگی خود را ایفا کنند و طبقه کارگر، ملل ستمدیده، زنان و جوانان را حول اهداف عالی و انترناسیونالیستی متحد کرده و به پیروزی دست یابند.

۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۹

و تا می توانست لجن پراکنی کرد و دروغ بهم بافت تا ثابت کند که تنها راه نجات بشریت خودشان هستند یعنی کسانی که از رانت های نفتی فربه شدند و در کاخ های پنهانی زندگی می کنند و فساد و رشوه خواری و آدم فروشی و آدم کشی شیوه معمول زندگیشان است.

موسی و کروبی و چندین تشکل رنگارنگ بی محتوای دیگر هم فراخوان شرکت در تظاهرات سکوت و احترام گذاشتن به مبانی جمهوری تازیانه و دار را فتوا دادند. بسیاری از مردم ساده دل گفتند باز خوب است که حداقل به خیابان ها بیائیم و اگر میلیونی به خیابان بیائیم حاکمیت نمی تواند کاری کند. بخش رادیکال مردم اما خود را برای مبارزه ای رزمنده به شکل جداگانه و با شعارهای خود تدارک دید. دو روز مانده به روز اعتراض مردم در نهایت حیرت با بیانیه موسوی و کروبی مواجه شدند که در آن با کمال وقاحت اعلام کردند که برای حفاظت از جان و مال مردم در این روز کسی به خیابانها نیاید و اینکه مبارزه را بایستی از طریق راه های کم هزینه تر ادامه داد! بسیاری پرسیدند دفاع از جان و مال مردم یا دفاع از حاکمیت. پر واضح است که هم و غم اینان دفاع از جمهوری اسلامی بوده و هست. اینان که از دفاع از جان و مال مردم سخن می گویند کدام برنامه اعتراضی را برای مخالفت با اعدام پنج روشنفکر و مبارز ملت کرد را سازمان دادند؟ آیا از اعتصاب بیسابقه شهر های کردستان دفاعی کردند؟ آیا حتی از آن سخنی به میان آوردند؟ نه اینها هم دروغ گوهائی بیش نیستند و ماهیت طبقاتی شان این است. علیرغم بزدلی موسی و کروبی گروه های مختلف جنبش دانشجویی و زنان و جوانان در فراخوانی جداگانه مردم را دعوت به مبارزه از ساعت چهار تا هشت بعد از ظهر کردند.

علیرغم سردرگمی در میان طیف وسیعی از مبارزین از ساعت چهار بعد از ظهر انبوهی از جمعیت به طرف میدان انقلاب از چهارسوی آن سرازیر شدند. نیروهای سرکوب که در مدارس و ورزشگاه ها و مساجد پنهان شده بودند بیکباره میدان انقلاب را محاصره و اشغال کردند و صدها موتور سوار ضد شورش و اوباشان لباس شخصی بسیاری با ماسک هایی بر چهره بسوی مردم یورش بردند و بدون ملاحظه هر عابری را با باتوم در مقابل دانشگاه و خیابان های اطراف می زدند و برخی را نیز دستگیر می کردند. نیروهای سرکوبگری که در خیابان آزادی از بهبودی تا میدان فردوسی مستقر بودند از همه گونه تجهیزات برخوردار بودند. در اداره ای نزدیک به میدان انقلاب در خیابان آزادی ماشینهای عجیب و غریب با چند آنتن مستقر بودند. علیرغم این جو سرکوب صدها تن به راهپیمایی ادامه دادند. اوباش لباس شخصی که گویا حکم تیر گرفته بودند با نیروهای انتظامی درگیر شده و به آنها اعتراض می کردند که چرا مردم را نمی زیند! اما اکثر نیروهای انتظامی صرفا نظاره گر بودند و حاضر نبودند مردم را بزنند.

در بهبودی ابتدای خیابان اسکندری مردم با نیروهای سرکوب درگیر شده بودند و لباس شخصی ها را با وانت سراسیمه به آن سمت می بردند. در خیابان ستارخان نیز درگیری بود. از چهار راه ولیعصر تا میان ولیعصر کلا خیابان را بسته بودند و به عابری هم اجازه نمی دادند که به آن سمت بروند. بنابر اخبار رسیده در میدان ونک و خیابان ولیعصر نیز درگیریهای برانگیز رخ داده. بر سر بیانیه موسوی میان مردم بحث بود. یک نفر صحبت می کرد که خوب شد موسوی بیانیه داد که نمی آید چون حالا معلوم می شود که ما علیه کل جمهوری اسلامی هستیم. دیگری می گفت، باید مثل کردستان مردم کلیه مغازه را ببندند و اعتصاب کنند که در جواب پسر جوانی گفت، هشتاد درصد مغازه داران تهران فرصت طلب هستند و نمی توان رویشان حساب کرد. به این ترتیب یک روز مبارزاتی دیگر خاتمه یافت. هر چند مردم در شمار میلیونی به خیابان نیامدند اما در شرایطی که رهبری سبز جا زد، حضور مردم چشم گیر بود. سی خرداد سالگرد به خون کشیده شدن مبارزه مردم و کشته شدن ندا آقا سلطان و سهراب و سمبل های مبارزات مردم و بعد از آن هجده تیر در راهست بایستی برای مبارزه ای آگاهانه تر و سازماندهی بهتر آماده شد. ۲۳ خرداد ۸۹

دو گزارش:

کردستان:

اعتصاب گسترده در کردستان موجی از اعتماد به نفس و نشاط را در شهرهای کردستان بخصوص سنندج بوجود آورده. همه با غرور و اشک در چشم از آن مبارزه عظیم صحبت می کنند. فعالی می گفت که برای آن اعتصاب کار زیادی صورت گرفته بود. بسیاری از مغازه دارها گفته بودند که اگر ببندیم ما را دستگیر می کنند اما با کار توضیحی صبورانه در روز اعتصاب در ساعت دوازده به بعد هشتاد درصد مغازه ها در اعتراض به سرکوب و اعدام ۵ رزمنده جانباخته تعطیل کردند و این در حالی بود که تعداد بسیار زیادی از نیروهای سرکوبگر میادین اصلی شهر را اشغال کرده و قفل چندین مغازه را به سبک ارتش مزدور اسرائیل می شکستند. جمهوری اسلامی شکست خورده و بزبون در چند روز گذشته اقدام به بستن فله ای مغازه ها کرده است. یک مغازه جگرکی در سه راه نمکی را که بسته بودند و اطلاعیه زده بودند که به خاطر تخلف صنفی بسته شده صاحبش اطلاعیه را کنده و بجایش نوشته بود که به خاطر شرکت در اعتصاب سراسری بسته شد! که چندی بعد مزدوران اطلاعات او را دستگیر کرده و بردند. کلیه مغازه های عضو اتحادیه صنفی دکانداران را بخاطر شرکت در اعتصاب بسته و اعضای آن صنف بخاطر شرکت در آن اعتصاب تحت فشار شدید قرار دارند. گفته می شود که هر روز ده مغازه را می بندند. بایستی با افشاکری و اعتراض به کمک اهالی رزمنده شهرهای کردستان بشتابیم!

۲۱ خرداد ۸۹

تهران:

علیرغم جو شدید سرکوب و عقب نشینی و سازش موسی و کروبی عده ی زیادی از مردم تهران به شکل پراکنده تظاهرات کردند. ۲۲ خرداد سالروز آغاز مبارزات مردم علیه دیکتاتوری و سرکوب و فساد و فقر و بی عدالتی بود. اگر چه این آغاز با اعتراض به تقلب انتخاباتی باند کودتاچی خامنه ای و احمدی نژاد صورت گرفت اما در یکساله گذشته مبارزه مردم و شعارها و دورنمای مبارزاتی آن رادیکالتر شد و بسرعت کل جمهوری اسلامی را هدف قرار داد. با این وجود کماکان جناح حکومتی موسوی و خاتمی و کروبی نفوذ و رهبری خود را بر بخش هایی از مردم اعمال می کنند و هنوز عده ی زیادی از مردم بخصوص طبقات میانی چشم امید به راه حل های آنان برای حل بحران سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی بسته اند. امیدی واهی و بی سرانجام. از فردای ۲۲ خرداد انبوهی از مردم معترض چه آنها که رای داده بودند و چه آنهایی که راه تحریم و مبارزه انقلابی برای سرنگونی رژیم را بیش گرفته بودند به خیابانها ریختند و هزاران تن زندانی و بسیاری جان باختند. روز عاشورا نقطه عطفی در مبارزات مردم بود و هر دو جناح حاکمیت را وحشت زده کرد. جناح حاکم راه اعدام و سرکوب بیشتر را به بیش گرفت و جناح مغلوب راه صبر و برهیز از مبارزه رادیکال را موعظه کرد. از چند روز مانده به سالروز آغاز خیزش عظیم مردم گروه ها و احزاب مختلف مردم را به شرکت در راهپیمایی و اعتراض دعوت کردند. جوانان مبارز بر در دیوار نوشتند ۲۲ خرداد ۹ صبح تا ۹ شب اعتراض از میدان راه آهن تا تجریش. ترمیم طلبان حکومتی عاجزانه از جناح حاکم تقاضای اجازه برگزاری راهپیمایی کردند. اما کودتاچیان حاکم راه سرکوب خونین مبارزات مردم را برگزیدند و آن ها را سر دواندند و عاقبت گفتند، همین است که هست! و سرداران بزدل و بی آبرو بازهم خط و نشان کشیدند که تحمل نمی کنیم و می کشیم و زندانی می کنیم و حکومت خدا روی زمین مائیم و اراجیف دیگر. ورق پاره های حکومتی و سیمای منحوس هم یکدم دم برآوردند که فتنه تمام شد اما برخیشان هم گفتند فتنه های بزرگتری در راه است. روزنامه همشهری چند روز مانده به روز اعتراض یک ضمیمه قطور تمام رنگی بیرون داد و نام آن را ده پرده ی فتنه نام نهاد

یاد رفیق استاد یوسف مومند (رفیق عیسی) را گرامی داریم!

رفیق استاد یوسف مومند، منشی کمیته منطقه یی هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اروپا چشم از جهان پوشید... . رفیق استاد یوسف مومند در سال های اخیر، به سختی مریض بود. اما در این مدت، مسئولیت ها و وظایف مبارزاتی اش را فراموش نکرد و علیرغم فشار شدید مرضی، تا آخرین روز حیاتش در سنگر مبارزات انقلابی باقی ماند. استاد یوسف مومند تحصیلات ابتدائی را در مکتب قادر قندهاری در دند قندهار، تحصیلات متوسطه و لیسه را در لیسه احمد شاه در شهر قندهار و تحصیلات دانشگاهی را در رشته ریاضی و فزیک در دانشکده ساینس دانشگاه کابل به پایان رساند. رفیق استاد یوسف مومند در زمان دانشجویی یکی از فعالان جریان شعله جاوید در دانشگاه کابل گردید. او پس از ختم تحصیلات دانشگاهی به قندهار بازگشت و در چند لیسه و همچنین دارالمعلمین قندهار به تدریس ریاضی و فزیک پرداخت. او نه تنها یک آموزگار مجرب، بلکه مربی یک نسل از روشنفکران انقلابی قندهار و ولایات همجوار نیز بود. در آن موقع در ولایات قندهار، زابل، ارزگان، هلمند، نیمروز و فراه، استاد یوسف مومند، که معروف به استاد یوسف قندهاری بود، در پهلوی به خون خفتگان نامدار جریان شعله جاوید، یعنی زنده یاد علی یاور و زنده یاد عصمت قندهاری، یکی از نامداران جریان شعله جاوید محسوب می گردید.

پس از کودتای هفت ثور، حیات استاد یوسف مومند، مانند هزاران نفر دیگر از منسوبین شناخته شده جریان شعله جاوید، از طرف کودتاچیان در خطر افتاد. او ناچار ترک دیار کرد، اما مبارزه انقلابی را به فراموشی نسپرد و به سازمان پیکار برای نجات افغانستان پیوست. او سال های سال در فعالیت های دموکراتیک انقلابی در اروپا، ابتدا در «اتحادیه عمومی محصلین و افغان های خارج کشور» و بعدا در «سازمان ملی دموکراتیک آوارگان افغانی» و همچنان «جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع» فعال بود و دوش به دوش سائر همزمانش، نقش رهبری کننده و رهنمود دهنده بازی می کرد. رفیق یوسف مومند یکی از نویسندگان اصلی جریده خپلواکی بود. پس از آغاز پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان، رفیق استاد یوسف مومند، از این پروسه حمایت کرد و به نمایندگی از هواداران سازمان مربوطه اش در اروپا، عضویت «کمیته مشترک هواداران جناح های شامل در پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) در اروپا» را حاصل کرد. رفیق زنده یاد، مدتی پس از برگذاری کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) و تاسیس حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، مسئولیت منشی کمیته منطقه یی هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اروپا را بر عهده گرفت و تا زمانی که در اثر سکت قلبی از میان ما رفت، بر سر این مسئولیت باقی ماند.

غم و اندوه ناشی از درگذشت رفیق استاد یوسف مومند را به نیروی مبارزاتی تبدیل می نمائیم و یاد او را به مثابه مائوئیست انقلابی ای که تا آخرین لحظه حیاتش به امر انقلاب و خط حزب وفادار باقی ماند، زنده نگه می داریم. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان - ۲۰ (۱۱ مارچ ۲۰۱۰)

گزیده ای از پیام ارسالی حزب کمونیست ایران (م ل م) به مراسم یاد بود رفیق استاد یوسف مومند که در تاریخ ۸ مه در شهر فرانکفورت برگزار شد:

رفیق یوسف از مبارزان و انقلابیون با سابقه افغانستان بود. او از جمله کسانی بود که با موج سهمگینی که جنبش مائوئیستی افغانستان تحت رهبری «جنبش جوانان مترقی» در اواسط دهه ۴۰ شمسی در افغانستان فرا افکند به جنبش انقلابی پیوست و در همان مکتب درس انقلاب و مبارزه آموخت. ما ضمن کار و همکاری با رفیق یوسف دریافتیم که او به آنچه از این مکتب آموخته وفادار و متعهد است و به آن افتخار می کند و مصمم است که این آموزه و تجارب را بکار گیرد و آنرا در اختیار جوانان قرار دهد. به همین خاطر موقعیت او از همان ابتدا از جانب رژیم دست نشانده و وابسته به متجاوزین روس مورد تهدید قرار گرفت و مجبور به ترک دیار شد اما این وضع برای او به معنای پایان مبارزه نبود... او مصمم شد که با زندگی در تبعید مبارزه خود را در عرصه های دیگر ادامه دهد و از موقعیت خود بویژه برای مبارزات انترناسیونالیستی استفاده کند و همکاری خود را با رفقای هم فکر در سطح جهان نیز ادامه دهد. امروز تاثر و تاسف خود را بار دیگر به همه رفقا و دوستداران استاد یوسف که جمع شده اند تا یاد و خاطره او را گرامی دارند اعلام می کنیم و به همه دوستان و رفقا و جنبش انقلابی افغانستان و بخصوص حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان که رفیق یکی از فعالان آن بود تسلیت می گوئیم. به امید آنکه جای رفیق یوسف توسط جوانانی که از تعهد و تجربه مبارزاتی او آموخته و یا خواهند آموخت پر شود. و پرچم سرخی را که او در دست داشت با افتخار بر دوش گیرند...

نامه از یک رفیق

خوش گاه!

با دروهای بهاری و روینده!

تحریریه گرامی نشریه «حقیقت»

بیش از هر چیز امید تندرستی و شادی. نظر به اینکه در جنبش تجاربی تلخ در ارتباطات مالی وجود دارد، خواهشمند است مبالغ دریافتی بابت کتاب «پرنده نوبرواز» را که توسط دوستان گرامی گیرنده کتابها (۱۰ جلد) به دستم رسانده اند با کد های زیر در نشریه «حقیقت» چاپ نمایید:

بابل - چریکهای فدایی (آرخا) - ۱۵ یورو

دشت مغان - چریکهای فدایی (آرخا) - ۱۵ یورو

گیلکستان - چریکهای فدایی (آرخا) - ۱۵ یورو

پارستان - چریکهای فدایی (آرخا) - ۱۵ یورو

آذرستان - چریکهای فدایی (آرخا) - ۱۵ یورو

کردستان - چریکهای فدایی (آرخا) - ۱۵ یورو

نروژ - چریکهای فدایی (آرخا) - ۱۵ یورو

نروژ - چریکهای فدایی (آرخا) - ۱۵ یورو

گیلکستان - چریکهای فدایی (آرخا) - ۱۵ یورو

بهر روزی، بویایی، دوری از پنجره های الکترونیکی، نزدیکی به

پنجره های طبیعی - انسانی و خود رهایی از آن دوستان

براستی دوستدار آغاز بهار سالیان هنوز نیامده مان

دریا دل

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)

تارنمای حزب کمونیست (م ل م): www.sarbedaran.org ■ پست الکترونیکی: haghighat@sarbedaran.org

تارنمای سرویس خبری جهانی برای فتح: www.aworldtwin.org/wordpress